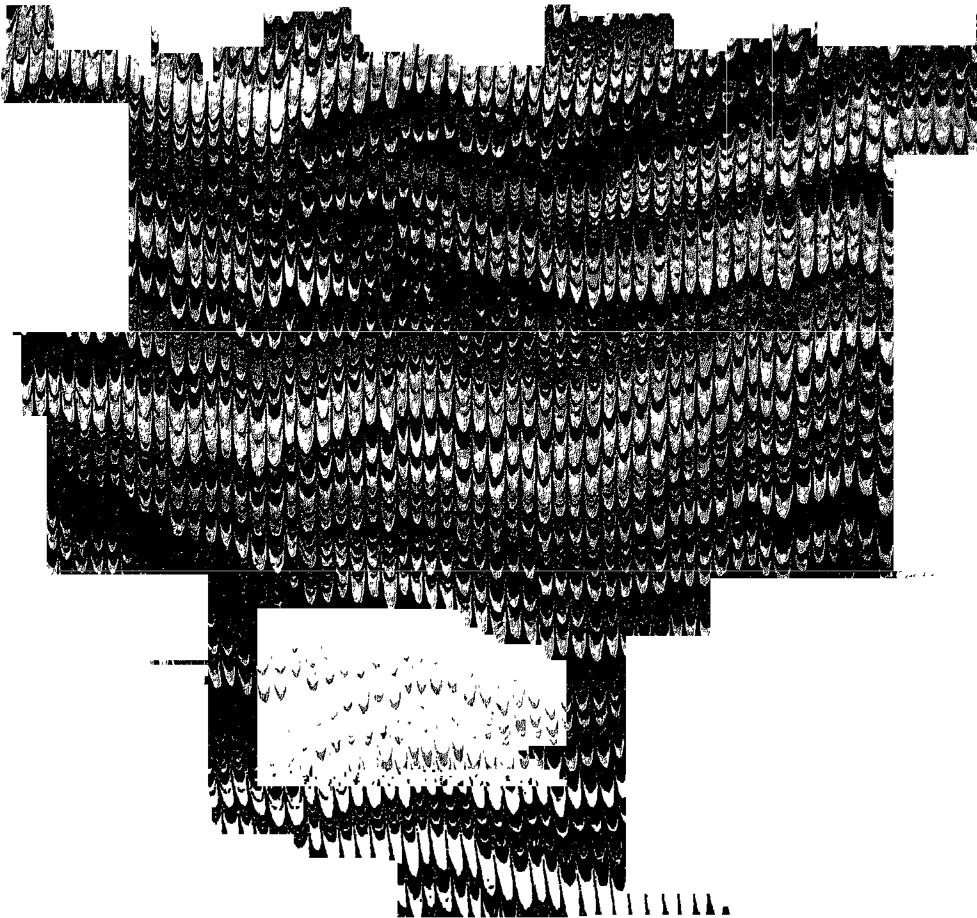


Vol 4!

ERRATA.

Page		line		For		read
Page 98	(۹۸)	line 9,	margin.	*For* puts down	*read*	subdues.
,, 99	(۹۹)	,, 1	,,	,, route	,,	rout.
,, 103	(۱۰۳)	,, 7	,,	,, Shahid	,,	Shahīd.
,, 113	(۱۱۳)	,, 6	,,	,, were admitted into audience	,,	were granted audience.
,, 113	(۱۱۳)	,, 25	,,	,, ditto		ditto.
,, 115	(۱۱۵)	,, 17	,,	,, presents him *nazar*	,,	presents him with nazars.
,, 118	(۱۱۸)	,, 11	,,	,, is received into audience	,,	is granted audience.
,, 112	(۱۱۲)	,, 7	,,	,, fell	,,	fells.
,, 123	(۱۲۳)	,, 4	,,	,, take	,,	takes.
,, 123	(۱۲۳)	,, 7	,,	,, receive	,,	receives.
,, 132	(۱۳۲)	,, 17	,,	,, force	,,	forces
,, 136	(۱۳۶)	,, 7	,,	,, honours to	,,	honours on.
,, 146	(۱۴۶)	,, 1	,,	,, were received in audience	,,	were granted audience.
,, 151	(۱۵۱)	,, 20	,,	,, at	,,	on.
,, 153	(۱۵۳)	,, 9,	footnote	,, they	,,	there.
,, 168	(۱۶۸)	,, 20,	body of the text.	,, اساسه	,,	اثاث

بسم الله الرحمن الرحيم

رب يسر و تمم بالخير

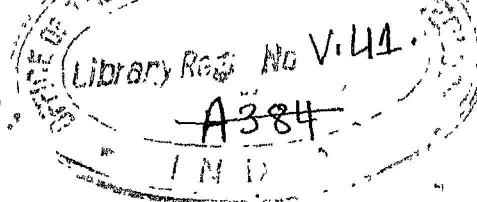
Praise of God.

حمد بیحد احدیرا رسد که میزان ادراک فردی حقیقت ذاتش نمي سنجد - وستایش و نیایش بیقیاس صمدیرا سزد که در مقیاس قیاس فهم دقیقه شناس اشخاص ماهیت صفاتش نمي گنجد - لم یلد و لم یولد - خداوندی که خداوندان بخداوندیش میخوانند - و لم یکن له کفواً احد - بی مثل و مانندی که همت بلندان بیمثل و مانند میدانند * * نظم *

خدائیکه دنیا و دین آفرید * زمین و زمان کرد صنعش پدید
جهاندار دادار مالک رقاب * خداوند کلک و خدای کتاب
طراز فلک بست نقشی چنان * که ناید بفهم کسی در گمان
جهاندار بی یار و یاري او * جهان زنده از زنده داري او
زبانرا کند از سخن کامیاب * شود دل ازو مشعل آفتاب

روح و روان را مایهٔ تازگي ازو - و خرد خرده دانرا پیرایهٔ بلند آوازگي ازو - بیچارگانرا کمربندي از عطاکدهٔ کبریایش - و بر جامه وار هفت آسمان اتوي قلمي از باران رحمت موج دریایش - گلگون قبای آفتاب را رنگي از شعشعهٔ نیرنگش - چشمک زني انجم شیوهٔ از عشوه گریهایش - و خندهٔ دندان نمای کواکب برق نشان راهش - سبزهٔ بیگانه - از گلشن اشنای رازش فسانه - و آبشار از چین زلف قدرتش جوهر آئینه خانه - بلبل یکی از مستانش - و گل در گلزار میکدهٔ هستي سرشار باده پرستانش - نهالانرا دام ریشه بتلاش کفش بر دوش - و مزرع سبز سپهر [illegible] زمرد پوش -





سرو آزاد بندهٔ یکپای استادهٔ درگاهش - وقمری طوق بندگي درگردن افتادهٔ بلند بالائي بارگاهش - کجکلاهي غنچه چار ترکي ازو - و شوریدگي عندلیب حسن جاوید در ترانه سرائي او - شعله آوری نالهٔ نی شور پردازي آن نیکوست - و گرمجوشي می محبت آتش گلو سوز عشوه طرازي نظر بازي اوست - شورش دل دیوانه - و جوشش نالهٔ مستانه - و زمزمهٔ عشاقانه - رمزی از پردهٔ قانون جان نوازیهایش - و کرشمهٔ ناز معشوقانه غمزهٔ از لعبت بازیهایش * نظم *

ای دوجهـان واله و شیدای تو * کون و مـکان داغ تمنّـای تو
فاتحـهٔ مصحف ایمـان توئي * جوهر آئـینهٔ ایقـان توئي
حسن تو چون آئنه پرداز شـد * کشور حیرت نظـر انداز شـد
ناقهٔ چرخ از تو جرس دار شـد * قـافلـهٔ نالـه سبکبـار شد
بحـر و بر و کشور و هامون ز تو * هفت سـرا پـردهٔ گـردون ز تو
تا شدی خیاط دل چاک چاک * کسوت جان دوختي از تار خاک
نیش ز هر پیـش بود ذات تو * نفي شـده نفي در اثبـات تو
هیچ وجود از تو نبودست پیش * چشم عـدم از سر تو ریش ریش
گرد ز آئینه چو افشانده است * از تو بقا نقش بقا خوانده است
شمع ازل بزم ظهور از تو یافت * چشـم ابد سرمهٔ نور از تو یافت
با صفتت آئنـهٔ ذات شـد * عکس تو معمـار خرابات شـد
سجده چو از غیر تو مایوس شد * ناصیـه گلچین زمین بوس شد
عقد گهر خوشهٔ تاک از تو بست * هفت کره خوشهٔ خاک از تو بست
آتش و آبی بهـم آمیختـي * رنـگ چمن بر ورقی ریختي
دشنهٔ الماس زبـان از تو تیـز * لعل لب از حرف تو یاقوت ریـز
سرد کنـی گرمي سیمـاب را * آب دهـی آئـنـهٔ آب را

خامهٔ قدرت تو علم کردهٔ * بر ورق خاک رقم کردهٔ
لطف تو رنگ سحر و شام ریخت * خون چمن در جگر جام ریخت
وحدت تو خواست ز هستي گواه * سر زد ازان اشهد ان لا اله
در چمن ذکر تو ابر بهار * گشته سمن پوش چو زلف نگار
دیدهٔ آئینهٔ جام الست * هست ز صهبای تو حیرت پرست
شش جهت از نور تو روشن شده * گلخن گردون ز تو گلشن شده
گلبن سودایتو چون گل کند * غنچه هم آهنگي بلبل کند
نفي وجود و عدم اثبات تست * آنکه نظیرش نبود ذات تست
حسن تو از چهره چو برقع کشود * گرد عدم ریخت بسوی وجود
چارهٔ هوشیاری و مستي توئي * مستي هر هست که هستي توئي
صرصر قهرت چو عیان میشود * ابر کرم شعله فشان میشود
تاکه ز مهر تو نفس زد سحر * میشود از صدق و صفا کامور
آئنهٔ تست دل و جان ما * هست عیان نزد تو پنهان ما
کلک تو صورت گر ایجاد شد * خانهٔ معني ز تو آباد شد

مصور معني نگار جادو آفرین صنایعش بمو قلم باریک بیني عقل خردهبین نمیتواند یافت صنایع اعجاز طراز سحر پرداز خالق زمان و زمین بدایعش به تیشهٔ اندیشهٔ فرهاد پیشهٔ شیرین آئین کسی سر مو نمیتواند کاست - زهی بخشایش جودش که زورق شکستهٔ وجود نوح را بجودي نجات رسانیده - و خهی گنجایش لطف مسجودش که نقش خلافت آدم بر ناصیهٔ خاتم جن و انس نشانیده - یکتائیش در چشم هر احوال روشن - و یگانگیش بر خویش و بیگانه مبرهن بهار گل در گریبان از مهرش - و خزان پاره پاره دامن از قهرش - مهربانیش مهر و مه را تابندگي داده پستان شیر آلود صبح برلب خشک زنگي بچهٔ مادرزاد شب نهاده - از

تفصیلش شب دیجور سیاه بخت زلف امید و دل شکستگي نژند اختری درست تر از مومیائي روز سفید تبارک الله اسمه خالقی که عقول عشره و افلاک تسعه و مزاج ثمانیه و طبقات سبعهٔ ارض آفرید - و شش جهت و حواس خمسه و چار عنصر و موالید ثلاثه بمعرض وجود از کتم عدم بهمرسانید - سبحانه جلّ شانه - رازقی که شیلان نعمتش بساکنان ربع مسکون و متمسکنان بحر و جیحون ارزانی - وجبال حجر از چشمه سار نعماء و الوان بیشمارش آینه دار حیرانی - امواج بحار کرمش آنچنان ذخار و موجه دارند - که ذرات موجودات ساحل وجود بکحل الجواهر بینائي هر (طه العین) رطب اللسان - و تنگظرفان حباب سیر در گرداب بی بصیرت پوچ فهمي سرگشته و دست و پا زنان * * نظم *

فکـــر ندارد بحـــریم تـــو راه * عاجزي جان و تن است اشک و آه

رنگین کلامی که بر بیاض عرفان تعریفش چمن چمن از گل نسرین و نسترن بوی بمشام انس مي رساند - و بهترین مقالی خوشگوار تر از چشمهٔ کوثر که ذایقه فهمان معني را حلاوت مزهٔ توحید مي چشاند - جان بخش بیانی که در جنب عذوبتش آبحیوان در مد نظر دیده وران سراب نماید - و روح فزا تقریری که در پهلوی تحریرش آسمان سر فرو آید - حامد اوست که محامد مطلق و مقید را اصل و مغز است و دیگر همه پوست - ذوقش کیفیات را بی کم و کاست بر روی کار آورد - قلوب محبانرا از جذب محبت محبوبیش جانی تازه - و چشم مردم آگاه دل بر اظهار ربوبیتش حلقهٔ دروازه - بر پرنیان پردهٔ گوش حق نیوش صور اصوات کاینات نازک تر از برگ گل کشیده - و بر طبقهٔ چشم عیب پوش گل رنگارنگ اضواء و الوان در گلستان ابداع ید قدرت او چیده - طرفه مینا گري‌های کارش - و بوالعجب (اکثرها) اسرارش - تحسین بر نقش طرازي آن معجر ناف که لایح و مشتهر از قاف تا قاف *

* نظم *

بی تو نظر حجله حیرانی است * آئنه در دست پشیمانی است
هشت چمن برگ گل باغ تو * لاله خونین جگران داغ تو
بی تو خرد قافله سالار نه * جز تو نظر را خبر کار نه

حکیمی که حکمت بالغه‌اش از حیطه و احاطهٔ عقول متجاوز و مزید بود - و عادلی که عدیلش در قسطاس المستقیم اوهام فحول نگنجد - شمهٔ از الوهیتش آنکه فانوس خیال اجرام از پرتو شعاع نورش مسجود - و رشحهٔ ربوبیتش کفیل نشو و نمای کل وجود - وحدت وجودش از واحد واحد ظاهر - و کثرت صفات معبودش درهر کثرت مستتر و باهر - وراء الوری همه اوست می نامند و میدانند او را و نمیدانند * * نظم *

خرد را نیست ره در پردهٔ راز * که انجامش چه باشد چیست آغاز

جامع اضداد و صانع کارخانه ایجاد سیاره در طریق سلوکش در شاطری - و از مهربانیش شب و روز سالیانه و ماهیانه دار چاکری - خاک از ستاریش (عیب) افتادگی پوشیده - وهوا از هوا خواهیش سر به اوج افلاک رسیده - بر عارض گلنار نار از گرم بازاری کرمش رنگ لاله غازه - و چهرهٔ آب از آبیاری رحمتش تر و تازه - آفتاب را از مرحمتش سرخ رو - و بحر عمان را از گهر قمر مکرمتش آبرو - در خلعت خانهٔ عنایتش کمر بند موج و کلاه حباب برای هر قطره مهیا - و خلاع آبی رنگ دریائی بر جامهٔ قامتش زیبا * * نظم *

علم تو دریا و خرد موج او * عشق تو شاه و دوجهان فوج او

مومن و کافر از خشک و تر مقرّ خداوندیش هستند - در کعبه و دیر همه او را می پرستند - منعم وسائل - بر انعام او همه قایل - لب شیرین دهنان خنده بر شور نمکدانش - و من وسلوی یکی از نعماء مائدهٔ خوانش - دیدهٔ بادام

مشبک جگر از قدرت سوزن نظرش - و پشت چشم نازکتر کرده سوی در رهش - کوه کمر برای خدمتش تنگ بسته - وچشمک شرر در دل سنگ ازو جسته - طبع کون و فساد از اصلاحش صالح - و هر همه مصلحتها را او مصالح - مهر او ذره را ماه گرداند - و مقدور کیست که باین زبان هرزه درای جرس صفات بجنباند - عقل شریف انبیا و ملکوت مقدور وگنجایش ندارد - که از مقام ادب گام فراتر گذارد - و فروغ تجلي پر جبرئیل میسوزد - شادروان کمالش آنقدر ارفع و اعلی است که بغیر نقصان خود تقصیری نمي دوزد - و میدان جلالش همچنان وسیع الفضا است که بپای سر بیسر و پا وسع سعي نمیتوان پیمود - و باین اسان قاصر البیان نمیتواند ستود - عجز عبودیت در هر حال گواه - و بدامن کبریایش دست رس بشر کوتاه - مگر جذبهٔ شوق لطف رسایش که مقصد اقصای شهود متمم لا تحصی و علت غائي کل موجود است ادای مراسم ثنای خود بتقدیم رساند او داند و کار او داند *

مناجات

خدایا همین بس بود بندگـــي * که خواهم ز تو عذر شرمندگـــي
ز بس گشت عقلت مرا رهنمون * گذر کردم از شصت منزل کنون
ز خاطر غم این و آنـــم نرفت * شدم پیر و طبـــع جـــوانم نرفت
نشد کام شیـــرینم از شورگـــي * مویـــزم فلک کرد در غـــورگـــي
به بنت العنب عقد جان بستهام * خط تقوی از لوح دل شستهام
ز آئینم اســـلام را خلـــق تنگ * بود دین من ننگ اهل فرنگ
نشد رخنه در کفر پنهان مـــن * بود چاک دامان ایمـــان مـــن
بعفو تو از بسکه دارم امیـــد * شبم را چو صبح از کرم کن سفید
سر انجـــام کار مـــن زار کـــن * بتوفیـــق غیبـــم ســـزاوار کـــن

نعت حضرت سید المرسلین

Praise of the Prophet.

درود متکاثر از احاطهٔ افهام و محوطهٔ اقلام بیرون - و صلوة و سلام از تعداد کمّیت جزو و کل افزون - بر ملک ملایکه و رسل راه پیمودن حقیقت و معرفت باد - که در تتق حجاب بشریت نقش پرداز چهره کشای قدرت نمای إنّي أنا الله رب العالمین او گردید - و بفور نحن اقرب الیه من حبل الورید پرده کشای بصیرت ما زاغ البصر و ما طغی کون و مکان ازو فهمیده - بر رخ آئینهٔ الوهیت زنگ زدای کفران نعمت انکه غبار نعلینش سرمهٔ توتیای دیدهٔ عرش گردیده - و معني انا معکم افلا تبصرون در سواد سویدای دل آفاق و انفس انجلا پذیرفتهٔ اوست - طلیعهٔ شقهٔ نعوتش از آیهٔ و النّجم اذا هوی روشني یافته - وسراپردهٔ هفت گردون از حبل المتین و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحي یوحی محکم و آراسته - حبّذا شهنشاهی که چاربالش غنا و فقر متکای حقیقت هستي قدیمش - و تعالی الله خوان سالاری که آدم از وظیفه خواران شیلان لطف عمیمش - استقامت آوازه آفاق دینش رنگین پرده گوش مستمعان - و صلای اقامت ملت پاک آئینش تا قیام قیامت سرفراز فرمای سران و سروران - اوصاف صفات فایض البرکاتش از ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ساطع - و آب زلال دلایل معجز براهینش برای اطفای شعله افروزي خصمان سیف قاطع * * نظم *

چراغ رسالت که در بدو کار * ازو یافت پروانگي نور و نار
زیک قطره نور خدا آفرید * زلال نبي و ولي شد پدید
انانیت حضرت ذوالجلال * بتحقیق پیوست زین هر دو حال
محمد که حق شاهد حال اوست * مقارن به نیات اعمال اوست
زهی قبلهٔ انبیای انام * که دارند رو سوی او خاص و عام

صفات الهي بود ذات او * كلام مجيد است آيات او
چو لولاک در شانش آمد فرود * عيان‌شد که او شاه کونين بود
ز پس بود سبابهٔ او سبب * ز شق القمر گشت معجز طلب
ازو آنچنان شمع دين يافت نور * که شد ظلمت کفر از خلق دور
چنان رحمت حق ازو عام شد * که کاردوعالم سرانجام شد
براى محمد عليه الصلوات * کند حق بخلق اينهمه التفات
زهر مو اگر صد زبان آورم * کجا شکر او در بيان آورم
محمد بود خاتم انبيا * برو ختم گرديد دين خدا
در اجماع امت نخستين قياس * ابوبکر از وحي کرد اقتباس
مپرس از عمر کان شجاعت شعار * زنده است بر قلب هشت و چهار
ازان زهر کو ريخت در کام کين * هنوز است ترياق فاروق دين
همين بس محاسن ز عثمان بود * که از خون او سرخ قران بود
چو ان هر سه اوصاف يکجا کني * علي ولي را تو پيدا کني
بهمتائي خويش درخاص و عام * علي العظيمش خدا کرد نام

رفيع جنابى که سلم درجات علومش بلند تر از هلال مصراع بر جسته و انشقّ القمر است - و رسالت مآبى که سبحان الذي اسرى بعبده ليلا در شبستان ظلمت کدهٔ بين المشرقين و المغربين در شان او از خورشيد روشن تر - بلند مقامى که لقد جاءکم رسول من انفسکم شاهد حال عز و جلالش - و ما کان محمد ابا احد من رجالکم گواه ناطق عديم المثالش - امي لقبي (هرکس که از باب علم لدنى‌اش واقف حقيقت کل ذي علم عليم نگشته) کور سواد ابد و ازلست - و بى دست آويز يد الله فوق ايديهم کشايش کار بستهٔ دنيا و آخرت عقدهٔ ما لاينحل - از هوا دارى فيضش هرجا دهقان چرخ پر بصل گشته نرگس ميرويد - و اخگر از

آبیاري لطفش بلعل و یاقوت همسوي میجوید - ناقهٔ آسمان کبود از حدوث او جرس دار - و در محمل زمین و زمان لیلي قدمش قافله سالار - گوهر خورشید را آب و تاب از رخسارش - و آئینهٔ مهتاب را سیماب از عذارش - فاتحهٔ مصحف عرفان - جوهر آئینهٔ ایمان - سجده گاه کون و مکان - شمسهٔ پیشطاق حق اندیشگان - مطلع لامع دیوان صفا پیشگان - راهبر راه روان هر شام و سحر - سرمایهٔ دوکان تاثیر و اثر - جانداروی بیماریهای حرمان - از جوی نخل وجودش ازل آب خورده و از رطب لب او ابد کامیاب شده - خسرو شکر لب شیرین گفتار - غنچهٔ خاموش سراپا دهن رطب بار - سدرهٔ بهشت عطا و نوال - طوبی کرم حضرت ذو الجلال - کعبهٔ قبله نمای اسرار بیشمار - محرم حریم عزت و اعتبار - مرهم کافور زخمهای بیدلي - ماه شب چهارده حکمت ازلي - محکمه نشین مسند قضا و قدر - قاضي قضایای نفع و ضرر - مرکز پرکار ادیان و ملل - نقطهٔ مرکز دایرهٔ ابد و ازل - ابر سخا و عطا - بحر کرم حلم و حیا - گوهر گنج بقا - نگین خاتم سلیمان - فریادرس هر مور ناتوان - عالي همم - والاشیم - مقصود کن فکان - زندگي مرده دلان - شافع عاصیان - آئینهٔ جلا پرور معراج - سپهر عروج مروج احکام خراج - (و سورهٔ نوردم آخرین - آیهٔ رحمت پروري) سید المرسلین - خاتم النبیین - شفیع الامم - مظهر اتم - سکه زن ممالک ضیق و وسیع - سراپا خیر عالم مطیع - سحاب گهر بار ابر نیسان پناه - چشمک زن خورشید و ماه - خاک درگاهش کحل الجواهر بینائي مراد - امر و نهیش سرمایهٔ جهد و جهاد - کوی او بیت الحرام زوّاران - کل و لای پایش بهتر از آب حیوان - پیر فلک از دوران رسالتش بخت جوان - شهنشاه مالک رقاب دوجهان - قطب آسمان نبوت درزمین و زمان- دم صبح از مهرش دم بدم همدم - و از احسانش آدم آدم - خلوتش جلوه گاه جان جبرئیل - و انجمنش برای خلان روحاني خانهٔ

چشم خلیل - آئینهٔ ظهور نور افروز - چراغ چشم شب و روز - میم دهانش دیدهٔ هوش - و از یکعنایت چشم لطفش چمن جان یک قلم نرگس فروش - سایه‌اش پر و بال همای مراد - بادشاه دین پناه کشور عدل و داد - دربان درگاه اسمانجاهش کلیم - و روح القدس یکی از (حاشیه کشان) قدیم - عزت خواب یوسف از غلامي او - و اسمعیل یکی از قربانیان قرباني او - مقصد اقصا - صاحب یثرب و بطحا - تصدیق بستهٔ ایمان از عجم تا عرب - تصور آداب علم و ادب - صفحهٔ ایجاد قلمرو کافهٔ عباد از (حکمش ذرنگ و دوچار حد) و هشت صف را ازو شرف - سایهٔ خورشید من عرف لا یعرف - ناخن تیغ او بدشمنان دلخراش - کفر ظلمت رهنیش دور باش - کشت زار امید سر سبز از سحاب کرم او - هبوب نسیم رحمتش باعث نشو و نمای عالم سنبلهٔ از خرمن جود او خوشه دار دل دهقان فلک ازو توشهٔ اسرار * نظم *

ای خجل از پرتو تو آفتاب * گاه بر انداز ز عارض نقاب
رشنی مشعل امید شو * قبلهٔ مه کعبهٔ خورشید شو
خون شفق باشکر آمیختند * رنگ دهان و لب تو ریختند
لب مکشا بر رخ اسرار غیب * تا رود از آئنه‌ها زنگ ریب
نخل تو از جوی ازل خورده آب * از رطب تست ابد کامیاب
آئنهٔ جلوهٔ آزادگان * ما حضر خوان فرستادگان
کعبهٔ مقصود وجود و عدم * مسجد محراب حدوث و قدم
جامع مجموعهٔ کلّ صفات * جوهر آئینهٔ اثبات ذات
روشني دیدهٔ صدق و یقین * آئنهٔ دست جهان آفرین
اُمي آگاه زهر گفتگو * روشني شمع شب آرزو
خاتم انگشت نگاه پري * مهر سلیمان نظر پروري

افسر لولاک بر اورنگ خاک * فوج کش عرصهٔ دلهای پاک
ختم رسل خاتم احسان بمشت * روی جهان مهر نبوت به پشت
شافع پر معصیت احسان تو * زندگي مردهٔ دلان جان تو
عفو تو روزی که جهان ساز شد * عقدهٔ زنار گنه باز شد

منتخب نسخهٔ اُمّ الکتاب آفرینش - شاه بیت دیوان دانش و بینش - از وجود شریفش کرم مکرم - واسطهٔ صنعت و فطرت خلقت آدم - درین سه پنجي سرای آب و گل حرص و هوا را بعنصرش نه راهي - و آرزوی دوجهان را سوای حریمش نه پناهي - سجده گاه ملایک آستانش - شهپر روح الامین جاروب میدانش - کاشف اسرار خفي و جلي - واقف سرّ مکتوم لم یزلي - رکن اسلام کعبهٔ مقصود - قبلهٔ احرام ایاز طبعان عاقبت محمود - مرأت صدق و صفارا صیقل ازان - و صورت جام جهان بین معنی دل و روان *

* نظم *

زمین و آسمان گوش و زبانست * ز سمع و نطق حیرت ترجمانست
بوصفش انچه خالق کرد مذکور * ندارد نعت او مخلوق مقدور

تحفهٔ درود نامعدود - بر آل و اصحاب او الی یوم الموعود - بر زبان قاصر البیان جاریست - که پیشوایان ملت و آئین و مقتدایان دین اند - بمضمون آلی و اصحابي کالنّجوم بایهّم اقتدیتم اهتدیتم هادي صراط مستقیم وارشد طریق قویم ایمانند و در بحار ولایت و لا رطب ولا یابس الا في کتب مبین ناخدای سفینه شکستهای دریای خذلان - بمقتضای اهل بیتی کسفینة نوح من رکب علیها نجی باعث نجاح و فلاح و مرجع حوایج اولی الالباب (ایشانند) اللّهم صلّ علی النّبي الامّي و آله و ازواجه و ذریاته *

Praise of the Emperor Shah Alam II.

اما بعد حمد و ثنا و نعت حضرت رسالت پناه محامد جناب کیوان مآب حضرت شهنشاه عرش بارگاه حضرت ظل الله مقدم - و بر اقالیم قلوب خیر خواهان آمد ابدمدت و (جیره) خواران نعمت مانند خط استوا ملتزم - خصوصاً بر سویدای دل این اقل العباد مستر شد ارشاد هدایت بنیاد آفتاب نهاد چون دعای صبحگاهي الزام - انگشت خامهٔ رنگین شمامهٔ فندق بند از حیا خطاب پا بوس مدح شاه شده از فرط دست رس رعنائي بر خود مي نازد - و پیشاني عروس الفاظ زیبائي از فازهٔ توصیفش مي یابد - و سیمای صفحهٔ شاهد معاني از کلک گوهر سلک وسمهٔ ابروی معشوقان طراز شده - سرمهٔ آهو غزالان ختن بچشم روشنائي و قام مردمي رقم میکشد - پایهٔ سخن نورس گلشن فکر پای بر فرق فرقدان مي نهد - و ارایک گفتگوی شیرین بیاني خنده به هفت اورنگ فلک و نه کرسي آسمان میزند

* نظم *

مدح ولي نعمت دنیا و دین * ریخت بکام سخنم انگبین
شاه فلک قدر کواکب سپاه * کز علمش مهچه بود مهر و ماه
در چمن دولت او صبح و شام * گلبن اقبال کند گل مدام
قطب کرم رکن سپهر امان * خسرو اقطاب زمین و زمان
آدم یوسف رخ عیسی نفس * عادل کُل یاد شه جز و رس
ناصر دین قوّت بازوي داد * تاج سر بخت و نطاق مراد
مرکز دور فلک دیر پای * کوکب رخشان سیاهي زدای
شمع شبستان جمال و جلال * مردم چشم کرم لا یزال
کعبهٔ مقصود همه مقبلان * میر بزرگ همه کوچک دلان
کیسهٔ کانها شده خالي ازو * مرتبهٔ همت عالي ازو
تاج سرش باج گرفته ز مهر * تخت زرش برده گرو از سپهر

هست در ایوانچهٔ باغ ارم * جبههٔ او لوح طلسم کرم
گوهر تحقیق بسر کوشیش * دولت توفیق هم آغوشیش
وسعت مشرب بود افزون ز حد * تنگ نگردد دلش از نیک و بد
بسکه کشود است نوالش گره * دور شد از دهر مگیر و مده
سلطنت از سطوت او یافت کام * برد فلک طبل جلالش بدام
دشنهٔ قهرش چو دل پر شگاف * واهمه از کاه کند کوه قاف
نکهت خلق آتش گل بر فروخت * هرچه بجز حسن ادب بود سوخت
معدلتش کار نکو ساخته * رسم بد از خلق بر انداخته
ریزش نیسان چو کند اختیار * بحر شود از کف او شرمسار
دولت جاوید گل باغ او * خاکدرش جوش بهار آبرو
نام بانگشتر او داد و هشت * نقش نگینش بدو عالم نشست
سکهٔ او داد رواج درم * تیغ و قلم یافته طبل و علم
رایت او پیشرو فوج طیب * مژده رسانندهٔ فتح قریب
منتظم دور ایاغش مرام * نظم و نسق یافت ز عهدش نظام
ابرش اقبال و ظفر راهوار * قطره زنان در پی او اقتدار
بوده درین عرصهٔ امید و بیم * گوی زر مهر بچوگان سیم

شاه انجم سپاه با دل - سلطان حق آگاه درویش دل - چراغ دودمان صاحبقرانی (یافت) نژاد گورگانی خاقان ابن الخاقان سلطان ابن السلطان همای همایون سایه نیّر اکبر خورشید پایه شاه جهانگیر کشورستان آفتاب نسب شاهجهان سکندر پاسبان اورنگزیب عزیز لقب دارا دربان بحر کف دریا دل عالی گوهر عادل معظم الدین و الملة حامی الشرع و السنه عالمگیر روشن ضمیر جوان بخت در تدبیر اولوالعزم معظم بن معظم شاه عالم خلد الله جلاله و ادام الله افضاله *

* نظم *

شــــه عالم آن شاه عالي جناب * کزو زهرهٔ شیـــر نر گشت آب

فرمانروای ممالک آگاهي - سایهٔ چتر اطاعت ظل اللّهي - صاحب تاج و طومار - مالک رقاب اولوالابصار - باج گیر باج گیران - از توران و ایران - آسمان کریاس ستاره حشم - ملایک خدم مالک هفت اقلیم در سراپردهٔ اقبال نقش شیر - و در بر انداختن دشمنان دین دلیر - مهربانیش برای دست رعشه دار ضعیفان عصای کلیم - و خشمش برای اعدا ثعبان عظیم - لطفش بنده ساز آزادگان - و دستگیر مظلومان بی سر و پا و ملهوفان از پای افتادگان - جام جهان بین نیکنامي - اصطرلاب اوج کیوان مقامی - مهر منیر بیضا تنویر - آفتاب نظیر - قمر خدمتکار - عطارد قلمدان بردار فریادرس فرقه ارباب احقاق و استحقاق - قانون ممالک اداب محاسن و مکارم اخلاق - دوست نواز دشمن گداز راست پسند کج برانداز - سلالهٔ استحکام سلطنت و ساده نشین قوانین ملک و ملت - مسند آرای دین و دولت - سرنوشت خوان لوح ناصیهٔ منافق و موافق چاشني گیر دل و زبان موافق - جوهر آئینهٔ جوانمردي - روشنگر کدورت هرزه گردي - بسم الله اخلاص آگاهي - فاتحهٔ کتاب خلقت خیر خواهي - مشتري چار سوی جاه و جلال - سرمایهٔ بیع وسلم جریدهٔ عز و اقبال - کیوان نیره دور اندیش ستیزه هیبت الهي - بر قلوب عباد هدایت نامشاهي - باموافق و منافق مروت و مواسا با دوست و دشمن نیک بیش آی - از چشمش حشمت متحشم و از اکراهش کرامت مکرم - تا گمان امکان سیم و زر در کان و مَعْدَن هست از بحر دخار کفش گهر بل دریایست - ابر احسان گوهر فشانش جون میغ دریغ ندارد - و بهر کلزمین و شوره زار میبارد - و سایهٔ پر چمش ظفر نامه و آتش خشمش در دار و گیر گرمي هنگامه - سرمایهٔ ملک سلیماني بمورچه ناتواني میبخشد -

و طلاء ابریز و سیم دست گداز ابر احسانش میجوشد - که بی کوشش
بهر گدا رسد - در خانهٔ چشم مردم از پروانگي شبستان دولتش نور -
و بر خوان نعمت خاص و عام از چاشني نمکدان جاه و مکنت او شور -
مستغني اوصاف حاجت روای خلق الله - موید فتح و نصرت من الله -
علم و طوغ و طبل انعام - مدبر مملکت رحمت حق بر خواص وعوام - عقل
کل نفس مطمئنه - خوش ظاهر و باطن نمک مظنه - مهندس علم و عمل-
محاسب مخارج و مداخل - در عقد انامل خواب کوکبهٔ یوسف - در بیداري
بمشاهده از اعراض نفساني پاک شب و روز مشغول بمجاهده آئینهٔ قدرت
نمای صورت اطاعت الهي بر روی زمین آسمان آگاهي در جنوب و شمال
هبوب نکهت نسیم خلقش وزیده - و بعمرانات چار حد در رسیده - شرق و
غرب نقش انقیاد فرمانش بر لوح طلسم دل کشیده - راعي رعیت حامي
حشمت و عزت صاف طینت پاک طویت دولت فریدون در زاویهٔ اضلاع
گاو تکیه اش موجود حشمت جمشید در مربع و مستطیل مسندش محدود-
مکنت کسری و کی در قایمهٔ عدالتش عمود مستحکم - مولای ملوک
العرب و العجم کهف السلاطین قدوة الخواقین ایده الله (او) بنصره الدین
زبدهٔ سروران سلک و سلوک ولي نعمت ممالک و مملوک چون فلک
اطلس بی ستاره بر سرکار-از ممکنات بلند تر منزلت و مقدار- مهر سپهر اوج
خوبي- بدر منیر افلاک دل مرغوبي و محبوبي - خط شعاعي آفتاب عظمت
و وقار - چلّهٔ قوس قزح گردون عزت و اعتبار - زیب ده اکلیل و اورنگ سر
دفتر کشف اللغت دانش و فرهنگ - مصباح لیل و نهار - ستارهٔ نور افروز
در شب تار -.سبع المثاني قران شاهي - آیهٔ رحمت الهي تفسیر بیضا ضیای
کشور کشائي . کشاف معني حق شناسي - معالم التنزیل نیک اساسي -
مهبط نزول طوق و تاج - مشکوة باصرهٔ باج و خراج - مجاهد في سبیل الله

سلیمان دستگاه آصف وزیر آفتاب نظیر بی نظیر تفاخر و مباهات نفوس و عقول - سروروان جویبار گلشن فحول - حاشیهٔ شمس بازغهٔ نیکوئی - زلف مطول لیلی مختصر گوئی - بدیع فہم معانی - کنایهٔ استعارهٔ نکته دانی نام مفلس در زمانش فلوس دار - و ماهی ماه از کماهی ماهیت اقبالش بقلزم آسمان به (شهب و بنارک) گرفتار - خلیفهٔ استاد ازل و ابد در بینش - و ظل سبحانی در گرمی آفتاب آفرینش - در استحکام ارکان دین و دولت عدالت عمر بکار برده - و حیاء ذوالنورین بر در چشم انصاف بردرش پرده - تصدیق صدیق بر دل صدق منزلش نسبت متلازم - و کیفیت هیولای مردم از تصور او مقوم - و قوام مردیرا صورت جسمی - جنس عالی جوهر نوع آدمی - خاصهٔ لازم فضل انسانی - عالی مرتبهٔ عرض عام مقارن اسافل و ادانی - موضوع برای حفاظت و پاسبانی عباد . و محمول ازو بار دانش و داد - برای قیاس استثنائی مروت و مردمی - نتیجهٔ شکل اول خرمی - شرطیهٔ معرفت گری تهذیب اخلاق - واسطهٔ عروق صداقت و وفاق - صاحبقران دانش قرین - ممالک ستان مهر آفرین - حارس تخت و دیهیم - مالک و وارث هفت اقلیم - معنی صورت امید و بیم - سیاهی و سفیدی این نگین فیروزه فام - (از) نقش سکهٔ نامش کلید فتح و نصرت - صمصام ظفر انتقامش سبوس کهکشان و جواجرام بر آخور ابلق تند خرامش و یکران فلک رام در جولانگاه میدان سماحت نشانش در سر بیشهٔ چرخ شیر شرزه - و از نهیب قهرمان قهرش در (استقساط) اعدا البرز مثال تپ لرزه - بپای شبخون تیغش هفت گردون افتاده - و در نخچیر شیر گیرش عدو در کمند و در بند کردن نهاده - آب از آب شمشیرش زهرهٔ شیر نر - و جوهر تیغش شهپر اوج باز ظفر پر - عقل اول در دبستان تعلیمش سبق خوان - و از یک اشارهٔ هلال ابرویش شرح حکمت العین عیان - قدر مروارید پیش علو

همتش کم از یک قطرهٔ آبست - و یاقوت رماني از آفتاب لعل لب دُر بارش سیراب - سخاوت گنجینه جوهر شجاعت آئینهٔ فتوت (فتوی) مروت فرمای دادگرداور - آسمان چاکر - فلک فر - جن و انس خدم - والي ملک کسری و جم - سپهر حشم - مالک رقاب - مستشهر به تخلص آفتاب - طبع موزونش که سروروان گلستان معانیست - اکثر باین خوشه‌چین ثمرهٔ سخنداني از معاني گلدستهٔ تازه از بوستان نازک خیالي میفریسد - و این احقر (گلدان) سامعه را سراپا گوش طرهٔ دستار هوش میکند - درین اوان میمنت اقتران - و ازمان بهجت توامان - در هنگامیکه آتش و آب بهم از آب و رنگ رنگ آمیزي بهار بود - و ناخن کل عقد ما لا ینحل زلف سنبل دل میکشود - و حلقهٔ دیدهٔ جان (کامدام) آتشین ناله و قمري با زلفش محو (سرو آه) شرر بنخاله و کاسهٔ آئینهٔ زانو فکر خود بیني و نکته چیني مودار و گل چین پیشاني نوراني بچمن خیال همیشه بهار - شوق حدی خوان و دل ساربان ناقه لیلی مارسخن صد جرس داغ بدل درین منزل کهن بسته - و در قافلهٔ کنعان طبع شکشته هزاران یوسف گل پیرهن معاني سرگشته - غالیه سای جبههٔ زرین دوات صندل قشقهٔ مه جبینان و عطر آمیزي و سرمه بیزي سیاهي باعث تر دماغي و روشنائي دیدهٔ مو قلم باریک بینان مایدهٔ وحي الهي از بیان بخوان قریحهٔ ناتوان ریخت - از مژهٔ حور قلم کردم - و از کرشمهٔ تجلي طور همدم شدم - لیلی نه محمل رنگا رنگ - در بغل آئینه ام بود تنگ

* نظم *

شب همه شب مطرحه انگیختم * آب گهـــر در صدفی ریختـــم
خامهٔ من بسکه شکـــر ریخته * (مصر) بتـــار نظـــر آویختـــه
غمـــزهٔ معشـــوق رقم میکنـــم * از مـــژهٔ حور قلـــم میکنـــم
پیر جوان بختم و کلکم عصا است * موسی وقتم قلمم اژدها است

آتش گل بسود مرا در اياغ * شعلهٔ حل کردہ فشاندم بباغ
حلقه زدہ بر در شوقم چمن * ریخته ام رنگ بهار سخن
ارشاد سراپا انقیاد خورشید نهاد شرف نفاذ و تشریف اعزاز یافت -
و فرمان مطلع آفتاب مطاع در الکۂ ممالک فسحت آباد کلزمین هندوستان
جنت نشان آوازۂ کوس لمن الملکي انداخت - که هر سخنگوی شیرین
اندیشه فرهاد پیشه کمر تیشه قلم برای کوهکني سخن معارک خسروی بندد-
و نقشی بدیع و مثالی منیع از تیغ خارا شکاف خامه تراشد - که هر فقرۂ
رنگینش بناخن تازگي معاني چهرۂ گل خراشد محضر دعوی بمهر دوست
و دشمن درست کردہ - و در حلقۂ دبستان چرخ کهن نو محاورہ بکار بردہ
موبد آتشکدۂ تطلّع علی الافئدۂ گردد - و راهب دیر حسن (و روشن)
چیدہ شود - پیر مغان خمخانۂ چشم نمناک - سالک مسالک دل چاک -
چون نی بی برگ و نوائی سامان ساز ترنم افزا همدم جهان پهلوان چهار
پهلو گفتگو در معرکۂ خاکمالي چون آئینۂ روی از گرد خوش آمد شمسۂ
ناقوس نواز کلیسای شعور داد - از آشنائی بگوش دل نزدیک و در حاشیه
نشین افق المبین حضور کمترین بندگان بعلاقۂ بندگي مشهور غلام علیخان
ابن بهکهاریخان روشن الدوله رستم جنگ مبرور قلم مردمی (رقم بنبان پیشه)
(ارادت کرد از بفضل مفضل مسان ناخن بست دخل حاسدان دہ زبان
از زلف سخن چون سایه کوتاہ و در مجمر محفل فردوس منزل دانه دل
انهیان چون سپند سوخته سیاہ باد) و شور این نمکدان فارسي چاشني بخش
شیرین سخنان سواد نور دلنشین صبح لوای آفتاب مکین در ربع مسکون
ورق کرد آمدہ بر زبان خامۂ فتحنامه سواد اعظم عراقین نگارد - و بوی گل
حسن سبزہ ترۂ خوان مراد شدہ کام دماغ بر فلک گذارد -گوهر نثرہ در سلک
نثرسرما نمط - و هنر عرش در مایه کرسي خط - نطاق کام جان بندد و در

کلزمین الفاظ رنگین گل دل بشگفد - جواهر سرمهٔ صفاهان غریب الوطنان معاني - و آویزهٔ گوش شاهد سخندانی شود - بر گوشهٔ خاطر گرامي فطرتان انصاف پسند و بر آئینهٔ دل صافدلان دانشمند لایح و منکشف - که بادام عنقا سخن از تار و پود جان رشته بیان مي تابد - و دولت قبول از بخت خدا داد مي یابد - اگر سامعهٔ عالي همتان گوش حق نیوش برین ساز خوش آواز نهد - و تار ترنم تا زلفش دل نواز شنود - مایدهٔ سماط تفضل کبریا است و شاه و گدا خشنود ازین دستور العمل بی ریا است - صندل درد سر عالم است و صلاح فساد حق و باطل جنس آدم عطر مجموعه طبلهٔ عطاران حکمت نکهت گلدستهٔ بوستان بوی گل سیب غبغبان شور نوشخند شیرین لبان پیچ خم زلف طره مار مشکین‌کرشمهٔ نگار تاب کمر نازک ادائي آب و رنگ خوش اسلوبي و خوشنمائي ترنجبین خوان مسیح - چاشني حسن ملیح - (دلوبر) از آب زمزم کتابه زرین رقم کعبه و حرم حلقه بیت المعمور علم و عمل - عروهٔ وثقی زلف مسلسل .- جام جهان بین - حقیقت نمای دین - امین عالم شاهي از ماه تا ماهي علم آگاهي بر افراشت - و در دریای نه فلک غلغله انداخت مهر ذکر شاه عالم پناه برین صحیفهٔ خسرواني یوم التنفاد مزین (و مشین) باد - و ابدالاباد چشم بد مرساد - بار دیگر دهن را بمشک و گلاب شسته بتجدید خطاب زمین بوس میمنت مانوس مي‌پردازد - وجبهه و جبین نیاز را بنماز دعا و ثنا نور آگین میگرداند

* نظم *

ای پـــدر نصـــرت فتح و ظفر * مادر کس چونتـــو ندارد پســـر

تخـــت ترا تاج زمین کرده اند * خنگ فلک بهر تو زین کرده اند

میخورد از جوی صفا تاکه آب * کند نشـــد تیـــغ تو چون آفتاب

رایتو خورشیـــد جهان پرور است * پرتو رویتـــو مه انـــور است

هیبت تو کرده عدو را حقیر * از تو صلابت شده صولت پذیر
تاب دهد شاهد جودت چو زلف * وعدهٔ احسان ترا نیست خلف
قند مکرر بکام جان سامعه ثالثاً از خطاب معلی القاب جناب حضرت آفتاب
انتساب ریخته سر افتخار باوج فلک دوار میرساند * نظم *

کوا سر فرازا جهان داورا * خرد آزمایا فرشته فرا
توئي بادشه عالم راز را * (رسموع) طعمه دهي باز را
بخدمت شبانروز بر آستان * کمر بند و از منطقه آسمان
زبس موکبت رفعت و کبریا است * بکیوان عملداري تو بجا است
ز روزیکه بودي بدولت بمهد * بمهر تو برجیس بسته ست عهد
چو کهسار بر دوش تیغ گران * بغور تو بهرام باشد روان
سر از نشهٔ کامراني متاب * بود ساقي راى تو آفتاب
به بزم تو ناهید شد مطربه * کمانچه زند از مه یکشبه
چو خواهي مرادى بدل نقش بست * فرنگي قلم باد تیرت بدست
بود در چراغ تو تابنده نور * که پروانه گردد سنین و شهور
ترا بخت و اقبال پاینده باد * چو خورشید روى تو تابنده باد
(که رزم و بزم) تو بادا عیان * قضا در رکاب و قدر در عنان
بجاه و حشم از شهان برتري * نه (سنپدت) اهل خرد صرصري
بدریوزهٔ دولت ناگهان * سپهر است کشکول دست زبان
بود پایهٔ اقتدارت بلند * مبیناد کرسي جاهت گزند
چراغ شریعت ز تو روشن است * بچشم حقیقت رخت گلشن است
تو آن آفتابي که در روزگار * ز هر ذره مهرت شود آشکار
(بهر رنگ که) جلوه سر میکني * خدائي درین بحر و بر میکني
بهر ملک امرى تو دارد نفاذ * توئي آدمي زادگانرا ملاذ

پذیرفت عهدت ز بس امتداد * غم عاقبت نیست کس را بیاد
بآئیــن دیرینگان کار کــن * بکن نخل بد خواه از بیخ و بن
الهي بتــائیــد دین رســول * پیاپی ظفــر بر ظلوم و جهول

Accession of Alamgir II.

طلوع نیر سلطنت شاه فریدون دویم عالمگیر ثاني بتائیدات یزداني از افق اقبال- و بیان برخی از احوال آن خورشید سپهــر عظمــت و اجلال

هرگاه که طائر زرین بال اقبال احمد شاه مهین پور حضرت فردوس آرامگاه یعنی محمد شاه نور الله مرقده پرواز کرد - و خورشید عز و اجلالش رو بزوال آورد - کار آگهان تقدیر بساط نو گستردند و بحسب مشیت لم یزلي امر خلافت عظمی را نامزد بادشاه دین پناه عدالت گستر حق بین خدا آگاه فرمودند آوازۂ کوس بهجت خروش آویزۂ گوش خرمي نیوش گشته از ماه تا ماهي بلند گردید - و آفتاب عالمتاب جهانباني عالمگیري از اوج اجلال سر کشید - خاص و عام زبان ثنا و دعا کشودند - و مسرور الحال ازین نوید فرحت جاوید گردیدند زهی حضرت جهان پناه عادل بادشاه ملایک سپاه - که در شان آن خدیو زمین و زمان آیۂ فضلنا علی العلمین نازل - و مضمون آیۂ و ینصرک الله نصرا عزیزا در همه حال شامل - متخلق باخلاق الله جانشین مسند حضرت رسول الله در میدان نبرد سایۂ علمش فتحنامه - و آب حلم و حیایش فرو کن گرمي هنگامۂ - سرمایۂ سریر سلیماني در پیش همتش برابر پای مور و از شیرین

زباني در نمکدان شیرین لبان شور نطع همتش از قاف تا قاف رسیده و فراخور قسمت بخشش بیکرانش بهر کدام رسیده هر که در ورطهٔ آرزوی بی کنار افتد همتش محروم نگذارد و هر کس که دشوار در خواست نماید بآساني سر رشتهٔ مدعا بدست آرد

* نظم *

جهان داری که در جنب تمیزش * غلامش خسرو و شیرین کنیزش
دلش آئینه دارِ بادشاهیست * ز رحمت بر جهان ظل الهیست
بعالم داد بهر لطف و رافت * خدا اورا بجای خود خلافت
بدین و داد زو کس نیست افزون * بفر او کجا بوده فریدون
سلیمان هم ز شرم حشمتش داد * بساط شاهي افاق بر باد
دلش از روشني آئینه دیده * بمکنت بر سکندر خط کشیده
بود از دانش و داد فراوان * دلش دریا و دست ابر نیسان
زنقش جبهه اش در چشم دانا * عیانست آیهٔ انا فتحنا
درین خرم چمن شد فیض گستر * ز عطر خلق او فردوس دیگر
سر دشمن به تیغ افگنده هردم * کشیده حصن آهن کرد عالم
چگویم رشح آب تیغ اورا * فرو شسته است سر خط عدو را
ز عدل او جهان شد آنچنان شاد * که از کسری نمي آرد کسی یاد
نگهبان شد جهانرا تا به تدبیر * بود باشیر نر بزغاله همسیر
بلوح جبهه اش خورشید (رافات) * نوشته ز ابروش شرح اشارات
کریم کاینات از عدل در داد * ورا سرمایهٔ دنیا و دین داد
از آنروزیکه بر لوح زبرجد * رقم زد کاتب ایجاد ابجد
خبر تا از زیان و سود دادند * بهر کس هر چه قابل بود دادند
یکی گر زشت شد دیگر نکو شد * یکی گر سنگ شد دیگر سبو شد

چون زیب سریر سلیماني از شرف پابوسي حضرت عالمگیر ثاني گردید

Appointment of Ghāziuddīn Khan to the Vizirate with the title of 'Imād-ul-Mulk.

غازي الدينخان كه طبعش از شقاوت وبی سعادتي مخلوق بود و آثار
تیره بختي از جبينش مینمود - داغ پیشاني را از داغ عبوديت ظاهر
دوستي باطن دشمني جاني نوراني ساخت . و بربيعت خلافت مآب
پیشدستي نموده بمنصب والای امارت وزارت كه این قبا بر قامت قيامت
زایش نازيبا بود سرفرازي یافته لوای افتخار باوج فلک عز و اعتبار
درابنای روزگار و خویش و تبار برافراشت - و بخطاب بی بنیاد عماد الملكي
بنای نخوت مانند عاد و شدادآن شقاوت پرست بد نهاد تو گوئي ازان
بد کیش جفا پیشه هلا کو خجل - و از اوضاع آن سفله منش گردون دون پر
منفعل چنانچه شاعری بی خوف وهراس و بی تامل و وسواس این شعر
پیش او بر خواند * شعر *

بروزگار تو هر دل كه بود پر خون شد
ستم تو كردۀ و تهمت نصیب گردون شد

با وصف كمي سن ذاتش موجب ظهور فساد در عالم شد - و وجودش
باعث هلاک خلقت بني آدم گشته و خار جور و ظلم در گلزار سلطنت
بمقتضای جبلت بدخو کشته - و از بوم طبعي خود باعث خرابي ملک
و ویراني آن شده - درهمان اوان استاد خود را که بانجام كار عاقبت نا محمود
و بنام عاقبت محمود - مشهور عوام بود مختار مهام ملكي و مالي گردانید

Ghāziuddīn appoints his teacher 'Aqibat Mahmūd as his official agent and confers the title of Saif-ul-Mulk on his own brother Saif-ud-dīn. Alamgīr II convenes an assembly of the nobles and ascends the throne a second time.

و برادرش كه بسیف الله زبان زد جمهور انام بود بسیف الدین محمد خان
سیف الملک موسوم و مخاطب ساخت و عاقبت محمود را همانروز
واسطۀ سوال و جواب خود در حضور پر نور نموده شرف امتیاز داد
روز دویم از حضور جناب کیوان مآب خدیو زمان برای احضار اراکین
دولت عظمی و اعیان خلافت کبری فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت -
چنانچه عمدهای آستان دولت یکسر بر عتبۀ سدره مرتبه حاضر شده

بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد فرق عبودیت باوج فرقدان رسانیدند - و هر همه موافق مراتب نذر و پیشکش گذرانیدند - مرحمت شاهانه هر یکی را بعطای خلاع فاخره نواخت - و هر متنفس موافق قدر و منزلت ممتاز گشته قامت افتخار و مباهات بر افراخت - و جناب حضرت خلیفة الرحمانی بر تخت طاوس یعنی کرسی زرنگار میناکار بار دیگر جلوس فرموده پایهٔ فرش را سرفراز تر از عرش ساخته رتبه اعلا افزودند - از بدایع وقایع آن روز ملازمت شاهزاده‌های والا تبار که چراغ دودمان سلطنت و سلالهٔ خاندان دین دولت اند شبستان شاهي را هریک بسان شمع نور افروز و خورشید ظل الهي را روشن ترچون روز - چشم بد شپره چشمان ازین آفتاب رویان کور باد - بوقوع پیوست - وضیع و شریف از دیدن این نگارستان ابهت و اجلال نقش شادي بر لوح دل کشیده و فال نیکو اختري ملک هندوستان را از مصحف روی آن پاک نژادان دیده *

The Princes of the Imperial family interview the Emperor.

* بیت *

واجب آمد چونکه آمد نام او * شرح رمزی گفتن از انعام او

دران روز دل افروز وقت ملازمت حضرت خدیوگیهان از مراحم جناب همایون بعطای خلعت نه پارچه مع جواهر گرانمایه و قبضهٔ شمشیر مرصع معه نطاق مکلل و سپهر زرنگار میناکار و معه علي بند مرصع بعلاقه و بند مروارید شاهوار و خنجر مرصع و زنجیر فیل کوه پیکر و دو (ماديه) فیل سرفراز گشته پای مرتبهٔ فلک اقتدار را بر فرق فرقدان گذاشتند - و در همه اقران شرف اختصاص یافتند - و در مشاوره مهمات سلطنت - و نظم و نسق امور دین و دولت - و نیابت خلافت - دخیل و سرخیل همگنان در همان آن بتعجیل هرچه تمامتر گشتند *

Alamgir II starts for Lahore.

توجه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور بتجویز وزیر بی تدبیر

از آنجا که باندیشهٔ عقل تباه‌کار خبطی که در دماغ خود داشت اکثر اوقات بندوبست بلدهٔ لاهور صانه الله تعالی عن الفتن و الجور بعد وفات معین الملک رستم هند پسر اعتماد الدوله مرحوم وزیر وقت سلطنت فردوس آرامگاه صوبه دار پنجاب مرکوز خاطر و مکنون دلش مي بود - و نیز طمع اموال و اساسهٔ بی قیاس آن مرحوم بسوی آن میکشید - و معهذا کار آن بد سر انجام بعد کشتن عاقبت محمود استاد خود دستار قلیخان که بجای عاقبت محمود بمختاري بعد آن پهلو میزد بسیار ابتر شده و با وصف اینکه دولتخانهٔ بادشاهي را از دراز کردن دست تصرف بکار خانجات اندرون محل و بیروني جاروب نموده بحرام نمکان سپرد - حتی که کل اجناس کارخانجات برهم خورد تاهم کفایت نکرد - ناچار توجه رایات عالیات را بسمت آن دیار مصمم ساخت - و جناب شهنشاه را متوجه آن ناحیه نمود - درین اثنا تا به قصبهٔ پاني‌پت نزول اجلال شده بود که قوم بدخشي که از غایت سرکشي کسی را بخاطر نمي آوردند بلوای عام برای تنخواه خودها نموده بر سر وزیر آمدند و راه نمکحرامي (۱) پیمودند تا اینکه بیحرمت ساختند و زمانی در قبضهٔ خود آورده فرصت جنبش ندادند - نجیب خان قوم روهیله که سردار و در رکاب ظفر حاضر بود موافق ارشاد اقدس حمایتش نموده از دست درنده خویان و گرگ صفتان رهائي دهانیده بار دیگر بر مسند امارت نشاند (و سزای بد کرداري آن‌گروه باغیه رساند) وقوع اینمعنی موجب پریشاني خاطر مختار تبه روزگار گردید وهم گرد ملال بر دامن دل خاطر بندگان قدسي شهنشاه زمین و زمان رسید - فسخ عزیمت بی نیل مقصود فرمودند

Dastar Ali Khan succeeds 'Aqibat Mahmud.

The Badakshis mutiny for pay.

---

(۱) حرام نمکي

و عطف عنان بصوب دار الخلافة نمودند بعد چندی بار دیگر وزیر عزم بالجزم
بجهت تسخیر آن معمورهٔ دلنشین پیش نهاد خاطر خود ساخت و از پیشگاه
حضور لامع النور خدیو گیهان شرف اجازت خواست - روز رخصت برای
تیاری کرسي طلا در دیوانعام و بارعام ارکان دولت سعادت فرجام شرف
نفاذ یافت و مشمول عواطف سلطاني از عطای عنایات خاص شرف
اختصاص یافت از اقبال عدو مال شاهي در اندک فرصت خس و خار
آن مرز و بوم از کوته اندیشان که سر غرور بلند ساخته بودند و از پست
فطرتي دامن کوهها ملجا و ماوای خود میدانستند از صولت موکب ظفر
کوکب غاشیهٔ اطاعت و انقیاد بر دوش عبودیت و اعتقاد گذاشتند -
و آدینه بیگخان فوجدار دوآبه بیاوري بخت بیدار آئین عقیدت و اطاعت
پیش گرفته مالگذاري نمود و مطابق فرمان قضا جریان زن معین الملک
مرحوم را که آن شوریده سر گیسو بریده بعد وفات آنمرحوم مغفور مبتلای
فسق و فجور گشته مبلغ خطیر در اعمال قبیحه و افعال شنیعه بلهو و لعب
اسراف نموده بود و پای خود را از جادهٔ اعتدال بیرون نهاده باعث
ویراني آن بلدهٔ دار السرور و خرابي حال رعایا و برایا گردیده و مرتکب
خون ناحق روشن الدوله مبرور والد راقم این شرفنامه باعانت افواج افاغنهٔ
ملاعنه گشته ذخیره اندوز وبال برای خود شده مقید و اسیر زنجیر
عقوبت و عذاب گشت - و بعد از انفراغ بندوبست امور ضروریه رفیع الدوله
سید جمیل الدین خان بهادر را بنظامت آن دیار وزیر ناهنجار نامور ساخت
و زن معین الملک را بضبطي اموال و سایر اسباب حشم آن مبرور از جنس
توپخانه و افیال وغیره روانهٔ حضور پر نور نموده - و بعد روانهٔ نمودن آن زن
تبه‌کار رفیع الدوله بهادر را به نیابت خود بصوبه داري آن دار السلطنت
مستقل کرده - و سر انجام امور متعلقهٔ نظامت به بهادر موصوف سپرده

Mu'in-ul-mulk's wife is taken prisoner.

Appointment of Rafi'-ud-daulah.

عنان معاودت معطوف ساخت - وزیر خود کام چون بر مقصود خود
فایز گردید و تمام اموال و اساسهٔ حشم معین الملک که خسرش بود ضمیمهٔ
دولت و ثروت او شد بارتکاب اعمال ذمیمه پرداخت و سر غرور و تکبر
و باطل اندیشي باوج فلک بر افراخت - در اندک ایام انتظام امور معظمه
برهم شد و خبر آمدن احمد شاه درانی اشتهار یافت و موجب هراس
و حیرانی اعلی و ادنی گشت و همینکه خبر آمد شهرت یافت و معاً
دریافت همگنان از خاص و عام گردید که قشون شاهي قریب لاهور رسید -
و سید جمیل الدین خان رفیع الدوله تاب مقاومت در خود ندیده
پای ثبات و قیام پس کشید - افواج شاهي میدان معرکه خالي یافته
پاشنه کوب تا سهرند رسیدند و در اندک زمانی از فوج چپاول بادشاهي
که نمونهٔ رعب الهي بود سواد فسحت آباد دار الخلافه محل نزول
او گشت - و مضمون آیهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها (یعنی هرگاه میلرزد زمین
لرزیدني) پدیدار شد - و در چشم زدن نیز مصداق و اخرجت الارض اثقالها
یعنی (چون آمد) برآورد زمین‌بارها یعنی دفینه‌های خودرا - معاینه گشت -
تو گوئي عرصهٔ قیامت بر روی کار آمد و شور حشر هویدا گشت - و زیر
بی تدبیر عیب گریز و سر ستیز در آئینهٔ خیال بصورت محال دیده
بادای رسم پیشوا[1] و استقبال بحضور شاه رفت - و از بسکه خرابي اعمال
نکوهیدهٔ او دامنگیرش بود اسیر پنجهٔ تقدیر شد و از تاراج و غارت
و پردهٔ دري ناموس سکنهٔ شهر تلاطم عظیم رو داد *   * نظم *

بهندوستان قیامت کرد انبوه * فرود آمد بلا سیلاب از کوه
بهر معموره شوری دیگر افتاد * عمارت خاک گشت و رفت برباد

از آنجا که خونریزیها و قتل و غارت ترکان خون‌آشام از صبح تا شام هر روز بود
اکابر و اصاغر از مشاهدهٔ این مصیبت عام قیامت موعود پنداشتند - و جای

News of the arrival of Ahmad Shah Durrānī.

---

(۱) پیشوائي

فرار ازین بلا غیر از جان دادن و کشته شدن صلاح کار خودها نه انگاشتند - هزارها از ضرب تیغ بیدریغ کشته افتادند و بغارت امتعه و اموال خانمان برباد دادند - القصه فوج چپاول و یغماچیان تا به بلدهٔ متهرا که معبد کفار و بیشتر آبادي این قوم فجار است دست تطاول بقتل وغارت درازکرده رسیدند و بامر الهي که در حق مشرکین واقع است که فاقتلوهم حیث وجدتموهم - یعنی بکشید کافران را هرجا که بیابید - قدم جلادت پیش گذاشتند هزاران هزار کفار را بدار البوار فرستاده بتخانها را منهدم ساختند - از وقوع این سانحه سور جمل قوم جاٹ که از وفور مال و مکنت و فوج و قلاع حصینه که بناگرده بود و او کلاه نخوت بر اوج فلک مي شکست مغلوب رعب و هراس بمرتبهٔ گردید که دست و پا گم کرد و تار زنار گسیخت - و صنم از پیش برهمن گریخت - بجای آواز ناقوس صدای اذان و اقامت بچرخ برین رسید و کلیسا و کنشت یکسر منهدم گردید - بالجمله بعد نهب و غارت بیشمار پنجاه لک روپیه بطریق پیشکش ومصادره بر ذمهٔ آن سرکش ادبار آثار قرار یافت - و حضرت خدیو گیهان پای ثبات و استقامت مانند کوه فشرده در قلعهٔ دارالخلافهٔ رونق بخش دولتخانه بودند - احمد شاه درانی - داخل قلعهٔ مذکور شده با جناب جهانباني ملاقي گردیدند - و مراسم مواسات و آئین خلت و موافاة مرعیداشته باخلاق بادشاهانه و حفظ آداب ملوکانه پیش آمده بتمهید قواعد یکجهتي و یکدلي پرداختند - و بنابر ازدیاد استحکام مباني اتحاد و وداد بادشاهزادي بلقیس منزلت ثریا جناب خورشید احتجاب گوهر درج حشمت و کامگاري اختر برج سلطنت و شهریاري نواب گوهر آرای بیگم که ثمرة الفواد جناب حضرت خدیو جهان بادشاه زمین و زمان بودند نامزد بادشاهزاده مرزا تیمور شاه خلف الصدق خود (مقرر) فرمودند و برضاء طرفین عقد نکاح بستند - تو گوئي

Ahmad Shah reaches Mathura.

Flight of the Jāt chief Surajmal.

He agrees to pay fifty lacs as fine and nazar.

Ahmad Shah meets Alamgir II at Delhi.

Marriage of the latter's daughter with the former's son.

قران السعدین بوقوع پیوست و دو دولت خدا داد (مؤید) باهم گشت -
و خود بادشاه نفس نفیسهٔ گوهر شب‌چراغ سلطنت و شهریاري و شمع
شبستان عظمت و بختیاري ملکه عصمت قباب حضرت بیگم صبیهٔ رضیهٔ
بادشاه محمد شاه که بعد انتقال ازین جهان سریع الزوال فردوس آرامگاه
زبان زد بخطاب مذکور اند فخر دودمان خود دانسته در سلک ازدواج
خود کشیدند و باهم روابطه(۱) معنوي ازین وصلتها افزودند - هرگاه آفتاب
عالمتاب بُه برج حمل تحویل نمود - و نوروز جهان افروز بهازار گرمي روز
سر بر کشید - و تمازت آفتاب موجب دل سردي نهنگان بحر وغا گردید
تاب جرأت نیاورده بمراجعت قشون بحدود مالوف بحضور شاه زبان الحال(۲)
کشودند - و عجز خودها از هوای گرم هندوستان بناسازي آن معروض
داشتند - بادشاه بنابر آسایش آنها عزم مراجعت بطرف ممالک محروسهٔ
خود تصمیم فرموده اختیار فرمانروائي مملکت هندوستان باختیار بندگان
سکندر شان گذاشته نهضت نمودند - و در دار السلطنت لاهور با فوج قلیل
شاهزاده تیمور شاه را گذاشته - و سردار ذو الاقتدار جهانخانرا در رکاب بادشاه
زاده مامور کرده خود بکوچهای پی در پی و متواتر ببلدهٔ کابل رسیده
نضارت بخش آن مرز و بوم گشتند دریں زمان سعادت اقتران پیش آمد
خانخانان وزیر معزول پسر اعتماد الدوله مرحوم و بدر الدوله بهادر پسر
خواجه موسی خان که گونهٔ قرابت باین دودمان والاشان دارد گشت -
و خان مذکور بخدمت میر آتشي از حضور شرف امتیاز یافت و نجیب
خان بخدمت امیر الامرائي و بخطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ
پایهٔ عزت بر افراخت - و مجد الدوله بهادر بدیواني خالصهٔ شریفه مباهي
شده مرتبهٔ اعتبار و امتیاز بلند تر ساخت - و نواب ضیاء الدوله سعد الدین
خان بهادر که در اوان آمد آمد شاه دراني بپاس حفظ حرمت و آبرو

Ahmad Shah himself marries a daughter of Muhammad Shah and returns to Kabul.

(۱) روابط (۲) حال

کناره کش شده بود بملازمت اکسیر خاصیت کامیاب دولت و سعادت ابدي گشت *

تشریف فرمودن جناب کیوان مآب حضرت شاه عالم در حین بادشاهزادگي برای بندو بست هانسي حصار و طلوع نیر دولت

Prince Shah Alam goes to Hānsihisar.

چون اختر عز و اجلال باوج سپهر اقبال طلوع نمود - و آفتاب سلطنت و بادشاهي از افق کامراني سر بر آورده نور گستر جهان و جهانیان گردید - رای جهان آرای خدیو گیهانے بمصلحت (دید) چنان اقتضا فرمود - که جناب عالمیان مآب بحدود هانسي حصار متوجه شده بتسخیر آن ضلع همت بر گمارند - چنانچه حکم والا شرف اصدار یافت که سامان کوچ آماده و مهیا سازند - و در استحضار راجههای شقاوت آثار که از دایرهٔ اطاعت پای خود را بیرون گذاشته و زمینداران آن مرزوبوم که بنافرماني خیرگے اختیار کرده اند تنبیه و تادیب نمایند - چنانچه پیش نهاد خاطر قدسي مآثر از فراهم فرمودن عساکر فیروزی مآثر و آلات توپخانه برق نشانه و دیگر اسباب جنگ و حرب گردید - آخر با ساز و سامان و از جمعیت پردلان و بهادران رایات ظفر آیات بعزم آنحدود فلک فرسا گشت - و مدار الدوله بهادر پسر خورد خواجه موسی خان را بسرکردگي افواج و نظم و نسق امور مقرر فرموده برکاب ظفر انتساب اختیار نمودند - بالجمله بعد قطع منازل سرکار نارنول مخیم بندگان رکاب فتح ایاب شد - و اکثر از سران و سرداران آن نواحي در رکاب والا سرمایهٔ سعادت اندوختند - و غاشیهٔ اطاعت بر دوش گذاشتند - بعد انفراغ خاطر عاطر از امور آنحدود مراجعت صلاح وقت اندیشیده ازان

Shāh ʿĀlam goes to *sarkar* Nārnūl and to the *parganahs* Jahjar and Riwāri.

سمت نہضت رایات ظفرآیات گردید - و پرگنهٔ جهجر از مقدم همایون
رشک افزای بهاران گشت - و درین ضمن پرگنهٔ ریواري که از جمله محالات
صرف خاص از عهود پیشین است نیز مضرب خیام فلک احتشام شده -
و چندی مقامات (اقامت) فرموده بنظم و نسق آن سرزمین پرداختند -
رعایای آنجا که زورطلب بودند - از صولت موکب گیتی ستان سر اطاعت
بر آستانهٔ دولت نهادند - و بادای مراسم عبودیت و بندگي درگاه آسمانجاه
تن در دادند - اکنون قلم سوانح نگار دیگر بار از احوال وزیر ناهنجار بشرح
و بیان مي پردازد - چون غازي الدین خان بعد برهمي کار خود طرح
آشتي و مواسات باشرف انور شاه ولیخان وزیر شاه دراني افگنده - و دست
توسل بدامن وزیر زده مربي خود ساخت - بنابر اینکه آب رفته بجوی
خود آرد - مرشد زادهٔ آفاق مرزا هدایت بخش و مرزا بابا علاء الدوله
که نسبت خویشي و برادر زادگي در بارگاه شهنشاهي داشتند - توره ساخته
بخیال خام بارادهٔ ملک گیري پورب برپا خود را ساخت - و از پیشگاه
خلافت رخصت گردید - میخواست که تلافي تقصیرات ایام ماضیه باین
دست آویز نماید - و خدمتی بجا آرد - تا بلدهٔ فرخ آباد که بتعلق
احمد خان بنگش از اسلاف او مقرر است کوچ بکوچ درانجا رسید - ازانجا
که احمد خان نمک پروردهٔ این دودمان دولت ابد مدت بود - و غاشیهٔ
اطاعت و فرمان برداري اباً عَنْ جَدٍّ بر دوش خود میداشت - بپاسداري
آداب مرشد زادهٔ آفاق شرط فدویت بجا آورده ذخیره اندوز سعادات گشت -
و لوازم حق نمک ولي نعمت بتقدیم رسانیده بدولت ملازمت مرشد زادهٔ
آفاق فایز گردید - غازي الدین خان اتفاق سران افاغنه را فوز عظیم دانسته
از فتنه انگیزي بعمدهٔ اعاظم اراکین دولت نواب شجاع الدوله بهادر طرح
آویزش و پیچش افگند - آن رکن السلطنت آداب بادشاه زادها را مد نظر

Ghāzi-ud-din Khan marches on Shahjahanābad. Mirzā Hidāyat Bakhsh and Mirzā Bābā 'Alāuddaulāh join the expedition. The Vizir is also accompanied by Ahmad Khān Bangāsh, Malhar Rao Holkar and Rāghu.

داشته اغماض از رای فساد اندیش او نموده مشغول بار نگشت - و کنارہ کش شد - ازانجا که سر رشتهٔ ارتباط از قدیم بسرداران مرهتّه‌ها داشت - و زشتي و بدسرشتي در طینت این مخرب سلطنت - و فساد انگیزي مضمر و مزمن (۱) در اصل خلقت بود - با آنها درستي امور خود ساخت - و بار دیگر کمر کین بعداوت سلطنت عظمی بست - و بهمراهي راو ملهار که از سر کرده‌های قوم مرهتّه بود - و راگهو که از اقربای باجي راو که سردار عظیم این گروه شقاوت پژوه است روان گردید - و احمد خان بنگش را بکلمات تزویر فریفتهٔ خویش ساخته عقد مواخاۃ بمبادلهٔ دستار همدیگر بست - و بطمع منصب امیر الامرائي متفق خود ساخته همراه گرفت - و با لشکر سنگین و گران معاودت نموده قرین حصار دار الخلافة شاهجهان آباد رخت ادبار انداخت - و عرایض بمضامین عقیدت مشحون در حضور قدسي بلطایف معاذیر از کمال تزویر ارسال داشت - تا آنکه کار بمحاصرهٔ شهر کشید - و نجیب الدوله میر بخشي تاب سرکشي آن ناهنجار نیاورده از راه فدویت و جان نثاري سدّ راه آن شقاوت منش گردیده مستعد مقابله و مجادله گشت - و قوم افاغنه داد جلادت و شجاعت داده بحرب و پیکار قدم جرأت پیش گذاشتند - از طرفین توپ‌های آتشین دم برق افگن سر شدن گرفت - و آتش کارزار شعله زن گشت - و بعمارات و دیوار خانه‌های سکنهٔ شهر تزلزل و خلل راه یافت *

Najīb-ud-daulāh, the Mir-bakhshi, meets the invaders.

* نظـــم *

جوان و پیر در آهن نهان شـــد * ز چار آئینه جوی خون روان شـــد
ز بیرق‌های سرخ و زرد در دشت * نموده شعـــله در نی زار گلگشت

---

(۱) مضمن

چو رعـد از کوس‌ها برخاست آواز * زمین را جاده‌ها شـد بال پرواز
بر آورد از گـریبـان کـرنا سـر * فشـانید آستین بر شور محشـر
شد از بانگ نفیرش گوش چون کر * سـلامت کرد از هیجا تنفّـر
پیـاده بر سوار آتش فشـانده * بساغر خـم می بیغش فشـانده
هزبران پیشه دیده سرخ از خون * چو گل دندان بر آوردند بیـرون
بگردون بسکه نقش آه بستنـد * هزیمت را بهر سو راه بستنـد

تا هشت روز این هنگامهٔ رستخیز گرم بود - ازانبوه [1] دو دریای لشکریان شهریان بستوه آمدند - جناب جهان باني از مصلحت اندیشي - که در طول ایام محاربه شهر رو بخرابي خواهد نهاد - و دست ظلم و تعدي بر شهریان از فوج غنیمان دراز خواهد گشت - بمقتضای رافت و عاطفت - ترحم بحال رعایا و غربا فرموده - در نصایح بر روی آن مست بادهٔ غرور کشودند - و از ارتکاب این چنین حرکت - که موجب خرابي و بربادي شهر بود - باز داشتند - و معروضات خود غرضانهٔ او را - با وصف اینکه حسن بندگي و جانفشاني نجیب الدوله بهادر منقوش صفحهٔ خاطر کرامت مظهر بود - مقرون اجابت فرمودند - و رخصت نجیب الدوله بهادر بوطن مالوفش جایز داشتند - چنانچه عهود و مواثیق فیمابین بهادر موصوف و با سرداران دکن معرفت مظهر علیخان بهادر عموي راقم محکم گردید - و از اندرون شهر بر آمده عازم پتهرگده و نجیب آباد که ملجا و ماوای خانمعزی الیه بود شرف دستوري یافته معه الوس و اسباب حرب روانه شد - وزیر بسعادت ملازمت اکسیرخاصیت جناب همایون افتخاراندوز گشت - و خدمت امیر الامرائي و میربخشیگري از تغیر نجیب الدوله بهادر باحمد خان بنگش از حضور لامع النور مفوض ساخت - و بخطاب بخشي الممالک امیر الامرا غالب جنگ بهادر پایه اش بارج گردون بر افراخت - و جناب

Shāh ʻĀlam permits Najīb-ud-daulāh to go to Patthargarh and Najībābād. A treaty is made between Najīb-ud-daulāh and the chieftains of Deccan, thanks to the exertions of Mazhar ʻAli Khān, uncle of the author. Ahmad Khān is appointed to the office of *Amīr-ul-umarā* and *Mīr Bakhshi*, and on him is conferred the title of *Bakhshi-ul-mamālik Amīr-ul umarā, Ghālib Jang Bahadur*;

(۱) البوهي

Ahmad Khān expresses a wish to travel to the Punjab and to Kabul with the assistance of the chiefs of the Deccan.

خدیو گیهان بعفو جرایم ما تقدم او پرداخته مختاری مهام سلطنت بطور او گذاشتند - آن تیره روزگار بد کردار چون بر مسند وزارت و مختاری نشست - دیگر باره به بیخ کنی خود تیشه در دست خود گرفته قدم در وادی ناکامی گذاشت * * شعر *

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زمـــزم و کوثر سفید نتوان کرد

یعنی بار دیگر هوای تصرف پنجاب در سر او پیچید - و تسخیر آن بلده تا صوبهٔ کابل که سرحد قدیم مملکت بادشاه هندوستان ست باعانت سرداران دکن مکنون خاطر ساخت - و کمر انتقام به پشت گرمی فوج دکن و نوشتجات آدینه بیگخان فوجدار دوآبه و بست جالندهر که مرد مدبّر و از جملهٔ ارکان صوبهٔ لاهور و از عمدهای تابینان نواب معین الملک مرحوم و خان بهادر دلیر جنگ صوبه دار پیشین بود بربست - بناءً علیه سرداران دکن را با فوج سنگین روانهٔ آن نواحی نمود - هرچند اینمعنی قرین مرضی صواب اندیش جناب قدسی حضرت جهانبانی نبود - و همت والا نهمت موافق تقاضای وقت ملک بخشیده را بازگرفتن اقتضا نمی فرمود - لیکن بکلمات ریب و فریب و انواع تزویر خاطر اقدس را از همه باب مطمئن کرد - اکنون شبدیز قلم را از وادی این گفتگو تافته بعرصهگاه شهود یعنی خروج گیتی خداوند جولان میدهد *

معاودت فرمودن خدیو مؤیّد کردگار یعنی حضرت شاه عالم بدهلی و شومی وزیر ناهنجار

Shah 'Ālam returns to Delhi. Villainy of Ghāzi ud-dīn Khān.

مبدأ فیاض از عطاکدهٔ جود و نوال بارادهٔ خویش همه وقت مستعد فیوض لا یزال - درین عالم کون و فساد به نیرنگ جلوه پردازی مظهر

قدرت نمائیست - درین کارخانهٔ ایجاد و عالم تکوین و ابداع عجایب نقوش بدیع از مو قلم مصور ازل صورت پذیر میگردد - که بچشم این کارنامهٔ مانی نگار - و بدیدهٔ حقیقت گزینان باطن دوست یادگار روزگار است * * نظم *

کسی را که حق مطلع نور کرد * باوصاف محمود منظور کرد
نخست اینکه کردش بزرگی عطا * که بر همگنان گشت فرمانروا
دگر داد از علم باطن بیاد * که از دیگران گشت قدرش زیاد
سیوم صدق نیت چهارم سخا * باو کرد روز ازل حق عطا
به پنجم ز دل کردش آئینه ساز * که از روی هرکس برد پی به راز
ششم داد او را چنان اقتدار * که عالم کند طاعتش اختیار
باو داد هفتم شجاعت چنان * که از بیش و کم برنتابد عنان
کرم کرد نصرت بهشتم مقام * که بستاند از شاهد ملک کام
نهم داد بر عفوش آن دست رس * که نبود به بد در مکافات کس
دهم پرده پوش است بر عیب غیر * که مردم ازو چشم دارند خیر
ده و یک عزیمت بتحصیل مال * بشرطیکه باشد ز وجه حلال
ده و دویمین حزم در کارها * که متحیر (۱) نگردد بآزارها
ده و سیوم آزاد از بند خویش * که خوشدل بود زانچه آید به پیش
ده و چارم این قدرت و دست زور * که از خود کند دور شر غرور
بهم چارده وصف چون کرد جمع * جهانست پروانه و اوست شمع
تعالی الله از فضل پروردگار * بود آن صفات از شهی آشکار
که اصلش نجیب است و ذاتش کریم * ندارد بدل از بد و نیک بیم
ز آدم شده تا باین دم جهان * پرستار آن شاه و اجداد آن
بهم تشنه لب کو شود قطره زن * چکد زاستینش هزاران عدن
چو ابر است دست گهربار او * بجز جود نبود دگر کار او

---

(۱) منجر

کرم میکند پیشتر از سوال * مبادا که سایل کشد انفعال
نمیخواهد از کس سبب بهر جود * بهر تشنه عاید بود نفع زود
بهر ذره دارد ز مهر اتفاق * کمانش چو ابروست پیوسته چاق
چو گوهر ز غیب آبرو یافته * ز حق آنچه درخواست او یافته
هر آنکس که او را به بیند بخواب * گل دامن او بود آفتاب
ندیدست گر عفو حق را کسی * نماید نظر سوی آن شه بسی
چو دیده ز مردم به بیند بدي * کشد پرده بر رویش از بخردي
بحلمست ثابت قدم تر ز خاک * زمین را بود از تزلزل چه باک
چه گویم دگر وصف آن بادشاه * که دارد بدرویش از دل نگاه
بدنیا بود رغبتش بهر دین * که از عدل و داد است برپا زمین
ز بس گشت از خواهش خود جدا * بود حب و بغضش برای خدا
ز بس فارغ از شادي و غم بود * تو گوئي که رحمت مجسّم بود
دل صاف او کم ز آئینه نیست * بهر صورت از کس درو کینه نیست
چو عهدش بود مایهٔ ابتهاج * غني گردد از احتیاج احتیاج
نو آئین شهی بهتر از باستان * که کویش بود قبلهٔ راستان
سزای جهان بادشاهي شدن * سزاوار ظل آلهي شدن
خردمند روشن دل و پاک ذات * مجسّم خدا ترسي کاینات
دل صاف او جام گیتي نما * بشمشیر اقبال کشور کشای
کفش ابر دریای رحمت نثار * شده سبز از رشحه اش روزگار
ز صهبای نامش نگین گشت مست * به (نبض) سفید و سیه یافت دست
ز کار جهان دارد او آگهي * مقدر باو گشته فرماندهي
خداوند شمشیر و تاج و نگین * بحکمش کمر بسته چرخ برین
ز خورشید او نقش برتر زده * بهندوستان سکه بر زر زده

آلهي بود تا زمين و زمان * در ايجاد نوع بشر تو امان
بود ذات آن داور مستطاب * بدين و بداد و كرم كامياب
بود دولت و عمر و جاهش فزون * نه بيند كم و كاست از كاف و نون
كليدي بدست آيدش از قضا * كه گردد در آفاق مشكل كشا
كشايد بمفتاح عدل و كرم * در گنج دان فريدون و جم
چو خط سطرلاب پهن و دراز * كند رسم كيخسروي تازه باز
ازو كارنامه بماند بسي * كه نزديك و دورش بخواند كسي
دعاي من اين است هر بامداد * بآمين روح الامين يار باد

چون تقادير رب قدير و نيز عادت الله در زمانه چنين رفته كه بعد هر محنت راحت و عقب هر المي فرحت است - ازينجا است كه گفته اند - تا رنج نكشي گنج نيابي[1] - مصداق اين مقال پارهٔ از احوال سعادت اشتمال حضرت خديو زمين و زمان نايب دادار ايزد بيهمال است - كه چون غازي الدين خان را بسكه بد گوهري جبلي و شوربختي اصلي در طينتش سرشته بودند - از راه حسد غير خود را بر سر جاه و حشمت نمي توانست ديد - و اينمعني از كمال تكبرش متصور است كه پيش كسي سر فرو آوردن از نقصان اقتدار و اختيار خود ميدانست * * مصرع *

(با طينت اصلي چه كند بد گهر افتاد)

بنابر آن فوج كشي خديو دوران بر خاطر بد مآثر او برهم ميخورد - و پيوسته در شعبده انگيزي مي بود - كه اين جمعيت متفرق شود - و بظاهر كه ثروتي بندگان حضرت رسانيده اند مبدل گردد - و نيز خوفناك از نيروی پنجهٔ اقبال عدو مال اين دولت خداداد ميبود - چنانچه

---

(۱) نبردداري

پیوسته خطوط خود مبني بر اغوای موسی خان بلوچ و دیگر زمینداران و کشاورزان آن نواح برای برهمي امور که آن کوته اندیش تیشه بپای خود میزد نوشته - چنانچه سالم علي خان نامي که در قلعچهٔ پرگنهٔ جهجر رخت ادبار داشت از پشت گرمي آن فتنه پرداز سر خود را درحلقهٔ بندگي و اطاعت گیتي خداوند نمي آورد - و جبین عبودیت بر آستانهٔ [(۱)] فلک نشان نمي سود - جناب مرحمت گستر از بزرگ منشي نظر برین (بد پردازي) او نفرموده اغماض بعمل مي آوردند - چون طغیان و عصیان آن فرومایه از حد گذشت - قهرمان قهر سلطاني بجوش آمده پشه [(۲)] آن تهي مغز پیش نهاد خاطر همایون گشت - به بهادر علیخان بهادر - که در عهد میمنت مهد بخدمت میر سامانی سر فراز گشته - فرمان قضا توامان شرف صدور یافت - که آن تیره بخت نگونسار را بسزای اعمال و پاداش سرتابي و محال اندیشي او رساند - چنانچه بهادر موصوف شبگیر بر قریهٔ کلاني که ملجا و مامن آن بد مآل بود رسیده تاخت و تاراج نمود - و غنیمت بسیار از نقد و جنس بدست آورده - بر عتبهٔ علیه رسانید - و چون حق غازیان اسلام بود - جناب همایون تمام آنرا باونها [(۳)] بخشیدند - و مال و اجناس غنیمت به بهادران کار آزما قسمت فرمودند - علی الصباح آن موافق تجویز رای جهان آرای عقده کشای جناب خسرو جهان بهادر مذکور با فوج ظفر موج بطور سیر و تماشا گرد آن قلعچه و آن ناحیه سوار گردید - از تائیدات ایزدي و اقبال سرمدي آن دست پرورد لطف الهي بیک گرد آوري قلعچهٔ جهجر را مفتوح ساخت - و باندک دار و گیر سالم علیخان را زنده دستگیر نموده معهٔ همراهیانش به پیشگاه خلافت جهانباني آورد - وخود نیز

Bahādur 'Alī Khān Bahādur is appointed to punish the *kal'adār* of Jhajar, who is defeated and captured.

---

(۱) آستان (۲) تنبیه (۳) به اوشان

از ظهور نیکو خدمتی و ادای حق نمک ولي نعمت دوجهان سر افتخار باوج فلک دوار رسانید - جهان داور از کوچکدلي و بزرگ منشي تفقد بحال برایا و رعایا فرموده از قتل و غارت امان دادند - و سالم علیخان را بپاس خاطر وزیر ناهنجار بموهبت خلعت فاخره پایهٔ افتخارش بخشیدند - ازین فتح و نصرت خدا داد که نشانهٔ نصر من است - عبرتی بر دلهای کوته بینان و عاقبت نا اندیشان مستولي گشت - و سلوک طریق فرمانبرداري و اطاعت در جناب ولي‌نعمت که موجب فلاح دنیا وهم عقبی است منظور و مرکوز خاطر سرکشان و زمینداران آن سمت گردید - چنانچه موسی خان بلوچ معرفت بهادر علیخان بعفو جریمهٔ خود و ادای مال واجب و پیشکش الحاح کرد - و خدیو رافت گستر از سر جرایم آن در گذشته تقصیر او را بذیل عفو پوشیدند - ظهور این معنی چون باعث پریشاني خاطر و تردد باطن و ظاهر وزیر پر مکر و تزویر گردید - و هراس و خوف عظیم بر دل او رسید - بنابر آن سید جمیل الدین خان بهادر و بهادر خان بلوچ را روانه بآن صوب نمود - و شقهٔ خاص حضرت خدیو گیهاني ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر ثاني طاب الله ثراه در باب طلب گیتي خدیو دست آویز کید خود نموده معه شقهٔ خاص هر دو سرداران را روانه ساخت - هرگاه سید جمیل الدین خان و بهادر خان قریب لشکر ظفر اثر رسیدند - بدریافت کثرت فوج و دلیران جنگجو تاب مقاومت در خود ندیده از حرب و کارزار سپر انداختند - و غیر از لطایف الحیل بکار بردن صوابدید خودها نااندیشیدند - چنانچه روباه صفت در کید و شید کشوده خاطر قدسي مناظر را باقسام موکد و عهد و پیمان مجدد مطمئن نمودند - و برای آستان بوسي معلی کوچ بکوچ متوجه ساختند - هرگاه رایات عالیات نزدیک شهر سایه افگن شدند - مرشد زادهٔ آفاق مرزا

Shāh ʻĀlam starts for Delhi, in obedience to the commands of ʻĀlamgir II.

Mirzā ʻĀli Jāh and Mehdi Kūlī Khān come to meet Shah ʻĀlam.

عالیجاه بهادر بعز و احترام معه مهدي قلیخان نمکحرام[1] (پیشوا) تشریف آوردند - و بعد ملاقات کیفیت بد اندیشي و فساد انگیزي آن تبه روزگار بی کم و کاست مفصل بشرح آوردند - چون خدع و مکر آن روباه سیرت ذهن نشین خاطر کرامت مظاهر گردید - غیر ازین مانع به حصول ملازمت حضور انور و تشریف فرمائي در قلعهٔ مبارک بلوای سپاه برای تنخواه و تعرض آنها بداخل شدن شهر و قلعهٔ مبارک مصلحت دید و مدنظر کرامت منظر نگشت - چون ارشاد همایون بآن روبه منش یعنی مهدي قلیخان ضلالت نشان باینوضع صادر شد - مانند بخت خود خان مذکور برگشته رفت - و مرشد زادهٔ آفاق مرزا عالیجاه بهادر داخل قلعهٔ مبارک شده معروضات حضور بجناب قدسي جهانباني نمودند - رای عالم آرای اقتضا چنان فرمود که چون آن بدخواه پرده از روی کار برداشته سهل نباید پنداشت - و همت بر تدارک آن باید گماشت - که گوشمال واقعي عائد احوال آن بدسگال ناعاقبت بین گردد - مقارن اینحال از تائیدات ایزد متعال و یاوري طالع عدو سوز جناب خدیو اماني و آمال عرضي ویتهل راو مرهتّه که سردار موفور الاقتدار بود - مشتمل بر رسوخ عقیدت و لوازم عبودیت و فدویت بکمال عجز و نیاز بوقت شب در عین تردد خاطر همایون معرفت بهادر علیخان بهادر از نظر کیمیا اثر گذشت - از آنجا که ایزد کار ساز بتائید این برگزیدهٔ روزگار است - رفاقت چنین سردار عظیم الشانرا در زمرهٔ بندگان عبودیت کیشان مغتنم تصور فرموده بمراحم خاص اختصاص بخشیده در سلک ملازمان و بندگان درگاه کیوان نشان سعادت پذیر گردانیدند - و موافق فرمان قضا توامان علی الصباح که صبح اقبال از افق اجلال خدیو مؤید ایزد لایزال سر بر آورده - سردار مذکور مع فوج سنگین و گران کمر اطاعت و انقیاد بسته و بجانفشاني و جان نثاري دامن همت بمیان

Vithal Rao sends a petition to Shāh ‘Ālam and travels with him.

(۱) حرام نمک

بر زده حاضر بر آستانهٔ دولت شده حلقه بگوشي و غلامي را وسیلهٔ نیکنامي
و افتخار دنیوي و نجات اخروي دانست - بعد حصول این مرام رای
صواب نمای جناب والا چنان اقتضا فرمود - که کوس کوچ زدن و نهضت
الویهٔ ظفر طراز ازین وادي نمودن مصلحت وقت است - بنابر آن
در همان روز جناب گیتي افروز حرکت فرمودند - و آنروی آب جمن نزول
اجلال مقرر گردید - درهمان اثنا خبر بمسامع حقایق مجامع رسید -
که لشکر بد اختر غنیم لئیم بد فرجام عزم بالجزم بمحاربه و جنگ غازیان
نصرت شعار اسلام دارد - و بسر کردن گولهها بر بنگاه لشکر فیروزي اثر قدم
جرأت پیش گذاشته - و خامت عاقبت برای خود آماده میسازد - بد کنیان
ملازم رکاب ظفرایاب حکم مطاع عز صدور یافت - که آن بد کیشان خیره سر
را بسزای کردار آنها رسانند - فوج دکنیان بمجرد صدور حکم واجب الاذعان
یکبارگي بر سر آنها ریختند - و از نیزههای جان ستان آنها را از جا ربودند -
و مانند بنات النعش متفرق ساختند - و بسیاریرا بدرک اسفل جهنم فرستادند-
و داد شجاعت و دلاوري دادند - و از جانبین هنگامهٔ قتال و جدال
گرم گردید - و بتوپ و تفنگ و تیر بازي نوبت رسید - آخر الامر بهادران
نبرد آزما آن بد کیشان را یکسر از آب تیغ گذرانیده آن صحرا را مانند
لاله زار از خون آن گروه تبه کار نمودند - و خاک مذلت بر فرق اعدای
دین و دولت ریختند *

The Deccan armies in obedience to Shah ʻAlam's orders attack the camps of Jamīl-ud-din Khān and Bahādur Khān Balūch.

* نظم *

اجل ریخت زهر هلاهل بجام * شده تلخ ازان جان شیرین بکام
زمین و زمان را غضب زد بهم * کشید انتقام از ترحم ستم
فرو رفت پای شفاعت بگل * نشان خدنگ بلا کشت دل
ز بس خانه بر مردمان تنگ شد * نظر را بچشمک زدن جنگ شد
دران عرصه میکرد گرز گران * بدوکان کین کار آهنگران

سفان دلیران دران کارزار * گذر کرد از دل چو مژگان یار
ز بس دید از تیغ و خنجر ضرر * خطر را دران عرصه آمد خطر
بهر کس که زد از غضب گرز پشت * بتن نرم شد استخوان درشت
بدل تنگ جا کرد پیکان تیر * کمانگشت از کشمکش گوشه گیر
بهر جا که فیل اجل پا گذاشت * بزیر قدم نقش گرداب داشت
عیان شد ز خون یلان رود نیل * نفیر اجل گشت خرطوم فیل
ز بس بر هوا هر طرف خاک شد * زمین مردم چشم افلاک شد
یلان رخش کین چون بر انگیختند * بشمشیر از مهر خون ریختند
ز تیر کماندار شمشیر زن * مشبک چو آماج گردید تن
خدنگ دلیران در آن کارزار * سیاهي ربود از خط و خال یار
سپر بسکه از تیغ شد چاک چاک * گل فتح افتاد از زیر خاک
کمان بست چون ره دران دار و گیر * دل پر جگر گشت پیکان تیر
کمان برد چون دلبران دل ز دست * برابرو ز خون یلان وسمه بست
یلان آتش کین بر افروختند * پر و بال مرغ نفس سوختند
غضب کرد کشت محبت درو * وفا بست با بیوفائي گرو
ز بس حلقهٔ زخم زهگیر شد * نظر محو نظارهٔ تیر شد

بعد اشتعال آتش قتال و جدال افواج آن بدسگال عیب گریز را هنر شیر دانسته - مانند بخت خویش بشهر برگشتند - و از افضال دادار بیهمال جهان داور مظفر و منصور از آب جمن عبور نموده آنروی آب را از زدن خیام اقبال فلک احتشام رشک افزای خورشید از انوار آن فرمودند - درضمن این احوال نوبتخان که مصدر تردد شده و حاضر باش از دولت خواهي درركاب سعادت انتساب بوده - مورد عواطف بیکران و مهبط عنایات بی پایان گشته شریک (مشاور) گردیده امتیاز یافت - و سر فراز شد -

و در رای بیضا ضیا موافق صوابدید بعضی خیر اندیشان چنان گذشت که باطراف پورب عنان عزیمت جلو ریز ساخته لوای ظفر پیرا را متوجه آن حدود فرمایند - چنانچه کوچهای متواتر بسمت مذکور بعمل آمد - و ویتهل راو نیز بالتزام رکاب سعادت در ادای مراسم عبودیت و بندگي بوده در استحکام مباني آن مي افزود - هرگاه بر صفحهٔ خاطر وزیر سیه کار رو سفیدي راو مذکور بیکتادلي در بندگي حضور و صدق نیت و وثوق رسوخیت او منقوش گشت - افسون دیگر از عقل بیرون و از قیاس افزون آن فرعون بر دمید - و راو مذکور را بطمع مال و منال که بخیال حوصله نگنجد فریبد - و قسمهای شدید یاد کرده - آن راسخ الاعتقاد را از ارادهٔ عدم فساد انگیزي خویش مطمئن ساخته در صلح کشود - و جهاندار مالک رقاب را حضور طلب بار دیگر نمود - خدیو سعادتمند ازلي و ابدي بپاس ارشاد جناب خسروي انقیاد حکم را انسب و اولی تصور نموده فسخ عزیمت حدود پورب فرمودند - و بهیئت مجموعي سپاه و حشم احرام طوف کعبهٔ اماني و آمال بستند - چنانچه طرف قریب دار الخلافة محل نزول اجلال گردید - بعد هذا راجه ناگرمل را که از عمدههای سلطنت و مرد راست باز و کج بر انداز بود برسم استقبال و بجهت اظهار استحکام عهود و ایفای آن فرستاد - راجه مذکور شرف ملازمت حاصل کرده بی کم و کاست حالات کماهي بموقف عرض بندگان خدیو گیهان رسانید - از بسکه آن بد گوهر تخم عداوت در مزرعهٔ دل پرکینهٔ خود مي کاشت - آئینهٔ خاطر صافي مظاهر جناب والا از لطایف الحیل آن مکار صفا نیافت - و زنگ کدورت از بد جوهري او زدوده نشد - بنابر آن مضرب سرادق اقبال ساحت باغ جعفر خان و حویلي علي مردان خان بتوکل ایزد منان گردید *

Shah Ālam is prevented from proceeding eastward and is recalled to Delhi by 'Alamgīr II.

Raja Nagarmal comes to meet Shāh 'Ālam.

ذکر وقایع که در حویلي علي مردان خان (محاربهٔ دست اول که) با کسان وزیر بمیان آمده - و از افضال ایزد متعال و به نیروی اقبال بر آمدن حضرت گیتي خدیو از محاصرهٔ (آن) اهل طغیان و بسلامت کوچ فرمودن ازان مکان

بتاریخ یازدهم ماه مبارک رمضان که جمیع اهل اسلام بطاعت الٓهي قیام داشتند - آن ضلالت کیش معني اَوْفُوا بِعَهْدِيْ اُوْفِ بِعَهْدِکُمْ یعني وفا بکنید شما بعهد من - و فا میکنم من بعهد شما - فراموش اول روز کرده بمقتضای بد باطني و بد جوهري لوای خصومت بر افراشت - و قدم از دائرهٔ حق نمک بیرون گذاشت - مصداق این مقال چنانست - که آن ضلالت کیش به بي پردگي و بی آزرمي فوج جرار آمادهٔ حرب و پیکار تعین ساخت - که از هر چهار طرف گرداگرد دولت خانه چون نگینی که در حلقهٔ انگشتري باشد در گیرند - و بقصد مقابله مستعد شوند - هرگاه که آن ناکسان اشرار در رسیدند - و بهادران رکاب سعادت باین[1] وضع دیدند - معروض نمودند - که هرچه حکم - بمجرد مشاهدهٔ این صورت رگ غیرت خسروي و حمیت شاهي بحرکت آمده فرمان قضا جریان صادر گشت - که بدفع این بوم های شوم که هجوم آورده‌اند کوشش مردانه بکار برند - و قدم همت و جرأت فرا تر گذارند - و دمار از روزگار آن دغا پیشگان که گرفتار غضب قهاري اند بر آرند - و نگذارند که چیره دستي

Skirmish between the Vizir's troops and Shāh 'Ālam in the palace of Ali Mardān Khan.

---

(۱) این

کسی نماید - پلنگان بیشهٔ وغا و نهنگان دریای هیجا حاضر الوقت که در آنجا بودند - بر خون آنها دلیرگشتند - و با وصف قلت خودها و کثرت اعادي مانند شیران شرزه که در رمهٔ گوسفندان افتد - داد مردمي وجوانمردي از هر سو دادند - و کوششهای مردانه و آویزشهای دلیرانه بجا آورده مانند کوه پای ثبات افشردند - و بر دشمنان یاجوج خصلت سدّ سکندر از پردلي و ثابت قدمي خود بستند - القصه هنگامهٔ جنگ گرم گردید - و توپ های آتشین دم نعره کشید - آتش تفنگ برق آهنگ چشمک به پیک اجل زده جان از تن مي برد - و توپ رعد آواز صاعقه بار خس و خار وجود ناپاک آنها را بآتش زد - عقاب خدنگ در مرغزار جنگ بال و پر کشاده از خود وزره آهنین در گذشته از خون باطل ستیزان منقار سرخ کرده *

* نظم *

به پیکار افتاد آهنگ کار * شد آمادهٔ رزم که شهریار
نهان کرد چون ماه رخ در نقاب * لب آسمان را گزید آفتاب
فگند آسمان طرح کین گستري * ز مهر آئنه کرد صیقل گري
بگوش آمد از طبل جنگ این نوید * که شب جیب صبح قیامت درید
بر آورد صورتجلي خروش * سحر شد برزم شب آئینه پوش
ز شور یلان یسار و یمین * در آمد بجوش آسمان و زمین
دلیران نمودند از بیم جان * در آئینه چون عکس خود را نهان
برابرو چو شاه جهان زد گره * کمان گوش زه کرد احسنت و زه
بر آورد شه تیغ را از میان * هلال ظفر شد ز مطلع عیان
بهر سو که از خشم شمشیر زد * بخون غوطه چون ناخن شیر زد
بکف داشت در رزم شمشیر او * ز جوهر سجل بهر قتل عدو
سر مردم از گرز او گشت پست * ز ره چشم از نور نظاره بست

بهر سو که میــوزد چو سیــلاب گام * نمیکــرد اندیشــه از ازدحــام
بشمشیــر خونبــار شد دستبــار * بــر آورد از دشمــن دین دمار
مگــر بود تیغش همای ظفــر * که سودای او داشت سایه بســر
ز گرز جهان جوی مگر صدمه خورد * که شد استخوان فلک خورد خورد
اگر ضرب گرزش به بیند بخــواب * شــود کوه چون مهــرهٔ موم آب
گرفت او کمان زرافشان بــدست * بر افلاک نرخ مه نو شکســت
عقــاب ظفــر بود گوئي خدنگ * نمي جست از چنگ او مرغ رنگ
اجل تا کنــد غارت نقــد جان * بحصن جگر نقب زن شد سنان
چو خورشید رخشان بکف داشت تیغ * نمیخــورد یک ذره بر کس دریغ
چنــان گرم شد رستخیــز جدال * که مرغ نفس در قفس سوخت بال
چنــان طاقت زندگي طاق شد * که بر مرگ خود مرگ مشتاق شد
عدو دانهٔ کین بدل گرچه کاشت * بکف ابر او برق جانسوز داشت
فشانیــد تیغش ز بس خون ناب * چنان (۱) بست بر پنجهٔ آفتــاب
سنــانش بهر سو که شد نیزه باز * زبان کــرد بــر طعــن اعــدا دراز
ز شمشیــر او شد سری گــر جدا * سنــان داد بر دوشش از مهر جا
در آمــد ز خون یــلان دشت و در * بونگینئي بوستــان در نظــر
دلیــران پی نام در روز کیــن * نرفتنــد از جا چو نقش نگین
دلیــران دران معــرض تیر و تیغ * نکــردنــد از جان فروشي دریغ
نشد گرسنــه چشمــي تیغ و تیر * ز خــون خــوردن مردم رزم سیــر
دران رزمگــه کرد تیــغ و تبــر * تهــي کاسهٔ هوش از مغــز سر
فلک خواست (بیجا) کند زان نگین * بچــوگان کین ناف گوی زمیــن

---

(۱) حنا

ولی بخت و اقبال یاری نداد * نشـــد باز بر رخ در این مـراد
چنان لشکـــر دین جگر خسته شد * که راه تگاپوی کیـــن بستـــه شد

بالجمله خدیو اسلام در این غلو ظلام تیره انجام نفس نفیس مصدر ترددات بی پایان آنچنان گشتند که روح و روان بهمن و اسفندیار زبان آفرین واحسنت بر کشاد - و از شجاعت و دلیری و دلاوری خویش پیش خدیو زمان سراپا دل و جگر گردن نهاد - پیر و جوان بمشاهدهٔ زور دست و بازوی آن مؤید تائیدات ازلي بصد زبان تحسین نموده مثال آئینه حیران ماندند *

* بیت *

چنین بازو - و دست زور آور * بـــر آرد از زبان الله اکبـــر

دارای رستم خصال در چنین معرکهٔ قتال و جدال که زهرهٔ آهن دلان آب و جگر شیر دلان بیتاب میشد - بکمال استقامت و استقلال عنان سکون و قرار از دست نداده با جانبازان و جان نثاران معدود - دمار آن گروه عاقبت مردود - بر آورده سمند فلک مانند را بصوب مورچال مخالفان بدسگال چالش اجلال داده بر قلب لشکر دشمن گرم عنان و شیر[1] جولان فرمودند - هرچند آن گروه شقاوت پژوه هاله وار گرد گرد[2] آنماه سپهر سلطنت حلقه کرده ازدحام عام نمودند - لیکن از آتش برق صمصام جانسوز آن تیره درونان مجال نمي یافتند - و بخیال محال خود پی نمي بردند - که سدّ راه آن خورشید فلک اجلال مي توان شد - و بهر جانب که همراهیان رکاب ظفر انتساب رو مي آوردند از ضرب تیغ بیدریغ از کشته‌ها پشته‌ها مي کردند - قصه مختصر که از تائید ایزدي و از یاوري طالع سعادت قرین سرمدي جناب خسرو جهان ازان دریای ذخار[3] رنج و بلا مانند سیل دمان باتفاق

(۱) تیز (۲) گردا گرد (۳) زخار

بعضی از دولت خواهان جان نثار در گذشتند - و بر سمند صبا رفتار که بخطاب یار وفادار از حضور مخاطب بود سوارة بر آمدند - آری رهائي و نجات از چنین مهلکۀ جانگداز که از نصف النهار تا یکشبانه روز دیگر آتش کار زار شعله زن بود - و قریب سي چهل هزار سوار و پیادة در صدد جنگ و پرخاش بودة در شقاوت بر روی خودها کشودة میداشتند - و کوشش بلیغ از شش جهت بیافتن دست بدشمنان آنجناب مینمودند - و رة بدلي[1] نمي بردند - محض از تائیدات ایزدي و نیروی سرمدي آن دست پرورد لطف آلهي و زور شجاعت و دلاوري ذاتي و ثابت قدمي حضرت خدیو جهان در چنین معرکۀ هوش ربا که ازین کار نامۀ اقبال در روزگار یادگار خواهد بود - بعرصۀ ظهور رسیدة - و الا عقل محال اندیش تجویز نمیکرد که درین آتش توپخانه که بال طایر در هوا نفس زدن[2] میسوخت - و هر یکی به تیغ و تیر انگنې و تفنگ اندازي که مثل تگرگ مي بارید ذخیرۀ نا سعادتي و شقاوت برای خود مي اندوخت - سلامت جستن از اعجاز و آب بر روی زدن بخت خواب آلود هوا خواهان دولت بیدار خدا داد بود *

* بیت *

چــراغی را کــه ایزد برفــروزد * هرانکس پف زند ریشش بســوزد

شوربختان مخذول و منکوب پریشان و پشیمان دست از ناکامي خودها کشیدة چون طالع برگشتۀ خویش برگشتند - و درین معرکۀ کارزار راجه رام ناتهه که از فدویان و جان نثار عقیدت شعار بود - و میر سید علیخان و مرزا سبحان بیگ کوکلتاش که در عهد سعادت مهد بداروغگي دیوان خاص و خطاب خان جهان بهادر پایۀ عزت بر اوج فلک دارد - و محمد

---

(۱) ورة به بددلی (۲) که بال طایر هوا در نفس زدن

عاقلخان ناظر و میر منیر علیخان سر چوکي خواصان که از خانه زادان قدیم درگاه فلک اشتباه و از سایر(۱) امیر الامرا نواب شایسته خان مرحوم است - بزخم تیر و تفنگ ناصیهٔ فدویت و ارادت را گلگون ساختند - و مورد انظار تحسین و آفرین شدند - و سید اعظم علیخان نبیرهٔ قطب الملک مرحوم و میر قوام الدین خان پسر نواب جان نثار خان مغفور ثعای(۲) راقم سطور شربت شهادت چشیده جان بجان آفرین سپردند - و نام نیک بر جریدهٔ اینجهان بی بنیان از ادای حق نمک حضرت خاقان گذاشتند - ویتّهل راو که این ماجرا گوش کرد - مانند نسیم بنابر هواداري دلي و عبودیت شعاري باطني دویده - در حوالي تکیهٔ مجنون معه فوج گران بملازمت حضور سر عزت باوج آسمان رسانده(۳) شامل گردید - و از ندامت چشمان خود را اشکبار ساخته بمعذرت کردهٔ(۴) خویش - که از فریب وزیر پر تزویر دست کش از التزام رکاب فیض آماب(۵) شده بود - زبان برکشود - و معروض حضور لامع النور نمود - که فدوي تازه از وطن مالوف خود درین بازیچهٔ مکر و فریب وارد گردیده بود - و راه و رسم این قلب عیاران که بوی خلوص و وفای عهود ندارند - بمحک امتحان نکشیده بود - و زر نقد آبروی خود از آمیزش دغا و مکاري این خیانت پیشگان مفت برباد داده خاکستر ساخته - و نصایح کیمیا مانند که اکسیر نیکونامي در ضمن آن بود - دُر گوش حق نیوش نساخته - سرمایهٔ (جاوداني) سعادت ابدي به بوته گداز بدنامي سرمدي انداخته - و آبروی پیشاني که بسجود آستانهٔ خلافت نوراني ساخته بود - از داغ مذلت داغدار نموده - ازان باز منتظر شمول لطیفهٔ غیبي تائیدات بوده از آلایش و آمیزش خود را بر کنار داشت - لله الحمد بفحوای

Vithal Rao visits Shāh 'Ālam a second time and offers his apologies to that prince for not having accompanied him.

---

(۱) نبایر (۲) بای (۳) رسانیده
(۴) کردن (۵) مآب - ایاب

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ برروی احوال این شکسته بال در هدایت طریق مستقیم کشود - و از خواب غفلت بیدار نمود - هزاران حمد و ثنای آن توانای یکتا است که ذات تقدس صفات از چنگ تزویر بد اندیشان زیانکار بسر پنجهٔ اقبال سلامت جسته - و زور بازوی اعدا به حول و قوهٔ الٓهي شکسته گردیده بامن و امان بفتح و نصرت توامان ازان مهلکه برآمدند - اکنون تا جان ناتوان در خاکدان قالب عنصریست - بجان و دل در جان نثاري خواهم کوشید - و قشقهٔ عبودیت بر ناصیهٔ ارادت خواهم کشید - و قاشق خون در زیر هلال نعل بادپای آسمانگون ریخته - فتراک زین را - که دست آویز افتخار است - نخواهم گذاشت - غرض آنچنان سر عجز و نیاز بپای اقدس نهاده بخون گرمي بندگي جوشید - که ابر کرم خسرو دریا نوال عذر نیوش جرم پوش بجوش آمد - از قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ما تقدم او خط کشیدند - و بر طبق خواهش و عرض آن هندو - که از عرق خجالت تر بود - مورد عواطف بیحد فرمودند * * بیت *

این سعادت بزور بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده

و در همان اثنا از خیمهٔ خود نقد و جنس و اقمشه و امتعه آنچه لائق نذر شاهانه بود - برسم پیشکش در حضور - روبروی خادمان عقیدت کوش - و غلامان حلقه بگوش - گذاشت - گیتي داور - فریدون فر - از تکلیف مالایطاق معاف داشته از پاس دل شکني او بسیار قلیلی پذیرا فرمودند - چون دو سه شبان[1] روز نزول اجلال دران سرزمین گشت - بر ضمیر مهر تنویر چنین اشراق پذیر گشت - که نهضت رایات ظفر طراز بطرف هانسي حصار که محال صرف خاص است - صواب دید رای اصابت پیرا است -

Shāh ʿĀlam goes to Hansihisar

(۱) شبانه

که چندی بشغل فراغ خاطر و استراحت مزاج وهاج باید پرداخت - و دران نواحي اقامت ورزیده بال و پر همای دولت را درست باید ساخت - چنانچه توجه رایات عالیات بآن ضلع گشت - ویتهل راو بهم عناني موکب ظفرقرین سرفراز بود - بیست و یکم ماه مبارک مقام سلطانپور از ماهچهٔ الویهٔ منصور نور آگین گردید - و بعرض اقدس رسید که موسی خان بلوچ از کور باطني - باغواي وزیر شقاوت تخمیر لوای ادبار بر افراشته آهنگ فاسد جنگ دارد - بغازیان نصرت شعار فرمان خدیو گیتي ستان عز اصدار یافت - که تنبیه و تادیب باغیان و اهل طغیان نمایند - از تائیدات ایزدي بمجرد مقابلهٔ غازیان لشکر فیروزي - آنها بسزای اعمال خود رسیده - بسیاري از آب تیغ بهادران وادي عدم پیش گرفتند - و اکثری پایمال سم اسپان جنود ظفرآمود گردیده - ننگ فرار اختیار کرده رخت ادبار در فرخ نگر انداختند - و غلام نبي خان بلوچ که سرگروه آن مدبران ضلالت نشان بود ودیعت حیات بمالکان عذاب نموده - داغ حرام نمکي بر ناصیهٔ خود برد - غنیمت بسیار از شکست آن باغیان از فیل پالکي و اسپان خوش رفتار نصیب اولیای دولت قاهره و جوانان نصرت شعار گردید - بیست و هشتم ماه مذکور خدیو سعادت آئین برای استقبال نواب عصمت جناب عفت مآب - پرده نشین سرادق عظمت و اجلال - مستورهٔ جلباب سلطنت و اقبال - مکرمهٔ والا احترام - معظمهٔ واجب الاکرام - نواب زینت محل بیگمصاحبه - که از راه شفقت مادري بجهت ملاقات و دیدن آن نخل سرفراز جهانداري و شهریاري از دار الخلافه تشریف ارزاني فرموده بودند - تشریف فرما شده بدولت پابوس کامیاب مثوبات اخروي شدند - و محمود خان پسر احمد خان میر بخشي بسعادت ملازمت اکسیر خاصیت شرف اندوز گشت - ویتهل راو معه پسران بآستان بوس

He reaches Sultānpur and is attacked by Mūsā Khān Balūch. Ghulam Nabi Khān Balūch is killed in the affray.

Zīnat Mahal Begam comes from Delhi to meet her son Shāh 'Ālam.

خدام کرام آفتاب نقاب ثریا احتجاب حضرت بیگمصاحبه پایهٔ عزت بلند ساخت - غرهٔ شوال المکرم که مخیم خیام فلک احتشام موضع رن تهل شد - برای ادای واجب نماز عید و شکرانهٔ خالق یگانه حضرت شهنشاه بعیدگاه رونق بخش و نور افزا شده بجماعت کثیر و انبوه خلایق نماز عید مودا(۱) فرمودند - و قاضي آنجا را بعطای خلعت نواختند - طنطنهٔ شادیانه در گنبد گردون پیچید - و بندهای حضور از سرور موفور نذور موافق رتبه و پایهٔ خود گذرانیده آداب تسلیمات باادای تهنیت عید سعید قامت مباهات برافراختند - خسرو دین پناه از عیدگاه معاودت فرموده بدولت و اقبال داخل بارگاه حشمت و جاه شدند - و آداب تهنیت و مبارکباد در جناب نواب ثریا احتجاب - ملکهٔ ملکي خصال - مریم زمان - حضرت بیگم صاحبه نواب زینت محل بجا آوردند - و ارشادات بیگم صاحبه را که جواهر زواهر نصایح و مواعظ بودند - حلقهٔ گوش حق نیوش فرمودند - دویم شهر مذکور موضع هرهرن پور از فروغ الویهٔ ضیا گستر رشک افزای خورشید انور گشت - قلعچهٔ مستحکمي دران بود - و بعضی از قوم اشرار نیز درانجا هنگامه پرداز بودند - غازیان نصرت مند و بهادران ظفر پیوند قلعچهٔ مذکور را محاصره نموده آنها را قلعه بند ساختند - و کوششهای بسیار در حرب و پیکار بجا آوردند - چنانچه اکثر جوانان دلاور و کار آمدني گل زخمها از لاله‌زار فدویت برداشتند - و بمراحم خسروانه مشمول گردیده منظور نظر عنایت خسروي شدند - بالجمله چون آن مدبران محصور راه فرار بر خود مسدود دیدند - و چارهٔ کار بجز انقیاد و اطاعت در وسع مقدور خود نیندیشیدند - لولیخان نام که سرگروه آن گروه بغاوت پژوه بود معرفت ستهاني زوجهٔ

Shāh ʻĀlam offers up the ʻ*Id* prayer at Ranthal.

Shāh ʻĀlam besieges the fort of Harharanpur. The besieged are saved by the influence of the wife of Sitārām Sāhūkār.

---

(۱) مؤدی

سیتا رام - که در عهود سالفه ساهوکار صاحب لکوک بود - و بالفعل زنش که بلقب مذکور مشهور شده در فیصلهٔ معاملات اینچنین اشخاص بیرونجات دخلی بسیار باعتبار و ناموری زمانهٔ‌گذشته و وطن داری آن طرایف[1] دارد - نیز بوساطت ویتهل راو عفو جرایم از درگاه خلایق پناه خواسته - و بوسیلهٔ جمیلهٔ نوبت‌خان بآستانه بوس سربلند گشت - و آداب ملازمت و قواعد عبودیت بجا آورد - و سرب سنگهه برادرزادهٔ ستهاني بشرف بساط بوس مقدس افتخار اندوز گردید - و ستهاني در جائی سوای بار عام - بنابرینکه مستوره بود - باریاب مجرا گردیده - بعنایت دوپتّه زراندود از پیشگاه شهنشاه دین پناه گوی عزت از همچشمان خود ربود - هفتم ماه مرقوم پرگنهٔ دادري از طلوع ماهچهٔ الویهٔ موکب اقبال مشرقستان گردید - و هشتم ماه صدر نقاوهٔ زمین و زمان - خلاصهٔ عناصر و ارکان - کریمهٔ مکرمات بني آدم - شریفهٔ مُشرفات عالم - بیگم صاحبهٔ ملایک خدم - بطرف شاهجهان آباد رخصت شدند - و جناب کیوان مآب برای مشایعت چند قدم برای استحصال سعادت تشریف فرمودند - درین آوان از بسکه تابستان شدت و طغیان داشت *

Shāh ʻĀlam goes to *parganah* Dadri. His mother returns to Delhi. An excessively hot summer accompanied with scarcity of water.

* شعر *

درین گرمي که از حد بود طغیان * نگه خسخانه مي بندد ز مژگان

در آن مقام بسبب کثرت بی آبي درین ایام کسی از سالکان بحر و بر- و رهروان خشک و تر - گامی دران سرزمین نمیگذاشت - گروها گروه از لشکر ظفر اثر بستوه آمدند - و هلاکت دواب و هرذي حیات - از عدم دسترس بر آب - صورت بست - و دربعضی منازل که (هلتای) ریگ روان تشنه لبان را از نهایت گرمي بخاک تیره مي نشانیدند - موجب مزید عطشان مي شد - و اگر براه دور و دراز سراغی از چاهی مي یافتند آبش مثل

---

(۱) اطراف

چشمهٔ آب حیوان در تاریکي پنهان میماند -و مانند ستارۂ خردي دیده وران را پدیدار میگشت - غرضکه چون پاي تلاش از میسر شدن آب در مانده شد - جناب مالک رقاب بدرگاه مفتح الابواب باین مناجات دست دعا بلند ساخته بهزاران عجز و نیاز تر زبان شدند * * رباعي *

یارب سبب حیات باران بفرست * وز خوان کرم نعمت الوان بفرست
از بهر لب تشنهٔ طفلان نبات * از دایهٔ ابر شیر باران بفرست

ازانجا که جناب باري سمیع الدعاء بندگان - علی الخصوص بادشاهان که برگزیدۂ درگاه صمدیت اند - هست - یکایک نزول رحمت آلهي بموسم[1] برشکال از دعاي نایب نبیل ایزد متعال یعني بادشاه حمیده خصال گردید - و تشنه کامان چه از انسان و چه حیوان سیراب همهها شده - رطب اللسان شکر[2] آلهي و دعا پرداز حضرت ظل اللهي گشتند - و چون رحمت آن رحیم و کریم وسیع است - بار دیگر از نزول بارش مزرعهٔ دلهاي خلایق را شاداب فرمود که مردم خاص و عوام ذخیرهها بقدر امکان کردند - و مواشي و کشت زارهاي آن دشت بي آب و گیاه سیراب شده به نشو و نما سر بر آوردند - و در صحرا چشمهسارها خوشگوار تر از آب کوثر جوشیدند - اکنون شبدیز قلم را در مضمار بیان ترددات افواج دکن گرم جولان ساخته جلو ریز مینماید - که چون راگهو و ملهار رخت خودها را باطراف سر هند کشیدند - آدینه بیگخان که مرد آزموده کار و گرم و سرد روزگار را چشیده بود - میخواست که از کوهسار بکومک این هردو سردار رحل اقامت به پائین اندازد - و قبل ازین از بیم موکب شاه دراني در عقبههاي کوه دشوار گذار پنهان گشته آمادۂ حرب و پیکار بود - و بکوچهاي متواتر

Raghu and Malhar Rao depart for Sarhind. Adinabeg wishes to assist them and marches to Hansi Hisar with a view to oppose the Durrani army.

(۱) ب موسم (۲) ب شکر

در حوالي هانسي حصار مقابل افواج شاهي خود را رسانيده - نيز تدبير بر نشانهٔ خواهش خود مي نشاند - و در كمين بوده - كمان پر زور بقوت بازوى خود كشيدن در خيال خود داشت - هرگاه عنان عزيمت شاه دراني از شدت گرما بتعجيل تمام بطرف كابل تافت - خان مذكور همان طريق پيش گرفت - و برجع القهقري از راه دون منزل بمنزل قريب دوآبه رسيده استقامت دركوه پايه‌هاى كه عبور و گذار دران تنگها (۱) محال و دشوار بود - استقامت ورزيد - و پيش ازين شاه دراني رقمها (۲) متضمن تاكيدات حاضر شدنش در حضور كه فرستاده بودند - بلطايف الحيل پرداخته و بمواسات و مدارات ساخته تن بمعاملات نميداد - و موافق مدعاى حضور انگشت قبول بر ديده نمي نهاد - و ازانجا كه سردار مذكور از اراكين آن سر زمين بود - و پيشتر عقده‌هاى محكم و استوار از ناخن تدبيرش در وقت معين الملك بهادر ناظم حال و هم در زمان ناظمان ماضيه مي كشود - از سر تا پيش نظم و نسق امور معظمه متعلقهٔ آنحدود بشاهزاده تيمور شاه حسب دلخواه صورت پذير نميشد - و در دوآبه باري از عدم اتفاقش بندوبست شاهي با حسن وجوه جلوه‌گر نميگشت - شمهٔ از حسن تدبيرش كه بشرح آن پرداختن براى اهل بصيرت كار نامه ايست - اينست - كه تمام راجه‌هاى كوهستان سواى راجهٔ جمون و ديگر زميندارن آن مرز وبوم درين طلاطم (۳) در خدمتش حاضر مي بودند - و قدم از جادهٔ اطاعت و فرمان بردايش فراتر نميگذاشتند - و نيز گروه ضاله خذلان نشان سكهان با وصف تخالف دين و ملت سر بر خط فرمان او مينهادند - و به پرستش او دم ميزدند - سردار جهانخان با قشون جرار مراد خان را كه از سران نامدار بود - و از يكه تازان جهان گوى سبقت

When Ahmad Shah departed for Kabul, Adinabeg reaches Doaba *viâ* Doon. Shah Durrani writes several letters requiring Adinabeg's presence but the latter declines compliance on some pretext or other.

As Adinabeg was a powerful noble of that part of the country and had rendered excellent service under previous governors, Prince Timur Shah experiences considerable difficulty in settling the affairs of Doaba on account of his disagreement with Adinabeg.

All the Rajas of the hilly tracts, excepting the Rajah of Jammu, together with all the Sikh Zemindars, come to meet Adinabeg.

---

(۱) تنگنا (۲) رقيمه ها (۳) تلاطم

Sardar Jahan Khan of the Durrani army despatches Murad Khan against Adinabeg.

مي ربود - براى كفايت مهم آدينه بيگخان بر گماشت - و موصي اليه بسوى درياى جيحون كه جاى استقرار خان مسطور بود لواى عزيمت بر افراشت - و تزلزل در اركان آن ناحيه انداخت - آدينه بيگخان كه گوهر شجاعت و تهور و لآلي آبدار تدبير و مصلحت از درياى بيكران فيوض آلهي كه در صدف سينهٔ خود داشت - در چار سوى استقلال و استقامت بر آورد (۱) و صديق بيگخان را كه به نيابت سهرند مامور و خواجه مرزا خان بهادر را كه دلير معركهٔ نبرد و بيشهٔ هيجا بود - با فوج سنگين و لشكر گران معه راجه بهوپ سنگهه كه از عمدهٔ راجه هاى كوهستان است - با بيست و پنجهزار سوار نبرد آزما و پيكار جو براى مقابله روان ساخت - در عرض راه تلاقي طرفين رو داد - و آتش قتال و جدال شعله افروز گشت - آخر الامر بعد زد و كشت بسيار كه معركهٔ رزم از خون مقتولان لاله زار شد - و داغ شكست و هزيمت بر روى لشكر مراد خان خانه برباد افتاد - و دولت فتح و نصرت خدا داد بخان معزي اليه دست داد - و اساسه(۲) و حشم مراد خان نامراد بتاراج و يغما رفت - و غنايم بسيار از جنس قاقم و سنجاب و اسپان صرصر نژاد بدست كسان خان مرقوم آمد - چون خان مشاراليه مرد عاقبت بين بود - از عقل صواب انديش از پاى ثبات و پر دلي آئين تازه برپا ساخت - و با سرداران دكن طرح مراسلات و مواسات افگنده بتجديد قوانين مودت و يكجهتي و يكتادلي مستحكم نمود - و خود با فوج سنگين ازان نواحي حركت كرد - و سهرند را كه صمد خان بسر كردگي آن محال از حضور شاه دراني مقرر و معين بود - از ياوري طالع و تقدير ازلي در اندک زد و خورد بتصرف آورد - و صمد خان را پيش از رسيدن افواج دكن اسير و دستگير كرد - هرگاه اتفاق ملاقات

Adinabeg despatches against Murad Khan 25,000 cavalry under the command of Siddiq Beg, Khwajah Mirza Khān and Rajah Bhup Singh who defeat Murad Khan.

Adinabeg makes friends with the chiefs of the Deccan and captures Samad Khan who governed Sarhind on behalf of Ahmad Shah Durrani.

---

(۱) بر آمد (۲) اثاثه

Raghu and Malhar Rao join Adinabeg.

سرداران دکن بخان معزي اليه افتاد - راگهو و ملهار راو رفاقت خان عظيم الشان را مغتنم انگاشته کاسهٔ فتح و فيروزي بدست خود يافتند - و باکرام و احترام نوعی پيش آمدند - که قايم مقام آصف جاه آن يگانهٔ دوران را پنداشتند - و بی صوابديد رای صايبش قدم پيشتر نميگذاشتند - آن وحيد عصر با جرأت رستمي و بهمني از پاداري دل و جگر لشکر بسمت شهر لاهور کشيد - و سردار جهانخان تاب مقاومت در خود نديده ازانجا کوچيده - و معهذا پاس حفاظت شهزاده تيمور شاه که از اهم مطالب و مآرب بود - و از رعب غضب سلطاني دغدغهٔ بخاطر داشت بصحت و بامن و سلامت از چنگال دکنيان بدر رفت - و چون تير از کمان برجست از خواهش ايزدي در اندک حرکت و اصابت تدبير خان

Adinabeg reduces all the country as far as the banks of the River Atak and massacres all the Durranis who were at the time residing in the Sialkot Fort.

معزي اليه فتح کثير نمايان گرديد - و تا لب دريای اتک تسخير ملک وسيع بعرصهٔ ظهور رسيد - بعضی واماندگان (سر) درانيان بسبب گرانباري و سبکي طالع و از بيم هلاکت جان احمال و اثقال فراوان که در قلعهٔ سيالکوت مانده بردند - اسير پنجهٔ تقدير گشتند - و از دوش خود بار سر انداخته از خواري و مذلت رهائي يافتند - سرداران دکن بعد وقوع اين سانحه و پاک شدن آن شهر مينو آئين از خار وجود افاغنه برگشتند -

The Deccan chiefs yield up Lahore to Adinabeg, who appoints Khwaja Mirza Khan governor of that city and settles at Doabah Basti-Jalandhar. He dies at Jalalabad.

و فسحت آباد لاهور را در قبضهٔ اقتدار خان موصوف و از طرف خود (کنوجيو کدم) رامعه ديگر (نا) سرداران خويش گذاشتند - و مختار مهام مالي و ملکي آن سردار صاحب تمکين و وقار را ساختند - خان معزي اليه خواجه مرزا خان بهادر را که سر گروه الوس مغليه بود و در وقت نظامت نواب معين الملک مغفور و والد اين راقم سطور گوی شجاعت از اقران خود مي ربود - بنظامت لاهور معين و مقرر ساخت - و خود در دوآبه بست جالندهر اقامت ورزيد - آخر الامر در جلال آباد که قريب بست

جالندهر است پیک اجل را لبیک گفته اینجهان ناپایدار را گذاشت - و برحمت ایزدي پیوست *

وقایع نهضت رایات عالیات بادشاهي باطراف آلکهُ بیکانیر و درانیان از اغوای وزیر نادان - و رسیدن شقهُ خاص حضرت عالمگیر ثاني بنام آنحضرت برای کناره کشي - و تشریف ارزاني فرمودن آن جناب ازان اطراف پیش نجیب الدوله بهادر - و بعد استقامت (۱) چند روز افراختن رایات ظفر نشان بطرف صوبهٔ الهآباد و حصول ملازمت نواب شجاع الدوله بهادر و محمد قلیخان بهادر

Shah 'Alam at the suggestion of the Vizier betakes himself to Bikanir and the Durranis. He receives a letter from 'Alamgir II, warning him against such a step, whereupon the prince proceeds to Najib-ud-daulah with whom he stays for a few days, and then goes to Allahabad where he meets Shuja 'ud-daula and Muhammad Qūli Khan.

بدانا آورد اقبال گر رو   شود کون و فساد آئینهٔ او
فرو دارد بهر سوئی که او سر   گلاب از شعله گیرد عطر ز اخگر

---

(۱) اقامت

نبـــاشد صاحب دانش هراسان | تـواند صيـــد عنقـــا كردن آسان
فلک را سوی خود مائل توان کرد | بدانش كيميـا حاصـل تـوان كرد
بملـــک و مال اقبـــال زمانـــه | نزد کس نقـش نيكـــي جاودانه

گردون دون - طرفه بازيگر و سفله پروريست - كه پيوسته [1] شعبده بازي شعبدهٔ تازه زير نگين فيروز فام خود بغام آوران سطح زمين بر روی كار نياورده - و كدام كسانرا بلب جام كامراني نرسانيده - كه هلاهل ناكامي بكام نريخته - هوشمند كزين بايد - كه سر رشتهٔ نيكنامي بدست آورده بخود بيني و خود كامي مست بادهٔ غرور نگشته راه هشياري پيمايد - و از چنگ اين ابله فريب رهائي بخود دهد - مصداق اين مقال احوال وزير (خيال) بد كيش عاقبت نا انديش است - كه از خبث باطني كه مانند نيش عقرب پيوسته گزيدگي در سر داشت - و بغاى تازه به انهدام بنيان دولت خود ميگذاشت - و حضرت ظل الله از صفاى باطن كه آئينهٔ خاطر صافي پرور از زنگ كدورت پاک بود - عنان اختيار مهام مملكت كه بطور آن زبون خصلت گذاشته بودند - ازين باعث احديرا مخل و مانع در نيک و بد نمي پنداشت - و پيوسته در خرابي اركان قصر بي بنيان جاه و حشمت خود قدم فراتر ميگذاشت - چنانچه بعرض استادهاى عرش اشتباه برنگارنگ آب و تاب رسانيد - كه توجه اعلام نصرت اعتصام بصوب درّانيان و بيكانير صلاح دولت و مصلحت وقت است - بنابر معروضه‌اش نهضت الويهٔ ظفر طراز بآن سمت گرديد - و غرض ازين لشكركشي اين بود كه شعبده بازي و فسون سازي نموده اموريكه پيش نهاد خاطر خداوند افسر و نگين دران سر زمين باشد بحسن انجام نكشد - و طلسمي كه

The Vizier's perfidy towards Shah 'Alam.

---

(۱) به شعبده بازي

بر روی کار آید برهم خورد - و منشأ بداندیشي او این بود که چون بسمع او رسید - که محمد امین خان بهتّي از طنطنهٔ موکب ظفر اثر آئین خدمت گذاري و پرستاري پیش گرفته جبین عبودیت و انکسار بر آستان خورشید لمعان سود - و بهبود دوجهان ازین دولت جاودان حاصل نمود - و اکثر از سرداران فیروزمند اطراف احرام کعبهٔ مقصود بسته سعي باستیلام عتبهٔ والا مقام دارند - و بعضی برهنموني بخت بیدار بملازمت اشرف اعلی فایز شده کمر بندگي و اطاعت محکم بسته اند - اول شعبده بازي بسد راه آن هدایت پذیران وگمراه نمودن آنها از راه راست بندگي و عبودیت منشي باید شد - چنانچه با سرداران دکن بعد معاودت آنها از لاهور با طور [1] صداقت و موافقت پیش آمده - و تازگي عهد و پیمان بآنها محکم بسته - و ذهن نشین اونها [2] بانواع مکر و فریب ساخته که اگر بر تقدیر اسباب حشمت و جاه گرامي گوهر محیط سلطنت پادشاهزادهٔ والا تبار بوفور سپاه و اطاعت و انقیاد سرداران و سران نامدار این نواح مهیا و آماده گردید - برای شما هیچ نتائج نیک نخواهد گشت - بنابر اینکه ثاني الحال وارث سریر سلطنت و دیهیم - و مالک مملکت و اقلیم - هندوستان شده کوس لمن الملکي تا بام فیروزه فام سپهر برین خواهد نواخت - وما و شما را که بالفعل معشوقهٔ دنیای نا پایدار در آغوش و شاهد آرزو همدوش است - بانتقام جرایم گذشته آوارهٔ دشت ادبار خواهد ساخت - غرضکه بعنوان رنگارنگ مغلوب خوف و هراس - و وحشت زدهٔ دغدغه و وسواس کرده - دام تزویر گسترد - و آن وحشیان صحرا نورد را بریںمعني آورد که ویتّهل راو را از نوشتجات عتاب آمیز

Muhammad Amin Khan Bhatti is presented at the *darbar* of Shah 'Alam.

The Vizier puts the chiefs of the Deccan off the scent, in order to prevent their rendering Shah 'Alam any assistance.

Vithal Rao separates himself from Shah 'Alam.

---

(۱) بطور (۲) آنها

و تهدیدات شدید در باب ترک رفاقت جناب مالک رقاب ترغیب باید نمود - و از رکاب سعادت جدا و علیحده باید کرد - آن ناعاقبت اندیشان بافسون آن شقاوت نشان دیوانهٔ سخنهای بی اصل او گردیده ویتّهل راو را نوشتجات باین مضمون نوشتند - که مقتضای حسن خدمت شما آنست که ذات کرامت آیات بادشاهزاده والا تبار را در حضور خاقان گیتي ستان رسانید - و خود نیز عازم آستانه بوس شوید - هرگاه که نوشتجات آن نا سرداران[1] نزد ویتّهل راو رسیدند[2] - عنان اختیار از دست داد - و از ساده لوحي از دولت التزام رکاب سعادت انتساب ولي نعمت مهجور و از انوار[3] خدمت حضور که مانند مهر تابان رخشان و لمعان بود - مبتلای شب دیجور ناسعادتي گشت - رخصت خواست - و شرف دستوري یافته از هلال رکاب آفتاب تاب جدا شده ره نورد ادبار گردید - مقارن اینحال شقهٔ خاص حضرت جهانباني - خلیفهٔ وقت و ظل سبحاني - متضمن کناره کشي ازان نواحي ورود مکرمت فرمود[4] - جناب سعادت آئین مطابق حکم حضور جهان مطاع عنان توسن اقبال از آنحدود معطوف فرمودند -

'Alamgir II's letter warning Shah Alam against going to Bikanir.

و در همان زمان عرایض عقیدت اشتمال نجیب الدوله بهادر در کمال رسوخ بندگي و اطاعت .و فرمان بري بمقتضای فدویت قدیم از نظر خورشید ضیا گذشتند[5] - مکنون خاطر اقدس حرکت بآنسمت مناسب وقت متصور گشت - و نهضت الویهٔ ظفر از راه کجپوره بصوب میران پور که بهادر موصوف دران آوان رخت اقامت درانجا داشت بعمل آمد - و بعد طی منازل ساحت آن سر زمین را رشک بهشت برین فرمودند -

Najib-ud-daulah writes to Shah 'Alam asking him to come to Miranpur.

---

(۱) نا سزایان (۲) رسید (۳) نور

(۴) ورود مکرمت آمود فرمود * (۵) گذشت

هنوز میران پور سه چهار فرسخ از لشکر فیروزي اثر فاصله داشت - که بهادر معزي‌الیه - محمد ضابطه خان پسر خود - و سلطانخان و افضلخان برادران را معه فوج برسم استقبال و بجهت حصول سعادت ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون فرستاد - و بعد قدوم میمنت لزوم در میران پور خود سر قدم ساخته باستیلام اقدام سراپا مکرمت علو قدر و مرتبه بعرش برین رسانید -

Shah 'Alam meets with a reception from Zābita Khan, the son of Najib-ud-daulah and the latter's brothers Sultan Khan and Afzal Khan.

و نیز سادات میران [۱] بوساطت بهادر مذکور شرف ملازمت حاصل کرده و یازده مهر نذر گذرانیده - سعادت دوجهاني اندوختند - و سید هدایت علیخان بحصول سعادت ملازمت کثیر المکرمت سر افتخار باوج فلک دوار رسانید - دهم ذوالحجه سنه پنجم عالمگیري که روز سعید عیدالضحی [۲] بود - خداوند گیتي پناه برای ادای نماز و تقدیم رسم قرباني بعید گاه رونق افزا شده و نماز عید و قرباني مودا [۳] ساخته مراجعت بدولتخانه فرمودند - هر یک نذر عید گذرانیده به تهنیت و مبارکباد [و] آداب بجا آوردند - و هر همه بعطای خلاع مباهي و مفتخر گردیدند - چنانچه نوزده رخت خلعت و سه عدد سر پیچ مرصع گرانبها بتفاوت مرتبه مرحمت گشت -

On Wednesday, the 16th of August, 1758 (being the 10th of Zilhaj in the fifth year of 'Alamgir II's reign), Shah 'Alam goes to the Idgah to offer up the *Idu-l-azha* prayers.

چهاردهم شهر صدر نجیب الدوله بهادر بآستانه بوس بارگاه فلک اشتباه حاضر شده مبلغ پنجهزار روپیه نقد و ده عدد خوان اقمشهٔ نفیس و یک زنجیر فیل کوه پیکر و دو راس اسپ معه ساز پیشکش نمود - و از حضور جهانباني بعطای دستار بسته معه سر پیچ مرصع و قبضهٔ شمشیر کامیاب عاطفت حضور شد - و مراسم ضیافت و مهماني آنچه شایان بارگاه جهانباني و در خور فدویت خود دانست بتقدیم آن پرداخت - و بزبان عجز بیان [و] انکسار فراوان معروض داشت - که کمترین غلامان

Four days later, Najib-ud-daulah has an interview with Shah 'Alam, pays his tributes and receives a robe of honour.

---

(۱) میران پور (۲) عید الاضحی (۳) مؤدّیٰ

درآئین خدمت گذاري و جان نثاري از خانمان حاضر و الوس افاغنه هر قدر که همراه دارد جانفشان و چاکر اند - امیدوار است که همین سر زمین را از قدوم فیض لزوم نزهت آگین فرموده عزم طرف دیگر بالفعل مکنون خاطر اقدس نگردد - و فدوي جان نثار بادای مراسم عبودیت هیچگاه انشاء الله تعالی خود را قاصر نخواهد داشت - چون الحاح درین باب بیش از اندازه پیش آورد - بنابرین - وهم [که] از قطع منازل و طی مراحل طرق پر خطر عنصر گرامي مایل استراحت و آرامش بود - و معهذا موسم برشکال نیز مانع ره نوردي متصور گشته معروض او را باجابت مقرون فرمودند - و [در] مرتبهٔ عزت بهادر معزي الیه افزودند - و بمقامات (۱) آنجا لشکریان نصرت نشان بارهای خود کشودند - مقارن این حال رضا قلیخان بهادر که ثاني الحال بعد انقضای مدت و زمان دراز در عهد سعادت مهد مختاري امور سلطنت عظمی سرفراز خواهد گشت - بعتبه بوسي جناب گیهان خدیو جبین نیاز را نور آگین ساخت - و مراحم خسروانه بافزایش قدر و منزلتش [نواخت] - و در همین آوان میمنت اقتران ازدواج و عقد نکاح خلاصهٔ دودمان عزت و اصطفا - سلالهٔ خاندان مجد و اعتلا - عصمت جناب - عفت احتجاب - مریم ثاني - بلقیس زماني - سیدهٔ صحیح النسبت عالي نسب با حضرت جهانباني نواب مبارک محل از بطون بظهور پیوست - و پیروي سنت نبوي و شریعت غرای مصطفوي رفت - بعد انقضای موسم برشکال همت والا نهمت چنین اقتضا فرمود - که بصوب ملک پورب و بنگاله که شهرستان زر خیز بمضمون کریمهٔ إن ارضي واسعة لوای فلک فرسا افراشته گردد - و تسخیر (۲) آن حدود همت گماشته شود - درهمین

At the request of Najib-ud-daulah Shah 'Alam halts at Miranpur.

Riza-quli-khan Bahadur has an interview with Shah 'Alam.

Marriage of Shah 'Alam with Mubārak Mahal.

---

(۱) باقامت

(۲) در تسخیر

اثنا عرایض محمد قلیخان بهادر صوبه دار الّه آباد مشتمل بر رسوخ ارادت و محکمي بنیان عقیدت از نظر کرامت اثر حضرت جهانباني گذشتند ـ (۱) و این معني را که همچو سردار با اقتدار که بکمال عجز و انکسار بتوجه رایات عالیات بذروهٔ عرض رسانیده مضمون آیت وافي هدایت که ما النصر الا من عند الله - یعني نیست یاري مگر از نزد خدایتعالی [است] تصور فرمودند - بنابر آن حرکت الویهٔ ظفر طراز بآنصوب بخاطر کرامت مآثر تصمیم یافت - هرچند نجیب الدوله بهادر از راه عقیدت باطن و لوازم عبودیت که دلنشین او بود - بهزار سماجت و منت و بفراوان عجز و انکسار بفسخ این عزیمت معروض داشت - و نمیخواست که سایهٔ هما پایه که بیاوري طالع بیدار بر او گسترده شده - بر گیرند - و همای سعادت بر سر دیگری سایه افگند - لیکن معروض بهادر مذکور دریباب قرین اجابت نگردید - و تفضل و عنایات در حق او مبذول فرموده بر توسن اقبال سوار شدند - و روانه ازان سرزمین گشتند - در عرض طي منازل بعضی از خانزادان(۲) سعادت آئین - که دران نواح بتعلق مهمات آن ضلع بخودها قیام داشتند - چنانچه فیض الله خان فوجدار بریلي و [از] پسر علي محمد خان و سعادت یار خان بیستم ربیع الثاني (۳) سنه پنجم درمقام فریدون پور سعادت ملازمت حاصل کردند - و از مراسم پیشکش و نذر خزینهٔ سعادت و گنجینهٔ دولت فراخور مرتبت و منزلت خود اندوختند - و بعطای خلاع فاخره تارک افتخار و اعتبار باوج فلک دوار افراختند - درین منازل مدار الدوله بهادر پسر خواجه موسی خان - که از احوال خان مذکور سابق هم رقم پذیر خامهٔ بیان گردیده - و نوبتخان و بهادر علي خان بهادر و اصالت خان سردار متوطن

Shah 'Alam receives letters from Muhammad Quli Khan, Governor of Allahabad, inviting him to come to that city.

On the 11th of December, 1758, Shah 'Alam grants an interview to Faizullah Khan, Faujdar of Barely, Saadat Yar Khan and others at Faridunpur. Madār-ud-daulah, son of Khwajah Mūsū Khan, becomes one of his permanent attendants.

---

(۱) گذشت (۲) خانه زادان (۳) ربیع الآخر

روارى از بخت بيدارى فيض ياب بحاضر باشي ركاب سعادت بودند -
چون رايات نور آيات مانند آفتاب هر صباح منازل طى نموده ساحت آن
مرزوبوم را از انوار خود منور ميساخت - در كم ايام قطع مراحل بسيار
گشت - و بسرحد پورب الوية جهانكشا رونق افزا گرديد - سپهدار كثير
الاقتدار شجاع الدوله بهادر كه بنظامت آن حدود نامور و سرفراز از حضور
لامع النور بود - و از عنايات و تفقدات خسروانى در عهد مبارك بوالا پايگي
وزارت رسيده - و ازين موهبت عظمى(١) جهانبانى فخر دودمان خود گشته -
بعنايت شقهٔ خاص معه عطاى تبرك خاص بصحابت محلدار خان
و اصالت خان سر بلند گرديد - مشار اليهما هرگاه عنايت حضور بسردار
مذكور رسانيدند - مانند گل در پيرهن خود باليد - و سجدات عبوديت
سمات در خور اين عطيهٔ كبرى - سرمايهٔ مباهات دانسته - بجا آورد -
و افزايش قدر و منزلت بحال خود ديد - و اين دولت عديم المثل يعنى
قدوم ميمنت لزوم خديو گيهانى را از ياورى بخت و اقبال خود دانست -
هنوز شرف ملازمت والا حاصل نكرده بود - كه بصحابت خان مشار اليهما
هفت سر اسپ عراقى نژاد مبرا از عيوب - و موصوف باوصاف مرغوب -
معه خوانهاى پوشاك از نفايس روزگار و از [سحات] اقمشهٔ آند يار كه نظر
فريب باريك بينان بودند (٢) - و خوانچهٔ جواهر بيش‌بها و قبضهٔ شمشير
عدو كش عقده كشا و دو عدد خنجر الماس گون و مبلغ پنجاه هزار روپيه
نقد بطريق نذر ارسال حضور فيض گنجور نمود - و نيز خيمهٔ رفيع الشان كه
بر روى زمين دم از همسرى خود بآسمان ميزد - معه سيادت و شرافت
پناه مير بهادر على كه از خانه زادان درگاه آسمانجاه و منظور نظر عاطفت

Shujau-d-daulah sends seven Arab horses, fifty thousand rupees in cash and one tent as a present to Shah 'Ālam.

---

(١) عظماى   (٢) بود

جناب ظل الله پیشکش بندگان خلیفه زمین و زمان کرده سر افتخار باوج سپهر برین رسانید - و تاریخ هشتم ماه جمادي الاول [1] خود بزمین بوس آستان سدره نشان فیض اندوز گشته سر بلندي جاوداني حاصل نمود - و یکمنزل نالکي خورشید تاب زربافت مغرق که نظر نظارگیان از لمعان آن خیرگي میکرد - برای سواري خاص گذرانید - از پیشگاه حضور لامع النور بعطای دستار بسته مع سرپیچ جواهر پوشاک خاص و دیگر لوازم آن و خلعت گران قیمت که در خور مراتب آن سپهدار عقیدت نشان بود - عز اختصاص یافت - و نیز همان روز از راه مرحمت و عاطفت خسرواني بعنایت نالکي خاص که بالا ترین مراتب عمدههای جلیل الشان است - فرق افتخار باوج فرقدان رسانیده بتقدیم آداب سعادت اندوز گشت -

On the 29th of December, 1759, Shujau-d-daulah waits on Shah 'Ālam who presents him with a robe of honour and a *nālki*. Shah 'Ālam in return presents Shujau-d-daulah with his own *nālki*.

في الحال بحسب اراده و عزیمت خدیو کشور ستان بصلاح و مشورت آن دولت خواه آستان فلک نشان توجه رایات ظفر پیرا بصوب اله آباد . حفظ [2] الله تعالی عن الشرور و الفساد - مقرر گشت - چنانچه روز دویم آوازهٔ کوس کوچ بلند گردید - و بسامعهٔ فلک و بگوش زمینان [3] رسید - و حضرت بدولت و سعادت متوجه بسمت اله آباد شدند - بعد قطع مسافت منازل از یمن قدوم میمنت لزوم آن مرزوبوم رشک ارم گردید - محمد قلیخان بهادر برادر بني عم شجاع الدوله بهادر بصوبه داري صوبهٔ مذکور قیام داشت - بسعادت بساط ارفع اعلی رسیده سرمایهٔ مفاخرت برحسب خواهش و تمنای خود اندوخت - و یکصد و یک مهر نذر پیش آورد - و همراهیانش بدولت مجرا باریاب گردیده فرداً فرداً بگذرانیدن نذر پیشکش کامیاب سعادت دارین شدند - چنانچه هشتاد و شش مهر بابت نذر آنها بتعداد

Shah 'Ālam starts for Allahabad.

---

(۱) جمادي الاولی (۲) حفظها (۳) زمینیان

رسيد - و خان معزي‌اليه چهارده تقوز پوشاک گران قيمت - و يک خوانچهٔ جواهر - و دو قبضهٔ شمشير آبدار - و دو پيش قبض عدو گداز جوهر دار نيز پيشکش خديو کامگار نمود - و از قسم دَوَاب يک زنجير فيل کوه تمثال و اسپان تازي نژاد از نظر جهان پرور گذرانيده پايهٔ علو مرتبه بلند ساخت - و از راه نوازش خسرواني بمنصب مختاري مهمات دولت و کامگاري سرفراز بندگي گرديده محرم سراير خاقاني گشت - و مقارن اينحال به نگهداشت افواج و سپاه از پيشگاه حضور مامور شد - چنانچه حسب الحکم در اندک ايام از سعادت طالع نيک فرجام خسرو انام جمعيت سپاه و فراهم شدن فوقه‌جات مثل قولار و گرزداران واحديان کلهم برسم و قاعدهٔ سلطنت صورت بست - و ممتاز الدوله بهادر پسر اعزاز خان و نبيرهٔ اعتقاد خان مرحوم - که پدر بهادر مذکور بخطاب اعتقاد خان سرفراز از حضور پرنور شده بود - بخدمت بخشي‌گري ساير و رسالهٔ مردم ريواري ممتاز گرديد - الحمد لله و المنه که امر عظيم جمعيت سپاه کرسي نشين گشت - و اقبال عدو مال خاقاني طلسم تفرقه و پريشاني شکست - و کدورت خاطرها بآب سرور و شادماني فرو نشست - و رنج و محنت بمسرت و فرحت مبدل گشت - و اقبال ابدي اتصال به تزايد رو نهاد - و افضال ايزدي درِ رفاه خلايق بر رو کشاد - خدايا چشم بدبين و گوش بدخواه اينددولت ابد قرين کور و کر باد - و گلشن اماني و آمال دولت خواهان از سرسبزي نخل سلطنت اين برگزيدهٔ درگاه صمديت شگفته و شاداب داراد * * نظم *

Mumtāzu-'d-daulah appointed *Bakhshi* and commander of the regiment of the troops of Riwāri.

شها کشورت سير[1] و معمور باد * گل صوري[2] گلشنت سور باد

ترا کرد يزدان چو مالک رقاب * سزاوار چترت [زر] آفتاب

---

(١) سبز (٢) سوري

پذیرد در آفاق حکمت رواج * ستاني ز شاهان هم عهد باج
ز حکم تو هرکس که پیچید سر * کند تیغ بر گردن او گذر
نهد بر درت هرکه سر بر زمین * شود صاحب تاج و تیغ و نگین
کند نور ذاتش ترا رهبري * ستاني خراج از مه و مشتري
ز شاهان بود نور عدالت زیاد * بگیسوي جهانرا به نیروی داد

Shah 'Ālam marches to Patna.

القصه بعد ازینکه وفور سپاه و اسباب حشم و جاه و ملتزم بودن امرایان (۱) و بهادران نبرد آزما در رکاب فیض ایاب بآئین شایسته از فضل مسبب الاسباب بعرصهٔ ظهور پیوست - رای بیضا ضیای جناب خسرو زمان و زمین چنان اقتضا فرمود - که همت والا نهمت باکناف عظیم آباد باید گماشت - و عنان عزیمت بآنحدود معطوف باید ساخت - چنانچه سمند فلک پیمای عزیمت در وسعت آباد آن نواح گام زن گردید - و از شعشعهٔ

On the 16th of January, 1759, he starts from Mustafabad to visit the tomb of Pir Ashraf and presents a *nazar* of 19 gold mohurs to Pir 'Atā the brother of the buried saint.

الویه خورشید طلیعه ساحت آنحدود تابان و روشن گشت - شانزدهم جمادي الاول (۲) سنه پنجم عالمگیري منمقام مصطفی آباد برای زیارت مزار بزرگوار قدوة السالکین - زبدة الواصلین - پیر اشرف متوجه شده مراسم زیارت بجا آوردند - و استمداد بانصرام امور پیش نهاد خاطر کرامت مآثر از ارواح طیبهٔ ایشان استدعا فرمودند - و مساکین و فقرا سکنهٔ آن بقعه را از خیرات و بذل بسیار تر زبان بدعاهای مقرون الاجابت نمودند - و برادر (۳) پیر عطا را که سجاده نشین درگاه مذکور بود - نوزده مهر عطا کردند -

On the following day Shah 'Ālam reaches Mānikpūr.

هفدهم (۴) ماه مذکور مقام [مابکور] از لوای ظفر پیرا منور و پرنور گردید - و هندو سنگه برادر راجه پرتهي سنگه بسجدهٔ بارگاه جاه و جلال ناصیهٔ اقبال افروخته غبار راه را صندل وار قشقهٔ جبین ساخت - و مرزا حسین خان

(۱) امرا
(۲) جمادي الاولی
(۳) برادرش
(۴) هفدهم

و غلام رضا و راجه رتن سنگه بوساطت مدار الدوله بهادر بملازمت والا هر یک عز و شرف یافت - بست[1] و دویم ماه صدر میر یحیی خان پسر زکریاخان بهادر دلیر جنگ - که پدرش در عهد پیشین صوبه دار لاهور بود - و برادرش عبد الباقي خان - بعتبه بوس کامیاب گشته مشمول مرحمت خسروانه و عواطف شاهانه شدند - و بعنایت خلعت پنج پارچه و نیمه آستین ملبوس خاص عز اختصاص آن هردو یافتند - و دران مقام سیر دریا مرغوب طبع همایون گشت - و بر نوارهٔ سواري فرموده دورهٔ قلعهٔ آله آباد را از طرف دریا بملاحظه در آوردند - مرزا حسین و مرزا جعفر مراسم ضیافت و مهمانداري بمقتضای عقیدت شعاري بقدر مرتبهٔ خویش بجا آورده سر افتخار باوج فلک دوار رسانیدند - بیست و چهارم موضع جهونسي از فر نزول اشرف خورمي و نضارت پذیرفت - و ازینجا بروضهٔ متبرکهٔ أسوة الکاملین و الاصفیا قدوة العرفا - حضرت شاه محمد تقي طاب ثراه متوجه شده آداب زیارت بفاتحه و استدعای اعانت و امداد ازان مزار فایض الانوار فرمودند - غرهٔ جمادي الثاني[2] صلاح الدین خان و بیرم خان و آقا ربیع بوسیلهٔ جمیلهٔ محمد قلیخان بهادر بزمین بوس آستانه فلک نشانه پیشانی ارادت نوراني نمودند - و چهاردهٔ اشرفي و یک عدد تسبیح دانه های مرجان که بهتر از لعل بدخشان بود - پیشکش آوردند - و فضل الله خان نبیرهٔ اعتقاد خان مرحوم فرخ شاهي - که به خدمت بخشیگري از حضور لامع النور نامزد شده بود - چنانچه سابق مذکور گردیده - دریغولا از خدمت مذکور به نیابت رسالهٔ غرهٔ ناصیهٔ دولت - نور حدیقهٔ ملک و ملت - بهین شجرهٔ ریاض خلافت و سلطنت - بادشاهزادهٔ مرزا جوان بخت - که درکنف

On the 22nd of January Shah 'Ālam meets Yahya Khān.

On the 24th of January, 1759, on reaching Jhānsi, Shah 'Ālam visits the tomb of Shah Taqī.

On the 31st of January, 1759, Salāhu-d-din Khan and Bairam Khān come to pay their respects to Shah 'Ālam. Fazlu'llah Khan, grandson of the famous 'Itiqād Khan of Farrukhsiyar's reign, is appointed Nā'ib of the troops of Prince Jawānbakht.

---

(۱) بیست و دوم   (۲) جمادی الآخرة

عاطفت جد امجد حضرت جهانباني - سلطان الاعظم چراغ دودمان صاحب قرانے- عالمگیر ثاني - که در دار الخلافه شاهجهان آباد پرورش مي یافتند - سرفراز گشت - و بخطاب ممتاز الدوله نامور گردید - بتاریخ پنجم ماه مذکور شکار کلنگ نشاط افزای طبع آسمان پیوند گشت - ششم ماه مذکور کاشانهٔ محمد قلیخان بهادر از فرّ قدوم میمنت لزوم رشک طارم اعلی گشت - خان معزي الیه قسمیکه مي بایست مراسم خدمت گذاري درخور این موهبت و سرفرازي بجا آورد - و مشمول مکرمت بی اندازه گشت - روز سیزدهم مقام جگدیس پور از رایات ظفر اعتصام فیض اندوز گشت - و درین روز زبدهٔ خوانین عالیشان - قدوهٔ امرای بلند مکان - گوهر بحر شجاعت - اختر درج شهامت - رستم دوران - مرزا نجف خان - که بعد مرور ایام - در عهد سعادت فرجام - بوالا پایهٔ امیر الامرائی و میر بخشي گري سرفراز - و بخطاب ذوالفقار الدوله غالب جنگ بهادر ممتاز گشته بقدم بوس والا کامیاب شد - بستم (۱) ماه صدر مرزاپور از فیض قدوم میمنت لزوم رونق پذیر گشت - بیست و دویم فرمان قضا جریان بمحمد قلیخان بهادر شرف نفاذ یافت - که پنجاه منزل کشتي برای عبور لشکر منصور مهیا و آماده سازند - غرهٔ رجب المرجب از موضع مرزاپور پرچم ظفر توام بسرای مغل قریب بلدهٔ بنارس - که شهریست خوش سواد - و معبد هنود سست بنیاد است - سایه گستر گردید - وکیل راجه بلونت سنگه گردهاري لعل نام معهٔ عرض داشت راجهٔ مذکور و یکصد و یک مهر طلا بطور پیشکش آورد - و بذریعهٔ محمد قلیخان بهادر بآستانه بوس والا شرف اندوز گشت - ازانجا که در بلدهٔ مذکور اجناس خوش قماش از نفایس روزگار. از قسم

On him is also conferred the title of *Mumtāzu-d-daulah*.

On the 15th of February, 1759, Shah ʻĀlam visits the house of Muhammad Qūlī Khān.

On the 12th of February, 1759, Shah ʻĀlam reaches Jagadīspur where he meets Mirza Najaf Khan.

On the 19th of February, 1759, Shah ʻĀlam reaches Mirzapore, and two days later he gives order to Muhammad Qūlī Khān to keep fifty boats ready for crossing the river. On the 1st of March, Shāh ʻĀlam reaches Mogulserai (near Benares). Girdhārī Lal, agent of Raja Balwant Singh of Benares, presents a petition and a *nazar* to the Emperor.

(۱) بیستم

On the 2nd of March, Shāh 'Ālum reaches Saiyadrāji.

گلبدن و انواع پارچه زربافت و کمخاب وغیره پیدا میشود - معرفت راجه رام ناتهه ازان اجناس نفیس ابتیاع بندگان حضور گردید - دویم ماه صدر مقام سید راجي از لوای ظفر پیرا رشک افزای مهر و ماه گشت - پنجم حسب العرض محمد قلیخان بهادر راجه پهلوانسنگه و سیتل سنگه جبهه سای درگاه آسمانجاه گشته - یکصد و سي و هفت مهر بطریق نذر گذرانیدند - و بخلعت های چهار پارچه و سه پارچه موافق مرتبه پیرایهٔ امتیاز یافتند - و شیخ رحمت الله و شیخ عطاء الدین و نور الدین خان و تهور خان بعطای خلعت سه پارچه و سر پیچ مرصع معزز شدند - هفتم از دریای کرم ناسا عبور لشکر منصور شده توجه رایات عالیات بجهان آباد گردید - با اکثر درویشان اتفاق ملاقات افتاد - و استعانت دعای خیر درخواست رفت -

On the 7th of March he crosses the Karamnāssā and reaches Jahānābad.

دهم از دریای سوهن عبور فرموده - دوازدهم مقام داؤد نگر بهار افروز گردید - نقي علیخان پسر هدایت علیخان و اسد علیخان چهارده مهر از نظر انور گذرانیدند - و مخلص خان برادر منیر الدوله بهادر باستیلام سدهٔ سنیه عز و احترام یافته بعطای نیمه آستین ملبوس ممتاز شد - سحر خان بخدمت دیواني گل گلشن مملکت و اجلال - دوحهٔ دین و دولت و اقبال- شاهزاده جوان بخت کامراني دوجهاني یافت - و بخلعت پنج پارچه مباهي گردید - محمد شاکر یکصرهٔ یکصد و یک مهر معه عرضداشت راجه رام نراین صوبه دار عظیم آباد و واجب العرضش بذریعه محمد قلیخان بهادر از نظر کرامت مظهر گذرانیده سرمایهٔ سعادت از عنایت تبرک اندوخت - چهاردهم ماه مذکور واجب العرض راجه مذبور بر وفق معروضاتش - میر اسحق بدستخط خاص مزین کنانیده حوالهٔ محمد شاکر مذکور نمود - شانزدهم بموجب عرض بهادر علیخان میر سامان گوبند پنڈت -

On the 12th of March, 1759, he reaches Dāūdnagar.

Sahar Khan is appointed Diwān of Prince Jawānbakht and receives a *khilat* of five pieces.

و هژدهم [1] بذریعه مدار الدوله بهادر سر بلند خان و بعرض رضا قلیخان بهادر راجه شتابرای در حلقهٔ کمان و چند مهر گذرانیدند - و هر یک بعطای خلعت ممتاز گردید - نوزدهم مقام پهلواري از خیام ظفر اعتصام همسر گردون برفعت و احتشام گشت - بادشاه قلي بخدمت داروغگي دار الضرب لشکر فرق اعتبار و عزت بلند ساخت - درین منزل شکار فراوان از غزال و طاوس مرصع بال و سبزه زار همیشه بهار بیشمار بود - خاطر اقدس بمقامات چند دران سرزمین نزهت آگین میل فرمود - و نیز بندوبست عظیم آباد که از امور معظمه بود - پیش نهاد رای اصابت پیرا گشت - و اکثر بصید افگني چرند و پرند مانند آهو و مرغابي و سرخاب به تفرج و نشاط طبع همایون مي پرداختند - راجه رام نراین بعد استحکام عهود و مواثیق بذریعه محمد قلیخان بهادر که الحال بخطاب اعتماد الدوله بهادر نامور شده بطواف کعبهٔ ملایک مطاف احرام عقیدت بست - و یکهزار و یک مهر و صد خوان اقمشه از سقرلات سلطاني و مخمل کاشاني وغیره سفیدینه نفیسه و دو زنجیر فیل کوه توان و چهار راس اسپ عراقي نژاد برق جولان بر سبیل ارمغان پیشکش باریافتگان درگاه دارا دربان آورد - و از عطاکدهٔ جهانیان فریدون فر بعطای خلعت شش پارچه و سرپیچ مرصع و جیغهٔ مکلل تارک افتخار بگردون عظمت و وقار بلند ساخت - و منظور انظار مرحمت که از حوصله اش بالا تر بود گشت - و راجه رام ناتهه که در شکار افگني حاضر باش و از عهدهٔ بندوق برداري خاصه در رکاب خورشید انتساب مي بود - بخطاب مرزا راجه معزز و مکرم گردید - بست و یکم [2] که تحویل آفتاب عالمتاب در برج حمل شد - و روز نوروز بر جهان و جهانیان

On the 19th of March he reaches Phulwāri.

Rājā Rāmnārāyan comes to meet him, gives him a nazar and receives a khilat of six pieces

Rājā Rāmnāth receives the title of Mirzārājā.

---

(۱) هیجدهم (۲) بیست و یکم

نور افروز گردید - از بخشش وجود خسرو دریا دل صلای عام بانعام بر خاص و عام زدند - و از اکسیر جود و همت بادشاه گردون مقام مس امید هر یک طلای احمر شد - موافق مراتب بخلعت و جواهر امرایان(۱) دولت و نوئینان خلافت کامیاب و سرفراز گشتند *

Battle between Rājā Rāmnārāyan and Shah 'Ālam and seige of Patna by the latter. Muhammad Quli Khan, on learning from his deputy Najaf Khan of the seizure of the Fort of Allahabad by Shujāu-d-daulah, starts from Patna for Allahabad.

داستان مصاف راجه رام نراین و شهربند شدن او از ضرب دست بهادران لشکرشکن - و برگشتن محمد قلیخان بهادر در عین یورش بسبب رسیدن نواب شجاع الدوله بهادر - و گرفتن قلعهٔ اله آباد از دست تصرف مرزا نجف خان بهادر - که نایب محمد قلیخان بود

چون سابقهٔ تائیدات ایزد متعال شامل حال عظمت و اجلال بادشاه برگزیده حمیده خصال به تزاید اقبال عدو مال بود - هرتبه رای بد سگال که راه خلاف پیماید - عاقبت پامال مذلت و ناکامي آنچنان گردد - که بجای خاک تیره از بخت بد خود نشیند - و آثار ادبار سرمایهٔ نکال او شده از بیخ و بنش روزگار بر اندازد - چنانچه وقایع صورت احوالش روشندلانرا که آئینه دار معني اند - یادگار و عبرت افزای اولی الابصار میگرداند - تبیین این شگرف مقال و تفصیل این اجمال آنکه - راجه

(۱) امرای

رام نراین چون از هرزه دوي باديهٔ غوايت و بغي بر آمده بطريق قويم بندگي و جادهٔ مستقيم عبوديت گرائيده بود - و اين كار سترگ دست بسته از حسن بندگي و دولت خواهي عمدهٔ نو كيشان اخلاص كيش - و زبدهٔ فدويان عقيدت انديش - فدوي بي ريو و رنگ - اعتمادالدوله بهادر صفدرجنگ - با حسن وجوه صورت بست - بعضي از حاسدان ناتوان بين و كوته انديشان باطل گزين را وقوع اينمعني ناگوار بر طبع خباثت فطرت [آنها] گشت - و از خام طمعي اغواي و اضلال او را افزايش پيش آمد خود - كه هرآئينه مقدمهٔ ادبار آنها بود - انديشيده - راجه مسطور را بانواع خوشامد ورغلانيده دريچهٔ خذلان و غرفهٔ حرمان بروي (۱) احوال آن نكوهيده مآل كشودند - و به شجاع الدوله بهادر نوشتجات متضمن پيش آمد آن فدويت نهاد در حضور و منظور شدن بانظار عاطفت جهانباني و تزايد مراتب تقرب وكامراني راسخ الاعتقاد مذكور نوشتند - و در حقيقت ترغيب قتل نموده تمهيد خون ناحق او بستند - علي الخصوص خطاب اعتماد الدوله كه خاصه بوزرا است - شاهد اقوال باطلهٔ خود وا نموده تخم كين در دل او كاشتند - و وسيلهٔ فتنه انگيزي و واسطهٔ شرر ريزي آتش حسد در كانون باطنش گشتند - ازانجا كه شجاع الدوله بهادر را تمناي اين منصب والا و آرزوي اين مرتبهٔ عليا زياده از حد بود - و بودن شخصي را كه بجبلت شجاعت و فتوت و بجوهر ذاتي ارادت و فدويت باداي حق نمك و خانه زادي بوده در حضور مصدر خدمات پسنديده و مورد عنايات گزيده شود - بر دلش ميزد - بناء عليه كمر عداوت بانهدام بنيان آن بيگناه عبوديت نشان بست - شرح اين وقايع جگرسوز خامهٔ حقايق نگار بعد

---

(۱) بر روي

تحریر ماجرای قلعهٔ عظیم آباد در معرض اظهار خواهد آورد - اکنون کمیت خامه را از احوال راجهٔ مغرور از دانش دور در میدان ارقام گرم عنان میسازد - هرگاه مومی الیه بسعادت ملازمت فایز گشت - و بعد حصول این دولت کبری فارغ البال شد - کارپردازان مهمات سلطنت علیا و متصدیان خالصهٔ شریفه برای انفصال معامله طلب کاغذ نمودند - و بعد ملاحظهٔ آن دبیران عطارد منش زر واجب الادا مبلغ کرور روپیه و چند لک بران افزوده بر ذمه‌اش برآوردند - واقعه طلبان کوته اندیش حق ولی‌نعمت خویش برطاق بالا گذاشته از حیله و فسون راجه مذکور را از حضور پرنور رخصت دهانیده آمادهٔ جنگ در آن قلعه ساخته - عرصهٔ روزگار بروی (۱) احوال بد مآل او تنگ نمودند - آن تیره رای شقاوت انجام بخیالات خام و اندیشه های نا تمام گام زدن در وادی ناکامی آغاز نهاد - و پناه بحصن‌متین برده سرشار بادهٔ نخوت و غرور گشته - جبین نور آگین سجدات عبودیت و انکسار را بخاک مذلت و ادبار غبار آلود ساخت - و راه عصیان و نافرمانی و جادهٔ بغی و طغیان پیمودن گرفت - ازینمعنی آن راندهٔ درگاه آلهی بعتاب بادشاهی معاتب شده در پاداش این عمل نکوهیدهٔ خود در غضب سلطانی و قهر قهرمانی گرفتار گردید - و از پیشگاه خلافت و جهانبانی حکم محکم قضا شیم شرف نفاذ یافت - که مجاهدان و دلیران خون آشام صمصام انتقام از نیام بر آورده بمیدان دلیری و دلاوری پای ثبات محکم گذارند - و دست جوانمردی و جرأت بر کشوده رخش شهامت را بعرصهٔ نبرد و پیکار جولان دهند - بهادران اسلام موافق حکم جهان مطاع در رزمگاه برای قتال و جدال آماده و مستعد شده داد شجاعت میدادند *

---

(۱) بر روی

* نظـــم *

زجا آئینـــهٔ پیـــکان خونخـــوار * عیـــان شد چار موج بحـــر زخار
زره پوشان همـــه دریـــا طلاطم[1] * ز دهشت فتنه کرده دست و پا گم
بلا چون در کمانخـــانه در آمـــد * چو مرغ جان خدنگ از جا برآمد
به بحر خون ز ضرب گرز گردان * کشف سان در شکم سر کرده پنهان
برون تیغ از نیـام آمد بجلـــدهي * تو گوئیي پوست را افگنده افعي
تن آنکس که مجروح سنان بود * سر انگشت تأسف در دهان بود
ز بس در جوش آمد جزو ناري * ز ره شد آبشـــار و گشت جاري
فروغ تیـــغ اندر زخـــم منکـــر * مـــه نو بود در برج دو پیکـــر

توپخانهٔ برق نشانه سرگرم آتش افروزي و عدو سوزي گشت - و تیر خارا شگاف صاف تا سوفار از حلقهٔ زره و جوشن در گذشت - نهنگ تفنگ در دریای جنگ تلاطم جوش و خروش آنچنان انداخت - که لنگر هوش و حواس کشتي مخالف شکسته بگرداب عدم و ادبار فرو رفته حباب وار سر بجیب فنا مي‌نهاد - و تگرگ بار گولهٔ بندوق عدو شکار بر فرق دشمنان نابکار آتش بار گشته خار وجود ناهنجاران را در نار جهنم میفرستاد - علی الدوام از نیروی بازوی مبارزان اسلام آنگروه خذلان پژوه رو بانهزام نهاده جنگ بحصار عظیم آباد - که قلعه ایست[2] ذات البروج و عروج و خروج بر برج باره اش دشوار است - زده بمقاومت دلیـران عرصهٔ نبرد مي پرداختند - و توپ و تفنگ و سایر آلات حرب بدیوار و بروج قلعـــه چیده مقابل لشکر ظفر پیکر آنچنان سر میدادند - که دست استیلای دلاوران ستم نهاد کوتاه شد - و پای سعي و تلاش جنگجویان از کار ماند -

---

(۱) تلاطم

(۲) قلعهٔ ست

هرچند آنقوم غدار تاب حملهٔ پلنگان کوهسار شجاعت در صف آرائي ندانشتند - و آفتان و خیزان روباه وار بطرف سوراخهای اماکن خودها مي شتافتند - لیکن تسخیر آن شهر دلپذیر و قلعه همسر چرخ پیر در معرض تعویق مي‌افتاد - و ناخن تلاشهای مردانه عقده از کار نمي کشاد - سپه سالار سراپا تمکین و وقار اعتماد الدوله بهادر که [در] تدبیر بی نظیرش عقده کشای مالا ینحل و شمشیر بران عدو گیرش حلال مشکل بود - حاضر و غایب در جانفشاني تگاپو مینمود - بعضی از کوته اندیشان ناتوان بین از راه حسد و کین به برهمزني امور خان عقیدت نشان میکوشیدند - و بظاهر از راه سالوسي بخون گرمي‌و چاپلوسي مي جوشیدند - آن صاف طینت از خصلت این قوم که مانند آب زیر کاه اند آگاه نبود - به بدنهادي این جو فروشان گندم نما اعتنا نمي نمود - چنانچه در عین یورش که مورچال نصرت اشتمال قریب قلعهٔ کوه تمثال رسید - و قریب بود که باد فتح و فیروزي وزد - کوته اندیشان به نیرنگ سازي پرداخته هر توپ و تفنگ که از مورچهای خود آنطرف سر میدادند - گولي خالي آواز از توپ ها میکردند - و بمدارا از راه شقاوت منشي بطرف ثاني میساختند - حتی که بمقتضای شور بختي حق نمک ولي نعمت یکقلم فراموش کرده خام طمعان در فکر شکستن نمکدان افتادند - و تخم بد سرشتي در مزرع دل کشته قدم جرأت علانیه در طریق مخالفت نهادند - هرچند خان عالیشان یعني محمد قلیخان بهادر سپاه نصرت پناه را شبها از کمال حزم و احتیاط بر مورچها برای خبرداري و هشیاري تاکید شدید و قدغن مزید بعمل مي آورد - و بهادران جنود نصرت آمود را دلدهي و دلاسا داده به تفتیش احوال هر واحد و متنفس برعایت و پرداخت همت میگماشت - و از کار آگهي و هشیاري دقیقهٔ فرو نمي گذاشت - تا هم در بعضی شبها ضلالت کیشان

طرف ثاني فرصت یافته بعزم دست اندازي جانبازي نموده حمله آور میشدند - و از ضرب تیغ بیدریغ بهادران پیل تن و جوانان شیر افگن جماعهٔ ازان ضلالت منشان بی باک بخاک هلاک مي افتادند - و بقیة السیف بحال پریشان افتان و خیزان پناه بحصار مي بردند - و از مساهلهٔ بعضی خیانت پیشگان که حق ولي نعمت خویش برباد داده آوارهٔ دشت گمراهي بودند - جان بسلامت برده بار دیگر شورش افزای و هنگامه آرای قتال مي گشتند - ازانجا که محاصرهٔ آنحصار سپهر آثار و قلعهٔ کوه کردار دشوار تر بود - و بآساني رو نمي نمود - و ضرب توپی که بر برج و بارهٔ آن حصن حصین و قلعهٔ متین میرسید - از کمال محکمي واستواري که آهنین توان گفت کار نمیکرد - بنابر ان کار محاصره بامتداد کشید - روزی غازیان فیروزمند - و هزبران اخلاص پیوند - دست جلادت از آستین کین بر آورده همهها یورش و حمله آوردند - و سلک جمعیت اعدای شوم که هجوم مي‌آوردند - از هم گسیختند - و پُر دلان بهرام صولت و مجاهدان رکاب دولت تیغ خون آشام از نیام کشیده با آن تیره بختان آنچنان آویختند - که مخذولان بد نهاد رو بهزیمت نهادند - و مورچه های بهادران نبرد آزما قریب قلعهٔ فلک سا رسیده - قریب بود - که همای فتح و نصرت بدام آید - تا اینکه کار بر آنها تنگ شد - و نور الدین خان و اکثری از نا سرداران آنطرف زنهار و امان خواستند - و درین گرمي هنگامه از تابینان راجه بهواني سنگه مصدر کوششهای مردانه شده نثار جان نمودند - و جمعیت بیگ قوم مغل ملازم رسالهٔ حیات علیخان رخش جلادت تاخته نشان آن نگونساران را از دیوار قلعه برداشته سرنگون ساخت - و بانظار عاطفت شاهانه منظور گشت - و میر یحیی خان بهادر و خواجه عبد الباقي خان برادر خان مشار الیه مصدر ترددات نمایان گشته گل فدویت از شاخسار عقیدت نهادي چید -

و پیش قدمی نموده مورچه را پائین برج قلعه مستحکم ساخت - از
تقدیم چنین خدمت مورد الطاف و اعطاف خاقانی گردیدند -
بهادر علیخان بهادر جوهر جلادت و شجاعت بر روی کار آورده تلاشهای
مردانه نموده نزدیک دیوار قلعه آنچنان رسید - که کار به دست و گریبان
کشید - وتزلزل درارکان ثبات و قرار مخالفان افتاد - همراهیان خان سپه سالار
محمد قلیخان بهادر تا بخندق بکومک بهادر علیخان بهادر پرداختند -
و تفرقهٔ عظیم در دلهای مردم آن سرکش لئیم انداختند - از تائیدات
ایزدی از صدمهٔ صلابت لشکر ظفر پیکر و از هراس مهابت شهنشاه فلک
فر راجه رام نراین آنقدر مغلوب اضطرار گشت - که عرضی خود مشتملبر
عجز و انکسار و پشیمانی و ندامت ازینحرکت که مآل آن بادبار بود -
ارسال داشت - و عفو جرایم و تقصیرات از بارگاه جهانبانی درخواست
کرد - و به تزویر میخواست که دفع الوقت نماید - چون ضمیر آئینه تنویر-
جهان داور جهانگیر- انعکاس پذیر صور غیبی - و نقوش الهامات لاریبی است -
بمرکوز خاطر آن کافر نعمت ملهم گشته بزبان قدسی ترجمان بمیر شرف الدین
خان که از طرفش معه عرضی باستیلام عتبهٔ خلافت مشرف شده بود -
ارشاد گشت - که اگر معروض آن تیره روزگار فروغ راستی دارد - و مقرون
بدروغ و مکر و تزویر نیست - همین زمان بر درگاه آسمان جاه دست بسته
حاضر شود که عفو جرایم او فرموده خواهد شد * * شعر *
این درگه ما درگه نومیدی نیست * صد بار اگر توبه شکستی باز آ
و الا از دست برد بهادران لشکر گیتی ستان آنچنان خواهد شد - که نام
و نشان خود را نخواهد یافت - بالجمله از خوف و هراس برش تیغ
رستم دلان رزم آزما آن گروه ضلالت پژوه آنقدر بستوه آمده بودند - که در
دریای ناپیدا کنار حیرت مستغرق گشته چنگل تدبیر بدامن فکرهای باطل

خود میزدند - و امریکه باعث صلاح و رفاه و برآمد کار توان کرد - دست نمیداد - قریب بود که آن باطل ستیزان گم کرده راهی گریزان شده و هزیمت را غنیمت شمرده بی منت کوشش قلعه را بتصرف اولیای دولت گذارند - لاکن از کجبازي فلک ناساز چه رقم سازد - که طرفه شعبده بازي نموده و بوالعجب نیرنگسازي بکار برده که حیرت افزای دیده‌وران عبرت گزین است - شرح این مقال و تفصیل این اجمال برین نمط است - که چون عمدهٔ اراکین دولت شجاع الدوله ابو المنصور خان بهادر بسبب اغوای بعضی کوته اندیشان که خاطر نشانش ساخته بودند - به یقین بخاطر آورد - که خان سپه سالار در اندک روزگار بنابر این که کمر فدویت و عقیدت شماري بر جان سپاري به تمشیت امور خداوند نعمت محکم بسته - و این معني موجب بلند پایگي و عروج جاه و حشمت او تواند بود - و آویزشهای مردانه و داروگیر رستمانه که دربنولا باعدای دولت قاهره نموده و مینماید - و ازین دولت خواهي و نیکو بندگي مورد الطاف بیکران و مشمول اعطاف بی پایان خسرو جهان گشته تفوق از همگنان خواهد برد - و کوس غرور مکنت و مزید قرب ولي نعمت درین اطراف خواهد زد - و اینمعني را موجب اختلال ملک بل زوال دولت خود اندیشیده رگ نفسانیت و همچشمي که داشت بحرکت آمد - و قدم جرأت به پرخاش جوئي بملاحظهٔ نافرماني خداوند نعمت پیش نهاد - و از منزل و ماوای خود کوچیده بسرعت تمامتر در بلدهٔ الهٰ آباد که جای استقامت و مسکن ناموس خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر بود - یکایک و ناگهان داخل گشت - چون قلعهٔ بلدهٔ مذکور از قلاع حصینهٔ این ممالک وسیعهٔ هندوستان است - و مرزا نجف خان بهادر در آنوقت از جانب آن گوهر محیط شجاعت و شهامت به نگاهباني و حراست قلعهٔ مذکور مامور بود - و نیز

بخان سپه سالار قرابت قریبه هم داشت - بنابر پاس ناموس و نام و ننگ الوس باوجود عدم اسباب آلات حرب و پیکار و قلت سپاه و کثرت اعد همت بمقاومت طرف ثاني برگماشت - و کمر کارزار بر میان از دل و جان چست بست - و مانند شیر ژیان و پیل دمان از وفور موران نانديشيده و كثرت اهل طغیان نترسیده از آلات حرب مانند توپ و تفنگ هر قدر و هرچه موجود داشت بر بروج قلعه چید - و مستعد کارزار گردید - شجاع الدوله بهادر چون دید - و بمیزان عقل سنجید - که از آتش افروزي يعني هنگامه آرائي دتوپ و تفنگ اندازي بر قلعه عالمی ته و بالا خواهد شد - و فتنهٔ عظیمی در شهر و بحال سکنهٔ آن بلده برپا و تاراج و غارت عاید آنها خواهد گشت - ازین ارادهٔ ناصواب خود را باز داشت - و لابه و چاپلوسي و صلح و مدارا اصلح احوال پنداشت - و بمرزا نجف خان بهادر بکمال تفقد و مهرباني ظاهر ساخت - که این نیازمند درگاه خلایق پناه احرام کعبهٔ مقصود و ارادهٔ آستانه بوس حضور ساطع النور دارد - و میخواهد که بعد حصول این سعادت درین یورش با برادر عزیز از جان خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر شامل شده رفیق و یکدل باشم - وبموافقت یکدیگر خدمت خداوند نعمت بجا آورده امریکه بالفعل رو بکار است کرسي نشین سازم - و از دسکه حاسدان پر کمین و دشمنان از یسار و یمین منتظر قابوی خود اند - علی الخصوص وزیر برگشته روزگار که از خاندان ما عداوت قلبي دارد - و تخم بد سرشتي در زمین شوره زار دشمني میکارد - مبادا سر شورش بردارد - و دست تطاول دراز گرداند - و ازین خلل که بدلها افتد - در عین کشش و کوشش پای ثبات و قرار بلغزد - بنابر آن عقل دور بین چنین تجویز میفماید - که قبایل و ناموس را در دامن امن این حصن حصین بگذارم - و خود فارغ البال در حضور باشتغال مهمات خداوند

دنیا و دین پردازم - و نقد فدویت بمحک امتحان زنم - یا سر خود را درین مهم زیر اقدام حضرت جهانبانی دربازم - و یا همای فتح و ظفر را بدام اقبال خداوند گردون احتشام آورده مانند نگین نامی زیر این گنبد زمردفام بر آرم - بالجمله باقسام تزویر و فسون دل نشین مرزا نجف خان بهادر قسمی ساخت - که آن صاف طینت از مقالات دولتخواهی حضور و اظهار عجز و انکسار که مهمان عزیزام و پاس خاطر میزبانان لازم و رسم و آئین اسلاف اهل دین است - و دغدغهٔ و وسوسهٔ را راه بخاطر ندهند - ظاهر را با باطن او متفق تصور نموده عزم حرب موقوف ساخت - تا اینکه روزی به بهانهٔ سیر و تماشا آن سردار کثیر الاقتدار دران قلعهٔ دلکشا داخل شده نعل وازون زده دست استیلا بمال و احمال و اثقال انداخت - و مرزا نجف خان بهادر را اسیر پنجهٔ تزویر بلطایف الحیل گردانیده آدم آسا ازان جنت الماوا بیرون ساخت - و از عدم مروت مردم حرم سرای خان سپه سالار را با آنکه نسبت قرابت بنی عم و آبروی ناموس همدیگر واحد بود - نظر بند کرده دوست را از دشمن نشناخت * * نظم *

فلک در پرده لعبت باز باشد * شب و روزش نظر در کار باشد
نظر از ثابت و سیار بردار * بیک مژگان زدن برهم زند کار
کشد گر رنج عمری کس پی گنج * بدست غیر آید گنج بی رنج
بمحنت بگذرد عمر گرامی * برد راحت دگر این تلخکامی
مشو غافل که این نراد دیرین * زند نقش دو شش بر تخته چندین
نبرد از لعبتش کار کسی پیش * حساب عاقبت نگرفت از خویش
ندارد غیر ازین افلاک کاری * که بر خاطر نهد اندیشه باری
اگر کس شاد و گر غمناک باشد * چو نرگس سر بزیر خاک باشد

بعد ارتکاب این کار دور از ادب از راه پیش بینی عرضی خرد بصحابت

میر بهادر علي درحضور ساطع النور ارسال داشته استعفای جرایم در خواست - هرگاه میر بهادر علي به بساط بوس مقدس فایز گشت - و این سانحه بمسامع قدس مجامع رسید - میر مذکور را همراه خواص حضور نزد خان سپه سالار ارسال فرمودند - خان مذکور از مطالعش[1] دست و پا گم کرد - و جان را از قالب باخت - چنانچه بست و دویم[2] ماه شعبان میر یحیی خان بهادر و خواجه عبد الباقي خان احوال کثیر الاختلال خان سپه سردار را بموقف عرض حضور فیض گنجور رسانیدند - که باستماع این سانحه حالتی بهمرسیده که قالب را از جان تهي ساخته و تزلزل در قوای جسماني بحدی راه یافته - قریب است که شمع حیات افسرده گردد - شهنشاه دین پناه باستماع این حالت بمقتضای عاطفت خسروانه در حضور طلب فرمودند - و از راه نوازش و مراحم گستري در آغوش عاطفت کشیده - بدلاسائی که مافوق از حد شرح و بیان است نواختند - و بعواطف بی پایان غم زدا و تسلي بخش گردیده سر نیاز سردار مذکور را بر اوج فلک بر افراختند - با این همه تفقدات خاقاني از حمیت و غیرت خود بی تاب و بیقرار بود - و اصلا دل غم آلود او دمی مانند بسمل نمي آسود - و جناب قدسي مآب که هر لحظه بمواعظ دل پسند مي افزودند از اضطراب پاس ناموس همه نقش بر آب دانسته زیاده تر بیقرار مي گردید - چون از حضور مرخص شده بخانهٔ خود رفت بصلاح عقل خویش تجویز نمود - که رفتن خود پیش شجاع الدوله بهادر انسب است - و عزم خود مصمم برینمعني کرد - ازانجا که ذات قدسي صفات این برگزیدهٔ کاینات مظهر اتم الهي است - از مآل کار ملهم گشته از راه تفقد ذاتي

---

(۱) مطالعه اش (۲) بیست و دوم

و رافت فطري خود بنفس نفيس در خيمهٔ آن عقيدت فرجام تشريف
ارزاني فرموده منزل آن عبوديت گزين را رشک ماه و پروين ساخته نور
آگين نمودند - خان سعادت و عقيدت نشان باستقبال شتافته برکاب بوسي
همايون سر فخر و مباهات باوج آسمان بر افراشت - جناب تقدس انتساب
دررغرر نصايح آويزهٔ گوش آن سعادت پيوند فرموده در سواري خاص
بخواصي سر بلند ساخته مراجعت بدولت خانه نمودند - و خان معزي اليه
را بمقام مورچال رخصت ارزاني فرمودند - آن مضطرب الاحوال ارشادات
نصايح جناب خاقاني را اصلا و مطلقا در گوش خود نگاه نداشته بسراسيمگي
تمام از همان مقام کوچيده عازم آله آباد نزد شجاع الدوله بهادر شد - ازين
حرکت بيوقت سلک جمعيت سپاه نصرت پناه از هم گسيخت و انصرام
اين مهم اهم ازين سبب در تعويق بنظر ظاهر پرستان در آمد - شهنشاه
فيروزي لوا بمقتضای صلاح وقت روز ديگر از کمال رافت و عاطفت دلي
متوجه احوال عقيدت اشتمال شده از قدوم ميمنت لزوم منزل آن عبوديت
منش را رشک فلک الافلاک از عز و شان فرمودند - مشار اليه صندوقچهٔ
تصاوير و کرسي فرنگي زرنگار و قلمدان ميناکار و آئينهٔ حلبي که از نفايس
روزگار بود - پيشکش جناب اقدس نموده بمعذرت در ارشادات حضور معروض
داشت - حضرت بدولت و اقبال چهارم ماه شعبان ملاحظهٔ مورچال فرموده
داخل سرادق عز و اجلال شدند - پنجم ماه مذکور از بسکه تفرقهٔ عظيم
در جمعيتی که بهم رسيده بود رو داد - سر انجام اين مهم را موقوف
بر وقت ديگر گذاشته بعملهٔ پيشخانه حکم جهان مطاع برای معاودت
شرف صدور يافت - درين روز موسی لاس فرنگي بآستان بوس ناصيه سا
گشت - و بعطاء(۱) نيمه آستين قامت افتخار بلند ساخت - و مير سيف الله

On the 3rd April, 1759, M. Law meets Shah Alam and receives a *khil'at* of *nimā-āstīn* (an upper robe with half sleeves made of gold and silver tissues). His companions Mir Saifullāh and 'Ibādullah Beg receive *khil'at* of turbans, etc.

(۱) بعطای

و عباد الله بیگ از همراهیان او به تسلیم و مجرای حضور سر افتخار
بارج فلک دوار رسانیده بعطای دستار و جامهٔ محمودي چکندوزي مباهي
شدند - هفتم ماه مذکور مقام مهولي مضرب خیام گردون احتشام گشت -
و کریم بیگ که پدرش شاه بیگ درین معرکهٔ پیکار بکار آمده و مصدر تردد
گشته کشته شده بود - معروفت بهادر علیخان بهادر کسوت عنایت پوشید
و بمنصب پدر سرفراز گردید - هشتم پرتاب رای از بخشیاري بعهدهٔ پیشکاري
رسالهٔ غرهٔ ناصیهٔ دولت قرهٔ باصرهٔ عظمت مرزا جوان بخت بهادر بعطای
بالابند سرفراز گردید - نهم قلعچهٔ داؤد نگر از ترکتاز غازیان اسلام مفتوح
گشت - و بتصرف اولیای دولت در امد - سیزدهم از لب دریای سوهن
الویهٔ ظفر پیرا بحرکت آمد - و ظاهر سهسراون را مطلع خورشید ساخت -
و ازانجا لب دریای درگاوتي از برپا شدن خیام رفیع مقام از زمین تا آسمان
رسید - هیژدهم (۱) منزل کرم ناسا از نزول اجلال نزهت آگین گشت - و در
همین اثنا مردم رسالهٔ میر یحیی خان بهادر باهم خصومت نموده متفرق
گشتند - بست و پنجم (۲) خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر از پیشگاه
خلافت و جهانباني رخصت یافت - و زیان خود را دفع دانست - خسرو
رحیم دل از راه مرحمت و عاطفت وقت رخصت و وداع از آب رحمت
چشم جهان بین را نمناک فرموده شفقت بر حال آن عقیدت اشتمال
مبذول داشتند - و بار دیگر ارشادات متضمن نصایح و موعظت از راه
عاطفت از زبان وحي ترجمان بیان نمودند - و کلمات قدسي آیات که سرمایهٔ
سود و بهبود آن عبودیت سمات بود ظاهر ساختند - که این حرکت از شما
که بوقوع میرسد آخرکار هیچ نتیجهٔ نیک نیست - و بر چاپلوسي و [بر] اقوال

On the 4th of April, 1759, Shah 'Alam reaches Mahūli, and on the 8th Partab Rai is appointed *peshkār* of the troops of Prince Jawānbakht. On the 9th, Shah Alam takes the fort of Dāūdnagar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sahserawan. On the 15th he reaches the banks of the Karamnāssā.

---

(۱) هیجدهم (۲) بیست و پنجم

کافیه اعتماد نمودن و مضطر باز رفتن بر خون خود کمر بستن است - ثانی الحال فتنهٔ عظیم رو خواهد داد - و نقد جان مفت رایگان خواهد رفت - ازانجا که تقدیر ایزدي دامن دل آن عقیدت منزل از پنجهٔ ناکامي سخت گرفته بود نگذاشت - که این درر نصایح بادشاه عاطفت پرور حلقه بگوش او شود - بپای خود در کام نهنگ‌ گام زد - و در بیشهٔ ناکامي قدم فراتر نهاد - بهر حال بعد طی منازل و ره نوردي دشت‌کربت و مصیبت بمقامی که شجاع الدوله بهادر قیام داشت رسید - و بملاقات یکدیگر فایز گشتند - ازانجا که بهادر مذکور مرد پخته‌کار و دانای روزگار بود - سلوک ظاهري بسیار نموده و در اندک فرصت اسیر پنجهٔ تزویر ساخته در بلدهٔ لکهنؤ رسیده محبوس و مقید ساخت - و محصلان سخت بر او تعین نمود - سلسلهٔ این وقایع در همین مقام گذاشته به بیان سوانح دیگر سمند تیز گام قلم را گرم جولان میسازد - که بعد برخاسته رفتن محمد قلیخان بهادر که مدار مهام و سر رشتهٔ امور حضور لامع النور بتدبیرات آن خیر سگال و دولت خواه بیمثال مربوط بود - خلل عظیم و فتور جسیم درنظم سلک سپاه نصرت پناه راه یافت - اکثری از ظاهر بینان که اختر ارادت و عقیدت ایمان[1] از فروغ رسوخ بندگي روشني نداشت - از رکاب دولت جدائي ورزیدند و راه نا سعادتي پیمودند - و عذر الفت اوطان و محبت متعلقان پیش آوردند - و بسا دولت خواهان ارادت منش که وجود آنها از آب و گل عبودیت آستانهٔ دولت سرشته بودند - این پست و بلند حرکات فلک بی‌مدار را اصلا بخاطر راه نداده زمین گیر عتبهٔ سپهر مرتبه شدند - و چنگل بدامن دولت که در حقیقت عروة الوثقی بوصول سعادات دنیا

---

(۱) ایشان

و عقبی است زده مانند کوه از جا نجنبیدند - غرهٔ ماه مبارک صیام خواجه خیر الله خان فرستادهٔ کونیل صاحب انگریز معه چهار کس بطواف کعبهٔ دین مشرف گشته پانصد مهر از طرف صاحب مذکور در حضور پر نور بصیغهٔ نذر گذرانیده بعطای خلعت فاخره قامت افتخار بلند ساختند - چهاردهم لشکر فیروزی اثر از مقام صدر حرکت نمود - و بعد طی منازل نوزدهم متصل مرزا پور نور گستر گردید - کالیخان که سردار ذي شان و با حشمت و وقار بود - بحصول سعادت ملازمت کیمیا خاصیت رسیده بعطای جامهٔ ملبوس خاص کسوت مباهات پوشید - و نیز یک راس اسپ عراقي نژاد صبا رفتار از اصطبل بمشار الیه مرحمت گردید - غرهٔ شوال المکرم که روز عید سعید بود - عمده های آستانهٔ دولت نذر و پیشکش در حضور لامع النور گذرانیدند - و وکلای صاحبان انگریز بموجب عرض فیاض علیخان شرف قدمبوس حاصل نموده مطالب و مقاصد زبانی موکلان خود بذروهٔ عرض رسانیدند - جواب معروضات آنها از زبان الهام ترجمان ارشاد گردید - چهاردهم ماه مذکور حسام الدین خان و وجیه الدین خان برادر خان مسطور مخاطب بخطاب حسام الدوله بهادر نامور گردیده کامیاب مختاري مهام ملکي و مالي شده فرق افتخار باوج فلک دوار رسانید - و معرفت نوبت خان باریاب مجرا شده بپایهٔ عزت رسید - و گوپال پندت بعنایت خلعت پنج پارچه سرمایهٔ افتخار اندوخت - و از مرزا پور دویم[1] شهر ذي قعده لوای فیروزي سایهٔ اجلال در لعل گنج انداخت - و بکوچهای متواتر حوالي مئو گنج خیام فلک احتشام برپا گشت - بتاریخ بستم[2] ماه مذکور راجه اجیت سنگه برادر زاده و عموي خود بپابوس اشرف سعادت

On the 29th April, 1759, Colonel Clive sends Khwajah Khairulla Khan and four others to Shah Alam with a *nazar* of 500 gold mohurs.

On the 28th May, the envoys of the English obtain an interview with Shah Alam.

On the 10th June, on Husāmu l-din Khān is conferred the title of *Husāmu d-daulah Bahadur*. He is appointed Procurator of Administration and Finance. Gopal Pandit also receives a *Khil'at* of five pieces. On the 28th June, 1759, Shah Alam reaches Lalganj and proceeds thence to Manuganj.

(۱) دوم

(۲) بیستم

جاودانی اندوخت - یکهزار روپیه نقد و چند درست طلا و زنجیر فیل کوه
پیکر و دو سر اسپ زرین لجام پیشکش خدام کرام خدیو سپهر احترام نمود -
بمنصب ششهزاری شش هزار سوار کامیاب و سرفراز دولت بندگی گشت -
و بمرحمت خلعت شش پارچه و قبضهٔ شمشیر زرنگار و اسپ صرصر تگ
صبا رفتار سرمایهٔ عز و وقار اندوخت - و نیز دیگر همراهیانش مشمول
مکرمت خسرو دریا دل بخلاع موافق مرتبه گوهر مراد بکف آوردند -
بست و پنجم[1] شهر صدر ریوان مکند پور از شعشعهٔ رایات عالیات مانند
شاه خاور نور گستر گردید - و بعطای دستار بسته راجه اجیت سنگه فرق
عزت بر افراخته همسر افسر فلک گشت - و از امواج بحر احسان و نوازش
جود و بخشش جهان داور خانه زاد پرور مانند گهر آبروی تازه یافت - چون
حضرت عرش آشیانی جلال الدین اکبر بادشاه دران سر زمین مینو آئین
که بکمال فضا و خوبی هوا دلکش است پرتو ورود افگنده سیرگاه مقرر
فرموده بودند - گیتی خداوند نیز تمیناً و تبرکاً تا انقضای موسم برشکال
نزول اجلال مستحسن و پسندیدهٔ رای اصابت پیرا فرمودند - آن معموره
از بسکه بر سر کوه آباد است - در هر جانب چشمه‌های خوشگوار که یاد
از سلسبیل و کوثر میدهند جاری - و سبزه زار و اشجار میوه دار که با فلک
بر شاخسار او سر کشیده رشک افزای موسم بهاری است - نزهت فزای
طبع همایون گشت - هر طرف سرو قامتان خرامان - و هر سو عناب لبان
گلها بدامان - تا چشم کار کند - چمن چمن گلها و ریاحین رنگارنگ شگفته -
و تا نگاه پرتو اندازد - صحرا صحرا نهالان آن سر زمین بسان دلربایان نو خطان
سر بر کشیده - در رسته بازارش گلرویان دسته دسته بر درکانها نشسته -

On the 16th July, 1759, he meets Rajah Ajit Singh who offers *nazar* and is rewarded with the post of *Shash hazāri* and appointed to the command of 6,000 cavalry troops. He also receives a robe of six pieces, a sword and a horse from the Emperor.

On the 21st July, Shah Alam reaches Riwan Mukundpur and encamps in a park laid out by the Emperor Akbar.

---

(۱) بیست و پنجم

بشوخي و طنازي بکار دلبري و دلربائي مانند طاق ابروی خوبان پیوسته -
و جهان داور چندی بنابر ان که تعب و کوفت قطع منازل طاري احوال
قدسي از نیرنگسازي فلک حیال و از گردش ماه و سال بود .. میل خاطر
مبارک بآسایش نمودند - فضل الله خان بخشي و میر یحیی خان بهادر
که از حسن بندگي جوهر فدویت بر روی کار آورده بودند - بعطای گوشواره
معزز گردیدند - غرهٔ ذیحجه از خیمه داخل عمارت شده آن قصر دلنشین
را رشک خلد برین فرمودند - دهم ماه مذکور که روز عید الضحی(۱) بود -
برای ادای دوگانهٔ عید بعیدگاه رونق بخش گردیده رسم قرباني بعد از
ادای نماز موافق حکم رباني بجا آوردند - و فقرا و مساکین و ارباب استحقاق
آنجـا را مستغني از جود و همت خود فرمودند - و بنده های درگاه
آسمان جاه موافق مرتبهٔ خود ها پیشکشهای لایقه و نذور بحضور پر نور
گذرانیده آداب تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسانیدند - درین ایام چون برصفحهٔ
خاطر الهام مناظر از شواهد و قراین نقش نمکحرامي (۲) نوبتخان که در
یورش قلعهٔ عظیم آباد آمیزشی باهل بغي داشت - و خفیه آن هندوی
بیدین را بشورش و فساد مي انگیخت - نشست - ازینمعني از طرف آن
کوته اندیش انحراف کلي بخاطر اقدس راه یافت - و چون هنوز مهمات
عظیم پیش نهاد بود - باندیشهٔ اینمعني که بودن اینچنین کسان که بظاهر
از اولیای دولت خود را مي نمایند - و در باطن بمعاندین پیوند میدارند -
در هر مهم موجب خللهای عظیم است - و شر قلیل برای خیر کثیر جایز
است - بهتر آنست که وجود نابود او را از آب تیغ درگذرانند - و این خار
را از گلشن آستانهٔ دولت بروبند - بست و سیوم (۳) ماه مذکور فتح علیخان

Fath Ali Khān is ordered to put to death Naubat Khān who had behaved treacherously during the previous siege of Patna.

---

(۱) عید الاضحی (۲) حرام نمکي (۳) بیست وسوم

موافق فرمان قضا جریان مامور بقتل آن کافر نعمت گردید - و بمجرد صدور حکم معلی بپاداش اعمال او را رسانید - بعد آن پنج اشرفي براجه رام ناتهه حکم شد که برای تجهیز و تکفین آن سزاوار نفرین بدهد - و مدفون سازند - تا دیگران دیدهٔ عبرت بر کشایند - و آینده مصدر این چنین حرکت که موجب وخامت عاقبت است - هیچکس نگردد - بست و ششم (۱) ماه مسطور قنبر علیخان وغیره پسرانش را در حضور طلب فرموده خلعت ماتمي مرحمت شد - و شش عدد دوپټه زرباف بوالده و ازواج متوفی تفضل گردید - و حسام الدین خان و وجیه الدین خان و حیات علیخان را که از اقربای او بودند - بغایت [دو پنجه ها] عزت و امتیاز یافتند - احمد علیخان برادر غلام علیخان که در بادیهٔ خودکامي قدم گذاشته بجرم نمکحرامي (۲) تقصیر وار بود - گرفتار حلقه های زنجیر شده بر خر سوار تشهیر در تمام شهر و لشکر گشت و از منصب و خدمت معزول و محبوس شد - و بعد ازان از سر قتل آن درگذشته از راه مکرمت و احسان مخلصي داده مطلق العنان فرمودند *

تمهید شهید شدن حضرت عالمگیر ثاني وخانخانان پسر وزیر شهید اعتماد الدوله تغائي و زیر عهد آنحضرت از دست او

Martyrdom of Emperor Alamgir II and of Khān Khānān, the son of Vizir 'Itimā-du-d-daula.

اگرچه تقدیرات لم یزلي از ابتدای عالم کون و فساد بمضمون جف القلم بما هو کاین بر آن رفته - که مشیت ازلي که وقوع آن در گرو وقت است بالضرور بعرصهٔ ظهور رسد - لیکن از دست کسی که بر آید اگر

---

(۱) بیست و ششم (۲) حرام نمکي

حسناتست تاج سعادت بر سرش نهند - و عند الله ماجور و عند الناس مشکور میگردد - و اگر مصدر اعمال زشت و قبیحه گشت خلعت شقاوت بر قامت او دوزند - و و بال و نکال دنیا و عقبی که عاید حال خسران مآلش شود گرفتار سازند - و در دنیا ابدالآباد بپاداش اعمال محل فراوان نفرین خلایق گردانند - اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیآت اعمالنا - شاهد این مقال این است که چون بار دویم شاه درانی بنابر اینکه وزیر سراپا تزویر افواج دکهن را بسمت لاهور فرستاده در قلع و قمع بنیاد خود افتاده - و با قشون شاهی خلاف مرضی حضرت جهانبانی پرخاش بیجا باراده فاسد که ملک بخشیده را باز ستاند بمرهته‌ها داد - عزم دار الخلافة نمود - و بانتقام اینکه قوم مذکور بی ادبی و بیباکی از شاهزاده تیمور شاه و سردار جهان خان بعمل آورده - نیز با نجیب الدوله بهادر میر بخشی بمرضی حضور اقدس باعانت و امداد جنکونا سردار دکهنیان آویزش و کاوش نمود - و آخرالامر آن سردار با وتار را از دار الخلافه بدر کرد - و با اینهمه میخواست که فوج کشی بر ملک آن فدوی بارگاه والا بشمول توجه حضرت خاقان بطرف نجیب‌آباد بعمل آرد - کمر همت بست - و علاوهٔ آن قبل ازین که خانخانان را بتزویر و دغا سید جمیل الدین خان و مهدی قلیخان که خان مذکور از قوم کشمیری و فتنهٔ روزگار بود - و ازین سبب بموافقت طینت بد همدیگر مدار کارش شده بود فرستاد - و آن بیباکان خیره ناگهان و بی خبر در محلسرا که والدهٔ خانخانان و جدهٔ آن شقاوت نشان مستورهٔ عصمت و مخدرهٔ عفت و طهارت نواب شعله پوری بیگم بودند - پاس ناموس نکرده بیمحابا و بی تحاشا اندرون آمدند - و آن بیگناه را کشیده و همراه خود آورده بموجب گفتهٔ او در قلعهٔ دولت خانهٔ بادشاهی محبوس ساختند - و آن ناعاقبت اندیش دست ظلم و تعدی بمال و عرض رعایا دراز ساخته کافهٔ عباد الله را از جور

بی نهایت خود بجان آورد و رنجانید - و دکهنیان را که از قدیم غنیم لئیم مشهور و معروف اند برانگیر به خرابي و ویرانی ملک کرده بهرسو میدوانید - و باین دست آویز آن شور انگیز از خزانهٔ عامرهٔ بادشاهي مبلغهای خطیر و از کارخانجات اجناس بدست آورده باخوان الشیاطین میداد - و برفاه آن معاندین صرف میکرد - و فرقجات سپاه بادشاهي را از غایت تکبر و بیدانشي و حق ناسپاسي بالکل برهم کرد - تا اینکه کار بجائی رسید که تمام اسامهٔ (۱) دولت خانه که خواقین گیتي ستان و بادشاهان گردون توان بسعي و تلاش مردي و مردانگي درمدت ها اندوخته و یادگار خود گذاشته بودند - یکسر برباد داد - چون تمام کارخانجات را جاروب داد و هیچ درانها نماند - نظر بوم اثر خود بکندن سقف دیوان خاص که از نقره بنا کردهٔ اعلی حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای ترتیب قلعهٔ مبارک بود اندوخت - چنانچه چند تختهها ازان سقف برکند - و بر تمام آن همت گماشت - و جواهر زواهر پوشاک خاص که بی نظیر و بی عدیل درمحل معلی بتحویل عهده داران بود بطلب آن دندان حرص تیز کرد - و پردهٔ نمکحرامي (۲) بر چشم خود انداخت - و پیغام ارسال آن بحضور بمنت و سماجت فرستاد - چنانچه طوعاً و کرها گرفت - آنچه گرفت و متصرف بدست تعدي شد - و چندین وجوه دیگر که نگارش آن باعث ملال خاطر و گنجایش در دفاتر نمي توان شد - قلم انداز نموده بارقام وقایع حضور ساطع النور مي پردازد - که هرگاه آن ناهنجار مصدر این حرکتهای دور از کار گردید - و بمسامع قدس مجامع حضرت قدر قدرت رسید - روی درهم کشیدند - و محال طلبي ها که میکرد قرین اجابت نگشت - آن خود غرض مغرور از دانش دور بعضی مکاتیب و مراسلات که برای شهنشاه

---

(۱) اثاثهٔ (۲) حرام نمکي

از حضور پر نور بر خلاف مدعا و مقصود آن خود کام زیب ارقام یافته بود
بران مطلع شد - و آگاهي یافت - همین معني را دست آویز فتنه انگیزي
و بد اندیشي نسبت بخافان زمان ساخت - و تخم عداوت در مزرع دل
سراسر شقاوت خود کاشت - و سر رشتهٔ عبودیت از دست داد - و پردهٔ
کورنمکي بر چشم انداخت - و حقـوق ولي نعمت نشنـاخت -
مهدي قلیخان ضلالت نشان و بالا باشخان شقاوت دودمان را بجهت
بداندیشي خسرو زمان یعني حضرت عالمگیر را بدرجهٔ شهادت رسانیدن
تعین و مقرر ساخت - و خود مصلحتاً کوچیده آنطرف دریای جمن
رخت ادبار انداخت - و نیز ضیاء الدوله سعد الدین خان بهادر
میرسامانرا به بهانهٔ پیش خود طلبیده نگاهداشت - تا بی‌مانع این امر شنیع
سر انجام پذیرد - آن هردو دد خصلت شوم طلعت کمر بر خون شهنشاه
بیگناه بستند - و بحضور پر نور باریاب مجرا شده اخبار آمدن درویشان
را ولایت و احراز ملاقات حضرت ظل الله بآن تقلید منشان بنابر حصول
فیض باطني و استمداد از ایشان بانواع حیله سازي جناب آنحضرت را
ترغیب نمودند - هرچند بر آئینهٔ خاطر آنجناب اظهار آن هردو روباه
صفت که خالي از کدورت سخن سازي اینها نبود - انعکاس پذیر شد -
و باهمال و گذاشتن بر وقت دیگر ارشاد گردید - لیکن بآئینی معروض داشتند
که مقرون باجابت گردید - چار و ناچار بتاریخ هفتم ربیع الثاني سوار نموده
عنان عزیمت آنشهریار بطرف [کوله فیروزی] که مسجدی بنا کردهٔ فیروز شاه
در آن واقع و آن سرهنگان غدار را در آنجا نشانیده بودند - معطوف
گردانیدند - آنجناب تشریف فرما شده بآن‌ها که درویشان قرار داده
بودند - ملاقات کردند - و بعد ملاقات برای مراجعت بدولت خانه برخاسته
بودند که بضرب پیش قبض که در پهلو زدند و کارگر اوفتاد - طایر روح آن

Circumstances of the association of Alamgir II: Mehdi Qūlī Khān and Bālabāsh Khān were appointed by the Vizir to murder the Emperor.

On the 7th *Rabi'u'l ākhir* (28th November 1759) 'Alamgir II was induced to go to Golāfirōzi by the Vizir's people, who made out that certain *darvishes* had lately come there.

همای سدره آشیان پرواز نمود - و آن بیرحمان جلاد سیرت از بغض و عداوت
نعش پاک و پاکیزهٔ آن شهادت نصیب را از کرسي انعمارت پائین انداختند
و شقاوت دین و دنیا برای خود اندوختند - اوزبکان دست غارت بر اسبابیکه
در سواري موجود بود دراز کردند - و انواع بد حرکتي‌ها بمردمیکه در رکاب
حاضر بودند بعمل آوردند - منتقم حقیقي بجزای اعمال شنیعهٔ آنها در
عذاب شدید بدار عقبی گرفتار سازاد - و بدرک اسفل جهنم پایدار داراد -
از وقوع این سانحه عالمی دست تاسف گزید - و صدای واویلا از زمینیان
بگوش آسمانیان رسید *

* نظم *

An elegy on 'Ālamgir II's martyrdom.

درین ماتم کـه عالمگیـر افتـاد * بخاک از ضعف صبح پیر افتـاد
بگـردون کرد در این سوگواري * افق خون شفـق از دیده جاري
نسیـم صبح خاک افشاند بر سر * که میـل دخمه دارد مهـر انور
بر آمد از دل زاري چو فریـاد * که بر خورشید محشـر رفت بیداد
طلوع صبح از مهر آتش افروخت * سپند اختران در مجمرش سوخت
خم پر نیل از ماتم جهـانست * کبـود از غم قبـای آسمان است
کدام اختـر بر افسر سخت افتاد * بتخته کار شه از تخت افتـاد
دریغـا نیـر اعظم کجـا رفت * تهي جامیست دنیا جم کجا رفت
بظلـم افتـاد گردون را دگـر کار * بکسر عـدل کسری شـد روادار
زمانـه باز بنیـاد بد افگنـد * بدست جهل کار بخـرد افگنـد
گریبـان توقع زد طـرب چاک * ز خون عیش تر شـد دامن خاک
چو شد از مرگ آنشه مهر غمناک * کـلاه زر فگنـد از نوق بر خاک

بعد این سانحهٔ هوش ربا و واقعهٔ جانفرسا ناگهان صبحی خبر شهادت
خانخانان مظلوم مرحوم نیز اشتهار یافت - چه آن خونریزان بی دین
و ضلالت کیشان بد آئین که اخوان الشیاطین بودند - بعد اتمام این مهم

شمشیر کین بر سر آن مرحوم علم کردند - و بجرم فدویت و عقیدت نهادی که بمقتضای خانه زادي در جناب شهنشاه عرش بارگاه داشت - و در نفس الامر نزدیک خدای بی همتا و خلایق آن ایزد یکتا از بزرگترین ثواب ها بود - ازین محنت کدهٔ دنیا در گذرانیدند - و بعذاب خفا کردن کارش تمام کردند *

* نظم *

An elegy on Khān Khānān's martyrdom.

در آمد خروش از زمین و زمان * دگرگونه شد گردش آسمان

غباری شد از خاک تیره بلند * که چشم مه و مهر گردید بند

سحاب آنقدر آب از دیده ریخت * که دریا بصحرا ز سیلش گریخت

اجل منفعل گشت از آن خطا * که نگذاشت رای صوابش بجا

ملالی که کس زان ندارد نفور * اثر کرد در مرغ و ماهي و مور

فتاد از نظر آن فروزان چراغ * که چون لاله خورشید ازان داشت داغ

بعبرت نظر کن ازین سنگلاخ * شرر تنگ چشم است و دستش فراخ

بود همچنین اعتبار جهان * نگنجد بوهم و قیاس و گمان

حریفان طالع درین بزمگاه * چراغ سعادت فروزند گاه

گهی تیره ایام از بخت داغ * چو پروانه افتد بپای چراغ

The duration of Alamgir II's reign was five years and a few months.

Accession of Muhī-ul-Millat, son of Muhī-'us sunnat, with the title of Shāh Jahān.

Attack of the Vizir on Najībābad and the brave resistance of Najibud-daulah.

مدت فرمانروائي و حکم راني حضرت عرش منزل عالمگیر ثاني نور الله مرقده پنج سال و چند ماه بود - القصه وزیر بی تدبیر رمیده بخت بعد انصرام این کار از دانش و دین دور بمقتضای رای ناقص خود تهمت تاج و تخت و فرمان روائي بنام محي الملة پسر محي السنة که از نبایر محمد کامبخش پسر حضرت خلد مکان بود - بست - و به خطاب شاهجهان نامزد گردانید - و این قبای سلطنت که بر بالایش نازیبا بود - بمقراض طمع قطع و بریده از راه عناد و فساد دوخت - و اسم بادشاهت بنام آن محبوس مایوس مقرر ساخت - و خود با فوج و حشم برای معاونت

جنکو معه پیش خیمهٔ شاه نو که شاهي او بلقب گدایان توان گفت - بر آورده متوجه اطراف نجیب آباد گشت - دکهنیان بدسگال از پشت گرمي آن بد مآل بر سر نجیب الدوله یورش کردند - و آن شیر شرزهٔ میدان شجاعت بکمال استقلال و استقامت از شورش آنقوم و از کثرت آنها مانند کوه از جا نرفت - و به نیروی همت و قوت بازوی شهامت قدم استواري و پایداري مستحکم ساخته برای دفع کفرهٔ فجرهٔ سینه سپر و مقابل گشت - و نبردهای دلیرانه نموده دمار از دشمنان دین بر آورد - بالجمله نجیب الدوله بهادر بعد کارزارها که بتائید الهي قدمش پس نیفتاد - نظر بر قلت فوج خود و کثرت اعدا مصلحت وقت چنان دانست که در سکرتال مورچال قایم کرده بجنگ توپخانه باید جنگید - چنانچه کار بمحاصره کشید - و غلبهٔ کفار روز افزون میگردید - الحال سر رشتهٔ این مقال همین جا گذاشته احوال خجسته مآل خدیو مؤید افضال ایزد متعال در سلک تقریر میکشد *

آغاز داستان فرخ عنوان جلوس فرمودن شهنشاه عالم و عالمیان بادشاه دین پرور حضرت شاه عالم بهادر خلد الله ملکه و سلطنته

Coronation of Shah Alam II.

چون پیش از وقوع این سانحه که آن کور نمک به بندگان حضرت عرش منزل طاب الله ثراه مصدر بی ادبي شده برای خود وبال دنیا و عذاب و عقوبت عقبی اندوخت - و بمقتضای نفس شوم اماره خرمن سعادت از برق شقاوت ابدي و ازلي سوخت - بمسامع قدسي رسیده بود

که هنوز هم آن گمراه تیره روز با وصف چنین حرکتها که موجب ویرانی
عالم و خرابی امور سلطنت بعمل آورده پیوسته در صدد آنست که بالکلیه
انتظام خلافت برهم خورد و ارکان دین و دولت از پا افتد - لاجرم همت
بلند بادشاه ارجمند بار دیگر مصروف معرکه آرائی به تسخیر عظیم آباد
گشت - تا بران مملکت تصرف یافته مکافات عمل هر تیره رای سرکش
بوقوع آید - و پنبهٔ غفلت از گوش هوش آنها برآید - از مقام ریوان مکند پور
نهضت رایات عالیات بآنسمت گردید * و در باب حاضر شدن باعانت
نجیب الدوله بهادر که دولت خواه واقعی اینددولت ابد قرین و از ابتدا
باستحکام امور خلافت بدل و جان مصروف گشته بود - بمضمون اینکه چون
افواج دکهن باین دولت خواه آویزش و کاوش نموده کار برو تنگ ساخته
اند - و استیصال اینها لازم همت والا نهمت ما بدولت است - باتفاق
خود این کفرهٔ اهل بغی و طغیان را ازین مملکت اخراج باید کرد -
و برای شجاع الدوله بهادر منشور لامع النور عز اصدار یافت - که خود را
بسرعت تمامتر درآنجا رسانند و اهل طغیانرا بدر سازند - و علی هذاالقیاس
بنام دیگر سرداران افاغنه مثل حافظ الملک حافظ رحمتخان و احمد خان
بهادر حسب الحکم [و] مناشیر مبنی بر تقید و تاکید بر(۱) شمول آنها زیب
ارقام یافت - که از قرب و جوار افواج دریا امواج فراهم آورده در استیصال
این قوم که دایر و سایر این مملکت شده اند - قدم همت و جرأت پیش
گذارند - و توقف و تساهل درین امر جایز نداشته مستعد جنگ و پیکار
شوند - و برای شاه جمجاه احمد شاه درانی نامهٔ بتمهید قواعد خلت
و وداد و استمداد و استعانت در امور دین متین که کفرهٔ فجره بغلبه دست

Shāh ʻĀlam starts a second time from Riwān Mukundpur in order to besiege Patna.

Shāh ʻĀlam writes to Shujāʻu-d-daulah and to Najību-d-daulah, asking them to put a check on the rapacious raids of the troops of the Deccan.

Letter of Shāh ʻĀlam to Aḥmad Shāh Durrānī.

---

(۱) به

یافته اند - و پشت گرمي مسلمین و کمر بستن بر جهاد که بر جمیع اهل اسلام واجب خصوصاً بر ذمهٔ سلاطین که بادشاه دین و امیر مؤمنین اند بیشتر لازم بلکه فرض است رقم پذیر گشت - چنانچه شجاع الدوله بهادر مطابق فرمان قضا توامان معه لشکر جرار برسم یلغار روان گشت - و در کم فرصت به نجیب الدوله بهادر ملحق شد - و بر تنبیه آن قوم همت گماشت - چنانچه آن بوم خصلتان که باطراف و جوانب منتشر برای تاخت و تاراج بودند - و گرد و نواح را بیچراغ و ویران مي کردند یکبارگي بر آنها افواج بهادر موصوف حمله آورده و زیر تیغ بیدریغ کشیده بسیاري را بجهنم واصل کردند - و دست تاراج و غارت آنها را کوتاه ساختند - ازینمعني رعب و هراس در دل آنها راه یافت - و جای گریز ندیده یکسر هجوم آورده شورش عظیم از هر چار سو انداختند - و بجنگ تیر و تفنگ چندین بار کوششهای بلیغ و آویزشهای شدید نمودند - لاکن هر بار در محاربه کمي از پیشدستیهای افواج اسلام ازان قوم بیدین بظهور میرسید - و بسیاري کشته میشدند - و هر همه رو بفرار مي آوردند * روزیکه لشکر ظفر اثر بهادر موصوف قریب سنگر که امیر الامرا نجیب الدوله برای حفاظت خود مرتب ساخته بود ارادهٔ اقامت داشت - آنقوم ملاعین بر خلاف گذشته که جنگ گریز میجنگیدند - و بعد زد و خورد بهادران لشکر اسلام گریز اختیار میکردند - پای استقامت محکم و استوار داشته صف آرا شدند - و بکمال دلیري و دلاوري از اطراف غلغله انداخته تا وسع امکان و مقدور خود حمله آور گشتند * مبارزان اسلام و بهادران فیروزي اعلام تیغ انتقام کشیده کارزار رستمانه کردند - و دود نخوت شجاعت از دماغ مقهوران آنچنان برآوردند -

In accordance with Shāh 'Ālam's injunction Shujāu-d-daulah goes to meet Najību-d-daulah and puts down the refractory troops of the Deccan, who are completely routed.

که عار فرار لاچار اختیار نمودند - و آن سر زمین از خار وجود آن گروه بیدین
پاک گردید - و فرودگاه لشکر اسلام بمقامی که دایرهٔ دولت جناب خدیو
گیتی پناه بود و امیر الامرا قیام داشت - بفر و احتشام گشت *
وزیر الممالک و امیر الامرا باهم ملاقي شدند - و باهم بساط عیش و نشاط
چیده مجلس یکجهتي‌ها و اتحاد آراستند - و هر دو کس یکدل شده برای
انهدام بنیاد کفر بحضور شاه عرایض خودها نوشتند * دران ایام قشون

Route of Dattājī Tappal.

گیتي کشای شاهي از دریاي اٹک عبور نموده صاحبان دتّاجي ٹپّل را که
بمحاصرهٔ جمون مشغول و از طرف دکهنیان بصوبه داري پنجاب مامور بود -
پایمال کرده و قرین مذلت و ادبار ساخته ارادهٔ بندوبست آنضلع داشت -
که در همان اثنا نوشتجات این هردو عمده از نظر گذشتند - بادشاه بحمایت
اسلام مجاهدان دین را حکم فرمود که کمر بدفع قوم بیدین بسته و از بحر
زخار پیاد و ستلج گذشته پاشنه کوب بحوالي سهرند رسند - و فوج چپاول
شاهي که آثار فتوحات غیبي بود - لوای عزیمت بصوب نجیب آباد

Flight of Jankū.

افرازند * جنکو ضلالت کیش بدریافت این خبر قرین رعب و هراس
گشته دست از محاصره کشید - و هرچند خواست که سد راه افواج بحر
امواج گردد و تدبیری بر انگیزد که متفق همدیگر نشوند - لیکن غریق
دریای ناکامي گشته بساحل مراد نرسید - و از تلاطم افواج تاب استقامت
نیاورده بهزیمت راه فرار غنیمت دانست * هرگاه آن سر زمین از خار وجود
آن ناپاکان پاک گشت - و نجیب الدوله بهادر را هم فراغ خاطر بهم

Shujā'u-d-daulah proceeds to Lucknow and punishes certain rebel zemindars.

رسید - شجاع الدوله بهادر بنابر اینکه در بلدهٔ لکهنو بعضی زمینداران
که سر بشورش بلند ساخته بودند و تنبیه آنها از جمله اهم مطالب بود
از امیر الامرا مرخص گشته بسرعت روانهٔ لکهنو شده بندوبست (۱) آنضلع

---

(۱) به بندوبست

پرداخت * اکنون اخبار حضور لامع النور باظهار میرساند - که چون الویهٔ عز و جاه باهتزاز آمده خیمهٔ مختصری که متصل عیدگاه نصب شده بود بیست و هفتم ماه محرم الحرام جناب گردون احتشام داخل شدند - مصحوب مرزا راجه [را] در خدمت فیض موهبت امام شاه - که درویش صاحب باطن بیدار دل خدا آگاه بود - فردی بدستخط خاص مزین فرموده پنج دیه بطریق نذر الله از مضافات صوبهٔ اله آباد برای مصارف درویشان خدمهٔ آن حقایق و معارف آگاه و تیاري مسجد و چاه و نقارخانهٔ دقره و بنای مهمان سرا مقرر فرموده فرستادند - و استمداد همت در امور سرانجام مملکت و حصول فتح و نصرت استدعا نمودند - و ازانجا بفال نیک بانصرام مقاصد و مطالب آگهي یافتند - و مژدهٔ مقهوري اعدا و استحکام بنیان سلطنت بگوش مسرت نیوش شنیدند - و بحول و قوهٔ یزداني متوجه به تسخیر عظیم آباد شدند - هفدهم صفر المظفر راناجي و شیواجي قوم مرهته دوساطت بهادر علیخان بسعادت قدمبوس رسیده بعاطفت خسرواني سرفراز دولت بندگي شدند - و اله داد و منسا رام از طرف کامگار خان که یکی از زمینداران عمدهٔ مرشد آباد است - ناصیه سای بارگاه عرش اشتباه بوساطت مدار الدوله بهادر گشتند - و رسوخ عقیدت و صدق ارادت خان مذکور زباني خودها عرض حضور فیض گنجور نمودند - و بانظار عاطفت منظور شدند - و مرزا حسین خان که سردار عمدهٔ قوم مغل است - بتعظیم بارگاه خلایق پناه شتافته در همین ماه جبهه سای بسجدات عبودیت و مرزا خان و آقا سید شد - و بعطای جامهٔ ملبوس خاص لباس مفاخرت پوشید - و از طرف راجه اجیت سنگه چندین دست خلاع زر اندود مکلف و دیگر اقمشهٔ نفیسه برسم پیشکش

Shāh ʻĀlam pays a visit to Imām Shāh.

Shāh ʻĀlam meets Rānājī and Sivājī.

Shāh ʻĀlam grants an audience to Ilāhdād and Mansā Rām, envoys of Kāmgār Khān, a zemindar in the neighbourhood of Murshidabad.

از نظر خورشید اثر گذشت - ازانجمله چند پارچه از راه نوازش بمدار الدوله بهادر و ممتاز الدوله بهادر عطا گشت - و معرفت راجه اجیت سنگه راجه پهلاد سنگه ساکن اوچهره و جگروپ سنگه و سرب سکهه و گوپال سنگه باریاب مجرا شده شرف ملازمت اشرف دریافتند - و از اخبار نجیب آباد زباني راو جگیت راو که وکیل نجیب الدوله بهادر بود - بعرض اقدس رسید - که جنکو ادبار شعار از بخت برگشتهٔ خویش عازم دار الخلافة شاهجهان آباد صانها الله تعالی عن الفتنة و الفساد گشته - و فوج دراني و نیز فوج امیر الامرا بهادر بتعاقب آن رمیده بخت رفته اند * پنجم ماه ربیع الاول پیشخانهٔ همایون از مقام بوڑیا روانه گشته در موضع کهرکهري سر اوج بگردون کشید - و راجه سنبهوناتهه و عادل خان و حاجي محمد بآستانبوسي فایز گردیدند - رحیم خان دو ضرب بندوق به پیشگاه جهانباني پیشکش ساخت - و مورد عنایت گشت - و بعطای خلعت بلند پایه گردید * ششم ماه مزبور مقام حسین گنج فدوي عقیدت مآثر رضا قلیخان بهادر که خلوص ارادت و اعتقاد نسبت بندگان خدیو جهان سرمایهٔ افزایش قدر و منزلت خود ساخته - و ازین معني درباطن فیض مواطن جناب حضرت خاقان براستي و درستي جا ساخته - و بنظر مرحمت و احسان منظور بوده بملازمت والا کامیاب گشت - و بعنایت یکراس اسپ از حضور اقدس سر عزت تا آسمان بلند ساخت * بیست و یکم از طلوع رایات خورشید آیات مقام مرزا پور نوراني گشت - و ازانجا مقام اوتال نزول سعادت و اجلال گشت - و رحیم خان بعطای قبضهٔ شمشیر افتخار اندوز گردید * بیست و سوم حوالي چنار گده نور آگین از طلوع ماهچهٔ الویهٔ فیروزي گشت - و از آنمقام سرای مغل از پرتو رایات جهانکشا رونق پذیر شد * بیست و پنجم ماه مذکور سر آمد اراکین دولت عظمی

Shāh ʻĀlam is apprized by Jagatrāo, agent of Najību-d-daulah, of Jankū's plans for marching against Delhi. Itinerary of Shāh ʻĀlam continued. He reaches Khar-Kharī on October 15th, 1760.

On the 31st October, 1760, he reaches Mirzapur.

On the 4th November, 1760, he meets Zaynu-l-'Ābidīn Khān.

عمدهٔ خوانین خلافت کبری فدوي عقیدت و ارادت مظاهر زین العابدین
خان بهادر که جبین عبودیت تزئین او از نقوش فدویت روشن بود -
معرفت منیر الدوله بهادر کامیاب دولت قدمبوس گشته بمواهب سلطاني
مفتخر و مباهي گشت - در همین آوان اکثر مردم بآستانهٔ دولت رسیده
سرفراز دولت بندگي شدند - چنانچه میر احمدي خان خلف نواب
جان نثار خان مرحوم تغائي این کمترین درگاه والا معرفت فضل الله خان
بخشي و شمشیر خان بموجب عرض نواز خان و کالیخان و جواهر علیخان
و عشرت خواجه سرایان و میر احسن الله و احمد بیگ و کریم خان و محمد
تقي خان و سبحانخان و اسد علي بیگ و کمال خان و دیا سنگه و یحی
سنگه و سوبها سنگه و عظیم الدین خان پسر دویم جان نثار خان مذکور
و لچهمن سنگه و شیخ شهاب و اکبر علیخان و امر سنگه و خواجه مجد الدین
و چندر سین و اوکرسین و رای هنس راج پیشکار بخشیگري و زبردست خان
و شیخ محبوب علي و سید شکر الله و میر فیاض معرفت بهروز خان عرف
بهادر علي خان وغیره شرف آستانه بوس دریافتند - و موافق مرتبهٔ خودها
نذر گذرانیده بعنایات تبرک سرفراز شدند - و درینولا اجناسی که بابت
تاخت و تاراج سندر شاه که محمولهٔ ارابه‌ها بر آستان دولت آمده بود -
بغازیان نصرت نشان تقسیم گشت - و در رفاه سپاه دست جود و همت

He defeats Sundar Shāh and the latter's effects are distributed amongst the victorious Moslems.

کشادند - و همدرین زمان محمد اشرف فرستادهٔ کامگار خان مبني بسجود
درگاه خواقین پناه جبین نیاز سوده عرضداشت خان مذکور در حضور
ساطع النور گذرانید - و بعطای بالا بند سر بلند گشت - و گنگارام بخدمت
پیشکاري بیوتات والا مورد عنایت شد * بیست و نهم لب دریای کرم
ناسه از نزول موکب اقبال رشک افزای باغ و بهار گردید - و درین مقام
سوانح بنگاله من و عن بعرض همایون رسید - بتاریخ سوم ربیع الثاني اسب

On the 8th November, 1760, Shāh 'Ālam reaches the banks of the Karam-nāsah; on the 12th, he advances as far as the banks of the Durgāvatī; on the 25th, he reaches Sah-

saralūn; on the 28th, he encamps before the tomb of Chandan Shāhīd; on the 8th December, he crosses the river Sohan and reaches Khanauli.

دریای در کارتي مضرب خیام گردون احتشام گشت - شانزدهم نهضت رایات بطرف سهسرالون بعمل آمد - نوزدهم مقام متصل درگاه فیض بار چندن شهید شد - و زیارت آن بقعه فرموده ببذل و بخشش محتاجین را مستغني ساختند - بیست و نهم از لب دریای سوهن عبور لشکر ظفر اثر شده متصل موضع کهنولي بدولت و اقبال نزول اجلال فرمودند *

وقایع جلوس فرمودن حضرت خاقان پادشاه زمین و زمان مورد عنایت یزدان خلیفهٔ خاتم پیغمبران والا دودمان خلافت کبری وارث سلطنت عظمی حق شناس عدالت گستر آیهٔ رحمت دادار اکبر نور افزای ساحت جهان فروغ بخش عالم کن فکان بر اورنگ فرمانروائي درین اوان میمنت اقتران و دیگر سوانح و روداد متعلق آن

Coronation of Shāh ʻĀlam.

چون ابروی هلال شهر جمادی الاول از مطلع سعادت بلند گشت و قدوم مسرت لزوم ایذماه سعید که بسان ماه عید بهزاران سرور و شادماني بدولت

خواهان این آستانه فیض نشانه بفراوان خجستگي و بهروزي جلوه نمود
غرهٔ ماه مذکور اخبار دارالخلافه از بد حرکتي وزیر که نسبت بجناب غفران
مآب حضرت عرش منزل طاب الله چنانچه ذکر شد بمسامع عالیه خدیو
گیتي ستان رسید خاطر اقدس قرین ملال و غم گشته سر رشته صبر و سکون
از دست دادند جزع و فزع و اندوه بسیار نموده یکدو روز ازین سانحه
جانفرسا دمی نیاسودند - ازآنجا که از تقدیر هیچ کس‌را گریز نیست و حیات
جاوداني باحدی از نوع بشر نداده اند امرایان و دولت خواهان بساط قدس
مناط معروض داشتند که اگرچه این واقعه هایله ملال افزای خاطر اقدس
است لیکن حکمت بالغه ازلي چنین مقتضي بود که اورنگ خلافت
و جهانباني از پایبوسي چنین برگزیده درگاه صمدیت که گردون دوار چندین
چرخ برای همین کار زده شرافت پذیر گردد و دراهم و دنانیر و نقره از فیض
سکه اسم مبارک سرخرو و مانند صبح صادق بسفید روئي در اطراف مملکت
روشن گردد. صلاح دولت است که بی تامل عروس این دولت خدا داد را
در آغوش کشند و سجدات شکر بدرگاه واهب بی منت بجا آرند و این
عطیه کبری را از سعادت طالع عدو سوز تصور فرمایند * بنابر مصلحت دید
و بمقتضای وقت برای ترتیب جشن جلوس میمنت مانوس بکار پردازان
دولت حکم قضا شیم شرف صدور یافت و منجمان دقیقه سنج ساعت
سعید جلوس میمنت مانوس چهارم آنماه فیروزي اثر معروض حضور معرفت
خلاصهٔ فدویان عقیدت کیش مرزا راجه نمودند و بر طبق حکم جهان مطاع
پیشکاران و کارکنان بارگاه آسمان جاه ترتیب تخت سلطنت و تیاري چتر
فلک سای خلافت با وصف کمي لوازم و اسباب آن شباشب بعمل آوردند
و تخت سلیماني را در طرفة العیني مانند اصف برخیا حاضر نمودند
و صحن دیوان خاص و عام را از توزک و آرایش به قاعده سلطنت رشک

The 12th December 1760 is fixed as the date of the coronation.

In 1172 A.H. (1758 A.D.) Shāh 'Ālam attains the age of 32. He holds a public *darbār* and confers *titles* of distinction and bestows robes of honour and *jāgīrs* on his numerous courtiers and officers.

نگارخانه چین ساخته همه را از نظر اقدس گذرانیدند * تاریخ مذکور که سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجري و از عمر ابد طراز سال سي و دویم آغاز
میمنت داشت جناب قدر قدرت بعد انفراغ از حمام یکپاس و دو گهري
روز بر آمده که ساعت سعید و مختار منجمان دور بین بود بهزاران فر
و شکوه و فراوان سعادت و فیروزي بر اورنگ خلافت و جهانباني و تخت
سلطنت و گیتي ستاني جلوس فرمودند و سایهٔ چتر خورشید شعاع بر
فرق مبارک گستردند * * نظم *

شد از پرتو چتر شاهنشهي * جهان روشن از نور ظل اللهي
فلک رونق از شاه عالم گرفت * زهی آفتابی که عالم گرفت

اسباب سرور آماده و ابواب دولت کشاده شد صلای عیش بعالم و عالمیان در
دادند و مسند خلافت را از عنصر مبارک تازگي بخشیدند - حق در دایره
دولت بمرکز قرار گرفت و نهال آماني و آمال عالمی سر سبز و شاداب گشت-
آب رفته بجو آمد و درهای عطا بر روی خلایق مفتوح شده غلغلهٔ تهنیت [1]
و مبارکباد از چرخ برین در گذشت و گلهای مراد دولت خواهان در
چمنستان اقبال بشگفت - ارباب نشاط بهجوم و عدد ستارگان دران بارگاه فلک
اشتباه حاضر شده باهنگي رقص و سرود ساز کردند که زهره اگر زهرهٔ همسري
و برابري داشت آب شد و ثریا بهر نثار این محفل خلد آئین عقد پروین
که آورده از کم مایگي خجالت و شرمندگي کشید - صد شکر که عالم برهم
خورده نظام تازه یافت و بهارستان بیغمي و گلستان خرمي آب و رنگ
بي اندازه گرفت * * نظم *

وقت ساز و صحبت است ای همگنان عشرت کنید
هرکجا باشد نشاطی صرف این صحبت کنید

---

[1] In MS. بهشت

میرسد شادی باستقبال او از خود روید
عیش بعد از مدتی مهمان شده عشرت کنید
خوشدلی نزدیک شد وقت قدح نوشی رسید
خار در چشم غم و خون در دل حسرت کنید
بوی گلها از نشاط نشهٔ می خوشتر است
غنچهٔ مینای دل را پر می نکهت کنید

سپهر و انجم برای مبارکباد ایفدولت خداداد بترانهٔ شکرانه نغمه پرداز گشتند و زمین و زمان زبان حمد وثنا بموهبت این عطیهٔ کبری کشوده باین صدا ترنم نمودند * * نظم *

[1]	زنده دلی پیر و جوان از تو یافت
تیغ تو اقلیم جهان بر گرفت	تخت کی و تاج سکندر گرفت
خیز کنون قرعهٔ اقبال زن	سکهٔ دولت بمه و سال زن
ای بتو نازنده سریر شهی	ذات تو آئینهٔ ظل الهی
تاج شهی از تو شده سرفراز	تخت ز پابوس تو گوهر طراز
روشنی دیدهٔ مردم توئی	قبلهٔ مقصود دو عالم توئی

تخت دولت و خلافت بپایه پای نهادن شهنشه نیکبخت رخت عزت پوشید و چتر حشمت از سرفرازی سرو سایهٔ عظمت بنازش ها نازید - ملک و ملت هم آغوش گشته مبارکباد ها گفتند و از صورت دین و دولت غبار کدورت پاک رفتند - دوران لباس کامرانی در بر کرد و عالم افسر حکمرانی بر سر نهاد - خطبهٔ حشمت و اجلال خطیب سعادت نصیب بکمال فصاحت و بلاغت بر زبان فیض ترجمان خوانده صدف گوش مستمعان را از درر غرر بیان دامان دامان پر ساخت و بر پایهٔ منبر آسمان سرمایه بعد حمد وثنای

[1] The first hemistich is missing in the MS.

کبریا و نعت سید الاصفیا علیه و علی آله التحیة و الثنا و مناقب خلفا الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باظهار مدح وثنا و اوصاف فرمانروایان این والا دودمان و اسماء و القاب آبا و اجداد کرام والا مقام ترزبان گشته نام نامی این فریدون ثانی بر زبان آورده کام و دهان را بهفت آب مشک و گلاب شست و جهانرا از آوازهٔ این نوید فرخی جاوید جانی تازه بخشید و بعطای خلعت گرانمایه پیرایهٔ عزت پوشیده دامن امید از عنایت خسرو کام بخش از نقود مقصود پرساخت - مهر و ماه در طبقهای زر و سیم برای نثار تاج و دیهیم گوهر ثوابت و سیار آورده بر تارک مبارک افشاندند - ساکنان ملکوت آیهٔ " وان یکاد " برای دفع ضرر چشم بدخواه بر عنصر شریف آن زیب افسر خلافت دمیدند و مقدسان جبروت حرز یمانی کامرانی و خدیو گیهانی بر بازوی قوی نیروی آن مورد عنایات یزدانی بستند - بالجمله خزاین رحمت عام از درگاه ایزد ذی الجود والاکرام کشادند و جهان و جهانیانرا صلای حي علی العیش در دادند - روزگار بوقلمون از گوناگون مواهب بالوان الوان نعمت مشحون خوبی گشت و از خوانهای نعمت خاصه که رسم خاصهٔ این دولت ابد طراز است (یعنی بالوش خاص وقت جلوس بر سبیل شگون حاضران مجلس همایون چه از امرای عظام و چه از خواص و عوام شیرین کام مینمایند و خود هم تناول میفرمایند) چاشنی گیر گشتند و از پیالههای ارگجه و خوشبو و پان و بهوب مال گل بهر یک از استادههای پایهٔ سریر عرش نظیر بخشیدند سکه اقبال بر روی زر و نقره باین شعر زده بنظر اقدس گذشت * * شعر *

سکه زد بر سیم و زر از دورماهي تا بماه * حامي دین محمد شاه عالم پادشاه

امرای عظام موافق پایه استاده شدند و اسپان صبا خرام بخرامیدن آمدند و فیلان کوه پیکر مع ساز مکلل از نظر مبارک گذشتند - شهنشاه دین پناه در

سخا و عطا بروی خلق الله کشادند و هر یک را بقدر سرمایه عبودیت او
پایه عزت افزودند و مواهب ومکارم شاهانه مورد الطاف فرمودند - عمدهای
سلطنت و اراکین خلافت بقدر مرتبه خود پیشکشهای لایقه از نظر کرامت
مظهر گذرانیده آداب کورنش و تسلیمات بجا آوردند - حضرت قدر قدرت
متوجه دولتخانه شده بعد یکپاس و چهار گهری روز بر آمده در اسعدترین
ساعات که بهترین از اوقات بود بار دیگر بر اورنگ جهانبانی و سریر خلافت
و کامرانی جلوس اجلاس فرموده دست جود و افضال بعنایت نوازش
خدمات کشودند و باحوال هرکس پرداخته موافق لیاقت بعطیات نواختند
اعتضاد دولت و اعتماد سلطنت مدارالدوله بهادر که بشرف همراهی رکاب
مفتخر بود بخدمت نیابت و وکالت مطلق سرفراز فرموده بمرحمت دستار
بسته مع گوشبند رتبه والا بخشیدند و بامارت و آیات[1] مرتبت جوهر شمشیر
جوانمردی و نگین خاتم وفاداری زین العابدین خان بهادر را بخدمت
نیابت وزارت سر بلند و بخطاب "امین الدوله بهادر بهرام جنگ" نام آور
فرمودند وبعطای چار قب بطور نادری و قلمدان نقره معه دو عدد قلم مایه
اعتبارش افزودند و مرزا محمد حسین خان بهادر را بخدمت نیابت
بخشیگری و بخطاب "سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ" مخاطب ساخته
بمرحمت گوشبند خاص و طومان و طوغ و نشان اختصاص بخشیدند و
رای دیانت را بخدمت دیوانی تن ممتاز و بخلعت سه پارچه کامیاب عاطفت
فرمودند و میر عزیزالله خان را بخدمت داروغگی عرض مکرر بعطیه گوشبند
نواختند - محمد مسلم بخدمت قوربیگی و میر مقیم بخدمت داروغگی
خزانه صرف خاص وجکیت رای بخدمت بخشیگری وسکهرام بخدمت
پیشکاری دویم توپخانه و خطاب "رائی" و میر حسن علی بخدمت داروغگی
جلوبادشاهی و شیخ چراغ بخدمت داروغگی چوکیخاص و بده سنکهه پسر

Madāru'd Dawla is appointed Prime Minister and Zain-u'l 'Abidīn as his assistant.

[1] یالت

راو مہاسنگھہ بخدمت توپخانه حبیبي و لطف الله خان بخدمت امانت داغ تصحیحه سرفراز شدند* بعد ازان بعضی ارکان دولت ابدمدت را بعد عنایت خوشبو و پان روپیه‌های و مہر سکهٔ مبارک بطور شگون که فضل الله خان بداروغگي دار الضرب والا پایگي دارد و از نظر همایون گذرانیده بود ازانجمله به مدار الدوله بهادر و امین الدوله بهادر و ذوالفقار جنگ و عزیز الله خان بهادر و بهادر علي خان بهادر و عاقل خان ناظر و فضل الله خان بهادر و محمد امان خان تفضل گردید و سر عزت این عمدها باوج گردون رسید - رای پرتیت رای بخدمت صاحب عیاري دار الضرب سرفراز شد * درینولا عرضي شجاع الدولا بهادر متضمن تهنیت این جشن همایون و عرضداشت منیر الدوله بهادر مشتمل بر مبارکباد جلوس میمنت مانوس از نظر خورشید اثر حضور ساطع النور گذشت - و در همین روز گیتي افروز افراد مطالب بندهای درگاه آسمان جاه و دیگر از مردم عوام بدستخط انور شرف تزئین یافت و فدوي عقیدت منش اخلاص کیش ممتاز الدوله فضل الله خان بهادر بخدمت بخشیگري دویم عز امتیاز یافته بعطای گوشواره سر افتخار بلند ساخت * چون خورشید جهانتاب پردهٔ شب را بر رو انداخت خدیو جهان محل معلی را از نور ظل اللهي رشک افزای ماه تابان فرموده از طلوع نیر اجلال درجهٔ سپهر چهارم بخشیدند - پردگیان سرادق عظمت و محتجبان سراپردهٔ دولت مانند ستارگان گردا گرد آنماه فلک سلطنت و خلافت شده بادای مراسم تهنیت و مبارکباد قامت خم ساخته محفلی دلفروز عشرت افزاتر از روز عید و نوروز که شب قدر بمعراج سریر سلطنت آن خلیفه خاتم النبوت و شب برات آرزومندان عقیدت پیوند که سراسر پرنور مانند بخت مقبلان بود زیب انعقاد یافت - و ابواب شادماني و درهای کامراني بر دلهای پرده نشینان محل معلی که شمع شبستان عفت و طهارت اند کشاده گشت *

منصوب شدن قاضي القضاة

'Ināyat-u'l-Lāh Khān is appointed Chief Justice.

ازآنجا که ترویج شرایع اسلام و اقامت حدود بموجب شریعت حضرت خیرالانام علیه التحیة و السلام بر ذمهٔ بادشاهان دین پرور لازم و واجب است و اجرای احکام نبوي چه در عبادات و چه در معاملات بر کافهٔ عباد از جملهٔ دینداري است لهذا رای بیضا ضیا چنین اقتضا فرمود که یکی از فضلا که بزیور علم و عمل آراسته باشد بعهدهٔ قضا مامور باید فرمود بناء علیه عنایت الله خان که مرد متدین و از زمرهٔ اتقیا و صالحین و شخص پاک دین و تقوي[1] امین بود و هم در رکاب ظفر انتساب چهرهٔ عبودیت بر افروخته کمر بندگي بر میان جان و دل محکم بسته میداشت نظر بر حق شناسي و لیاقت این خدمت کثیر الامانت والدیانت که داشت بقضای رکاب سعادت شرف و عزت بخشیدند و بعطای خلعت سرفراز گشت و حکم جهان مطاع صادر گشت که از ابواب ممنوعه از قبیل مسکرات در لشکر نباشد و اخراج زانیات و شبه[2] ارباب فسق و فجور بعمل آورده عباد الله را بامر معروف ترغیب وتحریص نمایند و از منهیات بحدود شرعي باز دارند * شکرا لله ثم شکرا لله که ذات ملکي صفات این بادشاه حامي دین متین از عهد طفولیت تا آوان اورنگ ارائي خلافت پاکدامن از لوث عصیان ایزد جهان آفرین خلق کرده و بصفات حمیده و پسندیده موصوف گردانیده ایزد تقدس و تعالی از میامن تائیدات این بادشاه حق آگاه را توفیقات نیک عطا فرماید و رواج ملت بیضا و رونق شریعت غرای محمد مصطفی علیه التحیه الاوفی در عهد سعادت مهد انقدر بیفزاید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد * درینولا عمدهٔ نونئیان[3] عظام زبدهٔ گزیفان عقیدت فرجام مدار الدوله بهادر که به نیابت وکالت مطلق سرفراز گشته بود بعنایت پالکي زرباف مقیس دوزي

---

[1] در تقوی
[2] نفیه
[3] نوئیفان

جهالر دار و ماهي و مراتب و زنجير فيل و يكراس اسپ و علم و نقاره بلند آواز گشت و بمنصب شش هزاري ذات و شش هزار سوار مورد مرحمت خسرو خانه زاد پرور شد و فرد دستور العمل بر طبق معروض بهادر[1] مسطور بدستخط خاص شرف تزئين يافت و نيز بوساطت او محمد بلند خان بعنايت موضع سيد آباد و ميتو آباد عمله پرگنه سارن بطريق آلتمغا مورد مرحمت گرديد و اكثری از بندهای بارگاه ثريا جاه باضافه علوفه نقدی منظور انظار پرورش والي نعمت حقيقي گشته كامياب شدند - ششم از مقام صدر موكب نصرت شعار حركت نمود و قريب چوكي باز خيام ظفر اعلام برپا گشت - هفتم داؤدنگر مركز اقبال شد * غازيان لشكر فيروزي اثر دست تطاول باموال سكنۀ آنجا دراز ساخته ميخواستند كه آنها را برباد دهند و از غارت و تاخت عالمی برهم زنند خسرو دادگر ترحم بحال رعايا فرموده دست دراز آنها را كوتاه نمودند و حكم محكم شرف صدور يافت كه احدی از كسان عسكر بهرام فر مرتكب تعدي و جور نشود و الا بجزای عمل خود بقهر سلطاني گرفتار خواهد گشت * روز جمعه برای ادای نماز واجب آن روز متبركه موافق امر الهي كه إِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ عنان عزيمت بسوی مسجد داودنگر معطوف ساخته جبين خدا پرست را از سجدۀ عبوديت نوراني فرمودند و خطيب را كه خطبه بنام مبارک آنجناب خوانده سرمنبر را افسر زيب و زينت داده بعطای خلعت كسوت عزت بخشيدند و از آنجا بدولت خانۀ فيض نشانه مراجعت نمودند * مرزا خان را كه آثار شجاعت از ناصيۀ او پيدا بود در رساله نايب مير بخشي ذوالفقار جنگ بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار بسلک بندگي منسلک گشت و بخطاب "اعظم خان بهادر ميرجمله" نامور گرديد - حاجي حسين بيگ بمنصب سه هزاري يكهزار سوار وخطاب "خاني" بر اسم و بعطای پنج لک دام جاگيرو كريم الله خان ناظر

Shāh ʻĀlam attends the Friday prayer at the Dā'ūd Nagar mosque.

---

[1] به بهادر

دیوانعام بخطاب " ناظرخان" و محمد باقر بیگ بمنصب سه هزاري یکهزار سوار و خطاب "خاني" بر اسم و چهار لک دام و میر عزیزالله خان بمنصب شش هزاري دو هزار سوار و خطاب " معظم الدوله بهادر" و محمد سلم قور بیگي بمنصب دو هزاري و خطاب " عبدالمومن خان" و پنج لک دام جاگیر و محمد عاقل خان ناظر محل اقبال بمنصب شش هزاري چهار هزار سوار و استقلال خدمت نظارت بعنایت جامه ملبوس خاص سربلند گردید و بهادر علیخان بمنصب ششهزاري چهار هزار سوار و خدمت دیواني صرف خاص بعطیهٔ جامه ملبوس خاص اختصاص یافت و عبدالنبي بخدمت بیوتاتي سرکار والا و مرزا راجه بخدمت پیشکاري نظارت و پرتیت رای سررشته‌دار دیوان خاص بمنصب دو هزاري و خطاب "رای" و جاگیر و نقدي و خلعت و رام رای پیشکار مشرف دیوان خاص بمنصب دو هزاري و نقدي و جاگیر و خطاب " رای" و یاقوت خان خواجه سرای بخدمت سوانح نگاري و عطای بالا بند و بلاس رای به پیشکاري خزانهٔ عامره و بلند خان بمنصب پنجهزاري دو هزار پانصد سوار و خطاب " میر افغان بهادر دلاور جنگ" سرفراز شدند و رام سهای گماشتهٔ خزانچي و بخشي رام مودي بدستور بحال شده بعطای شال قامت افتخار افراختند و کلال چند همشیره زادهٔ مرزا راجه بخدمت پیشکاري عرض مکرر و عزیز خان بر چوکي گري و عطای منصب و جاگیر و عیدي بیگ بر چوکي گري یساولان و بعطای دستار مقیسي و هاشم علیخان بخدمت میربرزني رکاب سعادت بعنایت بالا بند و حکیم محمد اسحاق خان بمنصب پنجهزاري و خطاب معتمد الملوک و دیواني صوبه شاهجهان آباد کامیاب عواطف گردیدند - و دیگر بنده‌های حضور موافق حالت و مقدور سرفراز گشتند * از نفایس اجناس مرسلهٔ رضا قلیخان بهادر بصیغه پیشکش معه یک منزل پالکي زر اندود از نظر کرامت مظهر گذشته

سرمایه (۱) قبول یافت - دهم ماه مرقوم میر شاه علي و میر علي جبهه‌سای سدهٔ اجلال شدند وعرایض کرنیل فرنگي و جعفر علیخان ناظم بنگاله بحضور لامع النور مشتمل بر تهنیت جشن جلوس موفور السرور گذشتند - شهامت و شجاعت مرتبت کامگار خان بهٹي (؟) که یکی از مرزبانان عمدهٔ اطراف عظیم آباد است بادراک سعادت قدمبوس اقدس سرمایهٔ افتخار دوجهان اندوخت و یک خریطه اشرفي بحضور انور نذر گذرانید ومورد الطاف از عنایات تبرک مع همراهیان گردید و خودش بعطای دوشاله ملبوس خاص و سرپیچ مرصع گرانبها و قبضهٔ شمشیر سرمایهٔ اختصاص پذیرفت و در همان اثنا به میان این کلمات عقیدت سمات تر زبان شده معروض داشت که غلام هرگاه مصدر تردد بادای حق بندگي جانفشاني خواهد نمود آن زمان در عوض آن هرچه از خزینه بخشش وجود عطا خواهد شد بسر و چشم خود خواهد گذاشت و الحال کامیابي جاوداني و سعادت دوجهاني بالتزام رکاب خاقاني مي‌پندارد - عرب علیخان برادرزادهٔ خان موصوف بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار و خلعت پنج پارچه وشیر علیخان همشیره زاده اش بمنصب سه هزاري دو هزار سوار بخلعت چهار پارچه سرفراز شدند و خان مسطور چهار راس اسپ صبا رفتار پیشکش ساخت و منظور نظر جهان پرور گشت - جگناتهه و متهرا لعل وکیل راجه دولت رام بملازمت اشرف مشرف گشتند و محبتی خان بخدمت میر توزکي سیوم اعتبار یافت - احمد بیگ بمنصب دو هزاري دو صد سوار و علي بیگ بمنصب یکهزاري یکصد سوار و ظفر بیگ بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سرفراز شدند * حضرت قدر قدرت بدولت و اقبال از مقام داودنگر عنان سمند عزیمت بموضع برار تافته آن مکان از قدوم مکرمت لزوم جنت نشان گشت - درین روز ممتاز الدوله فضل الله خان بهادر که بوفور خلوص عقیدت منظور نظر مرحمت و عاطفت خدیو بنده پرور بود بمنصب

On 18th December 1760, Mīr Shāh 'Alī and Mīr 'Alī were admitted into audience. Col. Clive and Ja'far 'Alī Khān, Nawāb Nāzim of Bengal, submit their congratulatory addresses on the occasion of Coronation.

Jagannāth and Mathrā La'l, envoys of Raja Dawlat Rām, are admitted into audience.

Shāh 'Ālam leaves Dā'ūdnagar and proceeds to Birar.

(۱) پیرایهٔ *

هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب "احتشام الملک مظفر جنگ"
و عطای علم و نقارہ و ماهي و مراتب و پالكي جهالردار سرفراز فرمودہ قدر
و منزلتش در همچشمان افزودند و بست لک پنجاہ هزار دام در جاگیر
بهادر موصوف عنایت نمودند* دوازدهم از مقدم همایون کنار دریای پن پن
تراوت یافت و هاشم علي بمنصب دو هزاري و خطاب "خاني" بر اسم مورد
نوازش گشت * چهاردهم دلیر خان و اصالت خان که در میدان شجاعت
و شهامت یکه تازان هردو برادر اند بآستانه بوس سعادت اندوز شدہ بعطای
خلاع پنج پنج پارچه و قبضه و منصب پنج پنج هزاري ذات و سه سه هزار
سوار دو اسپه و سه اسپه مورد مراحم ظل اللهي گشتند و محمد باقر خان
بوساطت ذوالفقار جنگ بهادر کامیاب دولت ملازمت اشرف گشته بمنصب
چهارهزاري دو هزار سوار و خطاب "معتمد خان" نوازش بیکران یافت و میرخان
بمنصب پانصدي و برادرش بمنصب دوصدي سرفراز شدند و انوپا شگونیه
که در فن شگون مهارت تمام داشت بانعام موضع لوهانه و موضع حاجي پور
عمله پرگنه سوني پت بطریق آلتمغا کامیاب گشت - سزاوار مرحمت و احسان
کامگار خان بهادر بمنصب هشت هزاري هشت هزار سوار و یک زنجیر فیل
کوہ پیکر با رخوت زربفت و یک راس اسپ و پالكي جهالر دار و تومان
و طوغ و علم و نقارہ و بخطاب "عقیدت الدوله کامگار خان بهادرجنگ" نوازش
خسروانه نواخت[1] وچون دران ایام عارضهٔ درد پا بشدت داشت و قادر بر
ایستادہ شدن نبود و بمعذور تکلیف از امر الهي هم نیامدہ بنابران حکم والاصادر
شد که در حضور بحاشیه نشیني بساط فیض مناط سر افتخار باوج فلک دوار
رساند * شانزدهم از لب دریای مذکور موکب منصور حرکت نمود و بموضع
کهجري سایه نزول انداخت* هفتدهم موضع شاہ گنج از برپا شدن خیام گردون
احتشام رونق پذیر گشت - ایمن خان جماعه دار بوساطت بهرام جنگ

On 20th Decr. 1760 he makes a halt on the bank of the Punpun.

On the 24th Decr. 1760, he reaches Khajrī, and on the next day he makes a halt at Shāhgunj.

---

(۱) نواختهٔ شد *

پنج اشرفي و پنجروپیه پیش آورد و بانعام خلعت چهار پارچه و یک قبضه شمشیر و منصب پنجهزاري سه هزار سوار سرفراز دولت بندگي گردید - و دو اشرفي بابت قبضه شمشیر موافق قاعدهٔ حضور بادشاهان دیگر پیشکش کرد * عرضداشت رای جگناتهه سنگه که در باب تفویض خدمت بخشي واقعه نگاری از نظر اقدس گذشت بدستخط خاص شرف تزئین یافت * هیژدهم ماه مذکور موضع کهته نزول اجلال گشت - و عرایض اکثری از امرای آنضلع بحضور پرنور از نظر انور گذشت و بدستخط خاص مزین گشت * نوزدهم نهضت معسکر اقبال بصوب بدي بهیکن گردید و دران مقام لفافهٔ اخبار عظیم آباد رسید و زباني هرکارهها در حضور پرنور معلوم گردید که رام نراین مقهور از بیم صولت موکب اقبال خود را در قلعه محصور ساخت * میر محمد امین خان که سلیقهٔ میر منزلي بوجه احسن داشت بخدمت مذکور سرفراز گردید - و بر عریضه محمد اماني سرچوکيگري خواصان یک چوکي دستخط انور شرف تزئین یافت * بستم افواج منصوره بطرف اسلام آباد رو آورد - و یک مقام فرموده عازم پیشتر شدند و نذرهای مرزبانان آنسمت بسیاري از نظر انور گذشت و عز قبول یافت * بست و دویم بعرض اقدس رسید که اکثری از غارتگران لشکر فیروزي بارادهٔ ناصواب تاراج و غارت بیرون بشکر شذافته اند(۱)* ازانجا که نیت حق طویت مصروف بر رفاه خلایق و پاسباني جمهور انام است بنایب وزیر الممالک حکم والا صادر شد که از مردم متدین برای جایداري دیهات تعین سازند که احدی دست ظلم بر رعایا و سکنهٔ آنجا دراز نکند و هرکسی که مرتکب این حرکت شود چنان بسزا رسانند که دیگران عبرت گیرند - چنانچه مردم متعینه همان روز نوزده کس را دستگیر کرده بدربار شاهي حاضر ساختند * حکم اقدس

On 27th Decr. 1760, Shāh ʻĀlam reaches Budībhīkan and was informed that Rām Narāyan has shut himself up in the fort. Next day he halts at Islāmābād, and here many of the chiefs present him *nazar*.

(۱ شقافتند *

عز اصدار یافت که بیني هر همه‌ها بریدهٔ تشهیر لشکر سازند - چنانچه حکم قضا شیم شرف نفاذ یافت و بعمل آمد * بست و سیوم ذو الفقار جنگ بعرض اقدس رسانید که حاجي حسین خان که غبار کدورت ازین آستان دولت نشان که ظاهراً بر دامن دل خود دارد استعفای نوکري کرده و هرچند میر غلام بچوب و نرمي او را فهمانیده در دلش اثر نکرد و بی رخصت ولي‌نعمت برخاسته رفته - بمدار الدوله بهادر فرمان قضا جریان عز اصدار یافت که آن برگشته بخت را بهر نوع فهمانیده در حضور معلی حاضر سازد - حسب الطلب مدار الدوله بهادر برهنموني بخت بیدار بر آستان فلک نشان رسیده جبین عبودیت را بسجدهٔ بارگاه نور آگین ساخت - محمد بخشي خان بخدمت فوجداري پرگنهٔ تلاوه سرفرازي یافت - درین روز راجه رام ناتهه بمسامع عز و جلال رسانید که ناقه سواران عرایض شجاع الدوله بهادر و نجیب الدوله بهادر در حضور ساطع النور آورده اند - حکم شد که باریاب مجرا شوند - ناقه سواران مذکور عریضه بهادر(۱) موصوف معه یکصد اشرفي وعریضه نجیب الدوله بهادر معه بست و یک اشرفي از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و رخصت شدند - راجه رام عرضي درباب سرفرازي پسران خود بمنصب و خطاب بحضور ساطع النور گذرانید - معروض مشار الیه قرین پذیرائي شده خطاب" کنور " بهر دو پسر و منصب مرحمت گردید * ازانجا که میلان خاطر اقدس بمقتضای خوش اعتقادي بزیارات مزارات برگزیده‌های دین و بزرگان اهل یقین بیشتر است در هر منزلی که درگاه اولیای کرام بسمع مبارک میرسید بحصول زیارت استفاده بر میداشتند * درین منزل بعرض همایون رسید که درین سواد مزار فایض الانوار زبدهٔ الاصفیا قدوهٔ الاولیا شاه شرف الدین قدس الله سره العزیز واقع است - برای زیارت درگاه مذکور تشریف ارزاني فرمودند * دران هنگام

(۱) بهادران *

که سواري مبارک بهر رسته میگذشت - رعایا و سکنه شهر از وضیع و شریف گلهای نقره بر فرق مبارک نثار کردند - و روپیه‌های نقد هر یکی بقدر مقدور خویش پیشکش گذرانیده دعاهای سلامتي ذات اقدس از خلوص دل نمودند - و آنقدر گلها نثار گردید که محتاجان و مسکینان دامن امید پر ساختند و چمن چمن گلهای شادي در گریبان حال خود ریختند - بهمین وتیره تا درگاه شریف باران سیم دست گداز بر سر هر که و مه بارید و عالمی بهر دست افشاندن از راست و چپ کامیاب فیض میگردید * چون جناب خدیو گیهان بآن درگاه فایز شدند - شیشه‌های عطر و گلاب سر بسجده فرود آوردند - که ناف زمین چون نافهٔ آهو مشک آگین گردید - و نسیم عنبر شمیم بوی آنرا بدماغ استادگان نزدیک و دور رسانید - بعد آن خدمهٔ درگاه دستار و حلقه کمان بطریق تبرک پیش آن جناب مالک رقاب آوردند - تو گوئي ایمائی از بشارت بود که چون حق تعالی شانه خدیو دوران را سرکوب آفرینش ساخته در قبضهٔ اقتدار و کمند عدو بندش گردنکشان ربع مسکون سر خواهند نهاد - و بگوشهٔ کمان بسوی خود خواهند کشید *

Shāh ʻĀlam visits the tombs of Shāh Badr-i ʻĀlam and Shamsu'l Aʻzam Qādirī.

پس از آن زیارت مرقد منورهٔ شاه بدر عالم قدس الله سره العزیز و گرفتن تبرک و استفادهٔ فیض از مزار پر انوار حضرت شمس الاعظم قادري علیه الرحمة الابدي نموده بطرف قلعچهٔ صوبهٔ مذکور متوجه شده مراجعت فرمودند * تلوکچند بخطاب راجگي و منصب پنجهزاري چهار هزار سوار کامیاب الطاف خاص گشت - و عرضي وکیل مشار الیه بحضور انور رسیده بدستخط خاص مزین گشت - و بمنصب یکهزاري یکصد سوار مورد تفضل شد * بست و پنجم بوساطت غلام نبي خواجه سرای و بوسیله راجه رام ناتهه احمد الله خان وغیره یک اشرفي و دو روپیه نذر گذرانیده سرفرازي جاوید نمودند * درین اثنا عرضداشت مختار الملک بحضور انور

گذشت که محمد اشرف خان که یکی آن نمکخواران مائدهٔ فضل و احسان والا دودمان است امیدوار است که بخدمت دیواني و وقایع خواني یکی از بادشاه زادههای والا تبار عز امتیاز یابد - چنانچه مومي الیه از نوازش جهانباني بتفویض هر دو خدمت از سرکار رخشندهٔ اختر برج خلافت تابندهٔ گوهر محیط سلطنت مرزا فرخنده بخت بهادر سرفراز گشت - و دیگر عرایض بندههای آستانه عظمت و جلال از سرفرازي مناصب و تقرر خدمات کارخانجات مثل کز فراشخانه و استباعخانه که از نظر اقدس گذشت بصاد خاص مزین گشت * بست و هفتم راجه رام ناتهه روپیههای سکه مبارک از نظر اقدس گذرانید - کالیخان لفافهٔ

Ashraf Khān is appointed *dīwān* and *waqāyi'khān* to Prince Mirzā Farkhunda Bakht.

اخبار بحضور پرنور گذرانیده زباني بعرض رسانید که شجاع الدوله بهادر از مدت دراز ارادهٔ آستان بوس بارگاه ثریا جاه در سر داشت لیکن بنابر تنبیه اکثر مفاسد[1] آنضلع که سر بشورش برداشته بودند رسیدن بهادر موصوف بطواف کعبه ملایک مطاف در حیز تعویق افتاد - اکنون عنقریب بعتبه خلافت رسیده بسجدهٔ بارگاه فلک بارگاه عرش احترام جبینِ عبودیت نور آگین خواهد ساخت * وکیل راجه شتاب رای یکصد روپیه بنظر اشرف گذرانید - حکم جهانمطاع صادر گشت که موکلش زود تر بحضور فیض گنجور حاضر شده سعادت رکاب بوس دریابد * و دیگر بندهها بقدر مرتبهٔ خویش نذور و پیشکش گذرانیده سرفراز دولت بندگي شدند - ازانجمله وکیل محمد شاکر درویش یک اشرفي و یک جلد کتاب بنظر اقدس در آورد * بست و هشتم عقیدت الدوله کامگار خان بهادر و دیگر بندههای بادشاهي بارياب مجرا شده گل کورنش را زیب گوشه دستار ساختند - پنجاه حلقه کمان مرسله عقیدت الدوله بهادر که مانند قوس قزح بالوان رنگارنگ نظر فریب نظارگیان بود از نظر خورشید نظر[2] سپهر خلافت

Shujā'u'd Dawla is received into audience.

(۱) مفسدین * (۲) منظر *

گذشت - و در تحویل فضل علي خان شدند * بست و نهم اتما رام ساهوکار بوسیله قطب الملک یک اشرفي و مهابت خان پنج روپیه پیش آورد - ساهو مذکور بخدمت خزانچي گري خزانه معلی بعطای گوشواره سرفراز گردید - عرضي لطف علیخان معه یکصد و یازده روپیه در خریطه سر بمهر و پانزده قبضه کمان که هر یک ناخن بدل - زن پیر و جوان چون ابروی مهوشان بود معروفت راجه رام ناتهه بحضور انور گذشت - حضرت قدر قدرت پس از ملاحظهٔ آن حلقه‌ها نظر بتماشای حلقه ماه نو افگندند - بندهای درگاه آسمان جاه نذر طلوع ماه نو گذرانیدند - بر عرضي موتي رام پیشکار بیوتات اضافه درماهانه‌اش دستخط قدسي نمط شرف تزئین یافت - و دیگران نیز باضافهٔ مناصب سربلند گردیدند * غرهٔ شهر جمادي الثاني مقام متصل سیوان شد - رای دیانت دیوان تن و بلاس رام پس از گذرانیدن نذر بجناب اقدس بخدمت نقدی نویسي و دیگران بعهدهٔ توجیه نویسي و مراتب و پرچه نویسي دفتر دیوان تن معزز و مفتخر گردیدند * دوم مقام صدر - محبت خواجه سرا بموجب عرض شرف ملازمت اقدس دریافته سبحه خاک شفا تبرکاً بحضور پرنور گذرانید - بنیابت وزیر الممالک یک حلقه کمان از راه تفضل مرحمت گردید - مومي الیه آنرا از آثار ظفر و فیروزي طالع خود دانسته زیب قوت بازوی خود گردانید * ذوالفقار جنگ بعرض اقدس رسانید که غلام تهانه دار را که بدخو و بهانه جو بود دستگیر کرده آورده اینک حاضر است - مشار الیه مورد تحسین گشت - محمد دلاور بوسیلهٔ اصالت خان سعادت ملازمت دریافت و بعطای چیره مقیشي سرفراز گشت - و هینگا محلي بخدمت فیل خانهٔ سرکار والا قامت افتخار افراخت - و میر فضل علیخان بمنصب سه هزاري ذات و پانصد سوار و خطاب " خاني " و خدمت سرچوکي

خواصان ممتاز و سر بلند گردید - و میر مقیم بمنصب سه هزاري ذات و پانصد سوار و خطاب "خاني" بر اسم و هاشم‌عليخان بمنصب دو هزاري و خطاب "خاني" و میر محمد امین خان بمنصب دو هزاري و میر عطاء الله بمنصب یکهزاري سرفراز شدند - رای سنگه بمنصب یکهزار و پانصدي ذات مفتخر گردید بنائب وزارت حکم قضا جریان عز نفاذ یافت که هرکه باراده نوکري ازان طرف در لشکر فیروزي اثر آید او را ملازم رکاب فیض انتساب به دو چند درماهه اش از نوکري سابق او نموده گردانند - میر سید علیخان به نیابت داروغگي توپخانه معلی بعطای دو سبحه سرفراز گشت - و خورشید علیخان بخدمت بخشي‌گري بادشاهزاده مرزا فرخنده بخت بهادر خورشید طالع خود را در برج شرف یافت - و پالکي مرسلهٔ رضا قلي خان بهادر از نظر گذشت - و عرایض اکثری بدستخط صاد خاص شرف تزئین یافت* هشتم ماه مذکور بعرض اقدس رسانید[1] که عمادالملک شقاوت آثار از بیم صولت خدیو کشورگشا بمذلت و ادبار بمستقر الخلافه اکبر آباد رخت ادبار برده و گریخته - و نجیب الدوله بهادر داخل دارالخلافه شاهجهان آباد گردید * شرح این وقایع خامه حقایق نگار بیادگار روزگار چنین بتحریر مي آرد - قبل ازین برگشتن جگو بعد حرب و پیکار از رعب افواج نصرت شعار بارادهٔ ناصواب که بدارالخلافه رسیده دیگر بار رایت پرخاش بر فرازد و نارسیدن راوملهار بکومک آن نابکار در شهر استقامت ورزد رقم پذیر گشته - لیکن چون بیان وقایع حضور فایض الفور ضرور تر بود تا همانجا گذاشته شده - الحال بالاجمال کیفیت گوشمال یافتن دکهنیان بد مآل و هزیمت خوردن آنقوم روبه خصال مي نگارد - که هرگاه جنکو ضلالت کیش بهیر و بنگاه خویش پیش گذاشته و افواج را بطور یمین و یسار تقسیم ساخته بسرعت تمام خود را قریب دارالخلافه رسانیده

Khurshīd ʻAlī Khān is appointed *bakhshī* to prince Mirzā Farkhunda Bakht.

Defeat of the *Dakhanīs* and punishment inflicted on them.

(۱) رسانیدند *

Dattā the brave Deccan General, uncle of Jangū, is defeated by Najību'd Dawla and is killed in the battle.

میخواست که خود را از دریای بلا نجات دهد - دتّا نابکار را که عم آن رمیده بخت تیره روزگار بود و از سرداران دکهن گوی شجاعت بسبقت می ربود رگ غیرت بحرکت آمد - و بال و پر عناد و فساد کشاده قدم جرأت پیش نهاد - و بی اندیشه و دغدغه مقابل افواج دریا امواج گشته میخواست که از کهات براري حمله زده آتش جدال و قتال برافروزد که ناگاه هدف تیر بهادران هیجا و علف تیغ غازیان وغا گشت و در چشم زدن طعمه نهنگ تیغ دلاوران اسلام شد * توضیح و تفصیل این سانحهٔ نادر روزگار باین آئین نو گزیر خامه بیان میگردد - که امیر الامرا نجیب الدوله بهادر با قشون شاهي باستعانت تائید الٰهي و اقبال عدو مال شاهنشاهي برای دفع آن گروه ضلالت پژوه کمر همت بسته خود هراول لشکر نصرت اثر گشت - و باتفاق شیر دلان پیکار خو بتعاقب آنها بحزم و احتیاط صف آرا از یمین و یسار شده مصدر کشش و کوشش مي بود - و برای مدافعت مواد شورش و فساد آن بدنهادان همت میگماشت - تا آنکه دتابیتّل باطل ستیز علم جهالت بر افراشته و دست از جان شسته با لشکر گران حمله آورد و جنگی عظیم بمیان آمد و شورش نبرد و کارزار از هر طرف برخاست - و آتش توپ و تفنگ زبانه بر آورد - و غلولهٔ آن توپ آتشین دم مانند تگرگ باریدن گرفت - و صدای جانسوزان مانند صاعقه و رعد بغرش آمد - آتش تیغ و تیر مغفر شکاف آنچنان بلند گشت که جوهرش مانند سپند از جا میجست - و نیزه بهادران عدو افگن از درع و جوشن در گذشت *

* نظم *

زمین پوشیده شد از درع و خفتان   جهان گردید اندر نیزه پنهان
زکوه کینه سیل آورد سر زیر   بصحرا آب زن شد آب شمشیر

سپاهي بيشتر از موج دريا | بهم آويخت چون سيلاب يکجا
کشوده کام کين تمساح شمشير | حباب بحر هيجا زهرهٔ شير
فلک آورد در واژونه قرقب[1] | ز مغز نيل چون دريا بلب کف
ز آواز طراق گرز بر خود | حواس آرامگه را کرد پدرود
دران صحرا دو سيل آمد فراهم | تزلزل يافت ره در کار عالم
بلند از هردو جانب گوش را بانگ | نمانده در دماغي هوش يکدانگ
حلاوت زندگي را رفت از ياد | بذوق جان سپردن گشت جان شاد
نموده آشکارا بيدرنگي | سواران بر پياده تيز جنگي[2]

بعد آويزش بسيار و حرب و پيکار آن مردود نابکار در عين يورش که ارادهٔ عبور جمن آنروی آب داشت - و پاياب علم نگونساري بآن طرف مي افراشت - و اميرالامرا با رستم دلان عدو شکار و نبرد آزمايان مانند بهمن و اسفنديار بازوی تهمتني کشاده سد راهش در عين دريا گشته زمينگذاشت که پای جرأت فراتر نهد - در همان اثنا علف تيغ آبدار مبارزان خونخوار گشت - و آن ديو رجيم مردم آزار بيک ضرب غلوله بندوق شرر بار بدار البوار شتافت - ازين معني جنگو را پای ثبات و استقرار لغزيده زخم تيغ آبدار خورده رو بفرار نهاد - و اعلام شوکت دکهنيان نگونسار گرديد - و نسايم نصرت و تائيد ايزدي بر شقهٔ رايت اهل اسلام وزيد - وزير بی تدبير نيز همراه انضلالت فرجام گام زن وادي ادبار گشت - و در انتقام خداوند مجازي مبتلای عقوبت و عذاب در دين و دنيا شد *
سبحان الله قدرت حق بنگر و از اين و آن در گذر که در اندک ايام احوال آن تيره انجام دگرگون شد - و از گردش چرخ بوقلمون غير زيان کاري

Jangū is wounded and takes to flight. A large quantity of booty fell into the hands of the victorious army.

---

(۱) در اصل نسخه "فرقپ" (۲) در اصل نسخه "جنکي"

The defeated army of the *Dakhaniyāns* take refuge in the fort of Surajmal, and receive re-inforcement from Malhar Rāw. Najību'd Dawla again defeats the allied force and Malhar Rāw takes refuge in the mountains.

و نفرین و لعن و مذلت و خواري با خود نبرد - انشاء الله المستعان ابد الاباد سرگردان در جهان خواهد گردید - و بمدعا نخواهد رسید * القصه غنیمت بیشمار از هزیمت کفار فجار بدست مجاهدان لشکر فیروزي مدار آمد و بسیاري ازان قوم ادبار - نصیب بطرف متهرا و قلاع سورجمل جات ملجأ و ماوای خود دانسته افتان و خیزان گریزان شدند * سورجمل بپاس دینداري کفر بآنها راه داد - و تا بلشکر ملهار راو بکومک و حفاظت آنها ره نورد نکبت و ادبار بود * امیر الامرا بهادر بعد از فراغ این مهم اهم از راه دور اندیشي باقشون شاهي لوای عزیمت افراشته عازم آن نواح گشتند - و برای بیخ بردندن مواد فساد که رگ و ریشهٔ این زقوم طبعان دور و دراز بود پای استقامت و استقلال پیشتر گذاشت - و تا به کُول مضرب خیام بهجت و احتشام شاهي گشته فوج چپاول پیشتر دوید - ملهار راو تاب مقاومت و قوت مقابلت با فوج ظفر موج در خود ندید از فرودگاه خود کوچیده و چند بار بجنگ گریز بطور عادت دکهنیان جنگیده آخر کار دامنه‌های کوه و جاهای تنگ و قلب آن دیار ملجأ و ماوای خود ساخت - و هربار شکست خورده جان بسلامت برده بمکر و حیل گذران میفمود - و منتظر رسیدن فوج دکهن و بهار و بسواس راو که هردو سرداران ذوالاقتدار بودند میماند - و تیر تدبیرات هر چار سو مي افگند * اکنون باز بتحریر وقایع درگاه سلاطین پناه خدیو جهان و جهانیان مي پردازد - درین آوان میمنت اقتران گرجي بیگ معرفت محمد امان ظروف چیني که تحفهٔ روزگار و یادگار چیني نغفور میداد بنظر همایون در آورد - و حکیم اسرائیل خان بمنصب شش هزاري چهار هزار سوار و بخطاب "حکیم الممالک" و احمد الله خان بخطاب "ابو تراب خان" بنام پدر سرفرازي یافتند - و میر بهادر علي

بمنصب سه هزار پانصدي و خطاب "خاني" بر اسم و عطای پالکي و اوديسنگه بمنصب چهار هزاري و خطاب "راجگي" عز و اعتبار يافت - و ناصر الدوله سادتخان بهادر را بمنصب هفت هزاري کامياب عاطفت فرمودند - و حيات علي خان بمنصب دو هزاري و محمد دايم بدرماهۀ شش صد روپيه و سيد اعظم بماهانۀ شايسته سرفراز شدند * دوازدهم ماهچۀ رايت فيروزي نور افزای سرای نور گرديد * سيزدهم از نوشتجات منير الدوله بهادر بوضوح انجاميد که رام نراين مقهور بارادۀ جنگ لشکر گران بهم رسانيده سر قربان شدن مبارزان لشکر اسلام دارد - بعقيدت الدوله بهادر حکم محکم عز نفاذ يافت که از منجمان و اختر شناسان ساعت سعيد روز جنگ مقرر نمايند تا بتجويز آنها بعزم جنگ موکب اقبال بطرف مخالف بد سگال متوجه گردد * چهاردهم از مقام صدر نهضت الويه فيروزي پيشتر شد و به کامگار خان برای استاده کردن خيام نصرت اعلام حکم و الاشرف صدور يافت - هرگاه آنحضرت ظل الله قالب خيمه را از نزول اجلال جاني تازه بخشيدند - خبرهای رام نراين مقهور متواتر بعرض باريابان حضور لامع النور ميرسيدند - چنانچه پانزدهم متصل گدهي دلهري اتفاق مقام افتاد و وقت درخشيدن برق شمشير در نظر همگنان عيان گرديد - اصالت خان و دليل خان حسب الارشاد والا کمر همت چست بسته دست کين بحرب اعدای دولت از آستين بر آورد - و کهاندي راو برای گرد آوري عساکر گردون مآثر برسم طلايه بلند پايه گشت *

Munīru'd Dawla sends information that Rām Narāyan is collecting a large force to wage war. 'Aqīdat Khān is appointed to proceed against him.

شرح وقایع محاربهٔ دلیران معرکهٔ رزم بادشاه اسلام با راجه رام نراین بیدین شقاوت انجام بار دویم و فتح و فیروزي اولیاء دولت و کیفیت نفاق ورزي آن خیره و پیش آمدن بحرب و پیکار از بهادران رکاب فیض انتساب جهاندار گردون وقار و هزیمت یافتن او دیگربار محصور گشتن آن مغرور در قلعهٔ عظیم آباد و سرتافتن آن تهي مغز از ارشاد هدایت بنیاد باعانت میرن پسر جعفر علیخان ناظم مرشدآباد و بمیان آمدن جنگ از میرن مقهور که مقابل معسکر اقبال شده آخرکار افتادن صاعقه از غضب الهي بر میرن

Account of the second battle against Rāja Rām Narāyan and his defeat.

هرگاه بمسامع قدسي از روی اخبار زباني جاسوسان رسید که راجه رام نراین با فوج ادبار و سپاه بیشمار قدم جرأت از حد خویش فراتر نهاده مستعد کارزار و پیکار است - هرچند راهنموني بانقیاد و اطاعت حضور که موجب سعادت و فلاح آن مغرور بود فرمودند تاثیر نه بخشید - و گمرهي آن ادبار قرین از جادهٔ مستقیم عبودیت زیاده تر میگردید - لاجرم چون

آتش قهر قهرماني زبانه زد و رگ غیرت غضب سلطاني بحرکت آمد - تنبیه و تادیب آن کوته اندیش لازم همت والا نهمت پنداشتند - بنابر آن سران و سپهداران را یاد فرمودند و قبضهٔ شمشیر خاص که از برق آن عدو سوزي و از جوهرش فتح و فیروزي نمایان بود درمیان گذاشتند - و امیران عظام را بقسمهای غلاظ و شداد برای جهد و جهاد همه‌ها را یکدل و یکزبان فرمودند - تمام آنها بموجب ارشاد ولي‌نعمت بر حق معروض جناب اقدس نمودند - که تا روح در قالب جسماني است از بنده‌ها در جانفشاني قصوری بظهور نخواهد آمد * بنابرآن بست و یکم جمادي‌الثاني هنگام طلوع صبح اقبال که شام زوال اعدا بود - برای نواختن کوس جنگ فرمان قضا جریان در دادند - و بصف آرائي و نبرد آزمائي بدلیران عدو افگن و بهادران روئین تن حکم فرمودند - و بافراختن لوای رزم و ثبات پای جلادت و شجاعت بتاکید ارشاد نمودند - نهنگان بحر ذخار کارزار بر طبق حکم جهان مطاع توپخانه آتش زبانه را پیش برده سر گرم عدو سوزي و آتش افروزي گشتند - و به هراولی موکب نصرت اثر زبدهٔ فدویان جانباز دلیر خان بهادر و اصالت خان بهادر باعوان و انصار خود رایت ظفر آثار افراخته پیشتر روان گشت و قدوهٔ فدویان اخلاص منش کامگارخان بسرداري ایلتمش معین گردیده قدم جلادت پیشتر نهاد - و در جرانغار و برانغار ممتاز الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر و اکثری از جوانان بکار و مجاهدان عرصهٔ پیکار جا گرفته یمین و یسار را چون کوه کوه آهنین آراستند - چون قبل ازین رام نراین مقهور عبد الله خان حبشي را از رعب موکب اقبال بشتافتن خود برای آستان بوسي بارگاه آسمان جاه فرستاده دست طلب شفاعت بدامن عاطفت خسرو دین پناه زده بود میخواست که معذرت گناه آن روسیاه نماید و آن هرزه گوی حیله کوش بار دیگر

On the morning of 28th January 1761, war against Rāja Rām Narāyan is declared.

بتزویر و فریب پیش آید - و هم برین آئین غلام شاه که یکی از سرداران عمدهٔ اش بود نیز معرفت دلیر خان بهادر پیغام استلام (۱) آستانه دولت مخفي مینمود - خدیو موفق پاک دین بر فسونسازي آن ضلالت آئین آگاه گشته ارشاد فرمودند که ازین پیش هم آن حیله‌گر خود کام همین قسم بمعروض عرض استادگان حضور سپهر احترام رسانیده بود - بوجه احسن هرآینه ضمیر همایون ما بدولت منعکس است که کلام او از صدق و راستي فروغی ندارد - معروضش بدرجه پذیرائي نمیرسد - مگر دست بسته همین وقت اگر بشرف زمین بوس آستانه دولت آید قرین مشرف شود و استعفای جرایم پیشین نماید - بحر کرم و بخشایش خسروي بجوش آید و نامهٔ سیاه اعمالش شست و شو یابد - و غلام شاه اگر فی‌الواقع غلام شاه است حلقه بندگي حضور در گوش کند و جبین ارادت بر آستانهٔ دولت ساید تا در مهد امن و عافیت آسایش یابد - و هدف ناوک قضا نگردد - و الا پامال سم سمندان غازیان آنچنان خواهد گشت که نام و نشان خود نخواهد یافت * القصه چون التماس آن باطل اساس که بمکر و تزویر بود دروغ بیفروغ روشن گشت - و اثری ازان بظهور نیامد بل آمادهٔ جنگ آن باطل آهنگ گشته لوای عصیان بر افراخت - و به تمرد و هنگامه آرائي بصف کشي پرداخت و بارادهٔ کارزار آن نابکار با لشکر جرار سوار شده رخت ادبار بعرصه پیکار کشید - یک و نیم پاس روز بر آمده مقابلهٔ طرفین رو داد و تلاقي (۲) صفین اتفاق افتاد - نخست اخبار جنگ قراولی از قراولان شیر شکار به تیر و تفنگ بعرض اقدس رسید - رفته رفته چون آتش کارزار بلند گردید - شهنشاه دین پناه نظر بر عون ایزدي که نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیْب نصی است قاطع قرین نصرت و ظفر بر پیل کوه پیکر که برج فلک رفعت و اعتلاء گردون شکوه و عظمت

Ghulām Shāh raises the standard of revolt, and a fight takes place between his and the Royal army. Shāh ʻĀlam goes to the front.

---

(۱) In MS. استهلام

(۲) In MS. تلاقی[1]

و علا بود - بتوزک شایسته و آئین خجسته آهسته آهسته با جنود نصرت آمود و سپاه منصور که دیدهٔ روزگار کهن بآن آئین ندیده پیش آمدند *

نظم در تعریف فیل سواري خديو کوه وقار و بردباري

حبذا فیلی که خرطومش گهی[1] کین آوري
پای تا سر چین پیشاني بود چون آستین
عقل اول هیکلش را چون محیط خاک دید
آسمان اولین را گفت چرخ دویمین
دید هرکس آن سر و خرطوم را داند که هست
کوچهٔ راه از زمین تا گنبد چرخ برین
میشود قطب شمالي در نظرها نا پدید
در جنوب آهسته تو گر پا گذارد بر زمین
آنکه در هر جنبش خرطوم در روز مصاف
بر چراغ عمر اعدا میفشاند آستین

خدیو مانند آفتاب خاور که از فلک اخضر بر آید بر حوضه جا فرمودند - و ماه تابان چرخ چارمین را بر زمین جلوه‌گر نمودند * * نظم *

چو در حوضهٔ فیل جا کرد شاه — نمودار گردید از برج ماه
شهنشه به بالای فیلی غیور — نشان داد از موسی و کوه طور

نظم در بیان تعریف فوج و کثرت ان

A description of the Royal army in verse.

سپاهي دوش بر دوش ستاره — به پایان کرد گرد او نظاره
سپاهي از غبار ره فلک ساز — ز سامان تعین آن طرف باز
بتعدادش اگر پرداخت عارض — ز فرسودن زبان را باخت عارض
چو مژگانی که باشد اشک آلود — سر انگشت قلم را آبله بود

---

(۱) In MS. گهی

بزیــــر سایه بــــازي[1] یـــزدان ‌ ‌ چو رو در زلف گشته روز پنهـــان
اجل نشناخت کس را در غبارش ‌ ‌ نفسهـــا در شمـــاره از شمـــارش
هوا را ساخت تیره آنچنان گرد ‌ ‌ که برق از ره ندیدن پیش پا خورد
ز بس از کثـــرت تنگیي جا بود ‌ ‌ معلـــق زن نظر بین السمـــا بود
صف محشر فلک را رفت از یاد ‌ ‌ اتاقـــه از سر مـــاه نو افتـــاد
ره خانه غلـــط کردی نظـــرها ‌ ‌ پس سر بود پیش چشم پیـــدا
نموده بسکه خود را گم دران کرد ‌ ‌ قیـــامت بهر خود فریاد میکـــرد
نمـــایان از علـــم تا مه ز ماهي ‌ ‌ سبـــق برده ز حشـــر از لاتناهي

از طرف غنیم لئیم شلک عظیم از بان و بندوق شروع گشته کار کشش و کوشش بشمشیر و خنجر کشید - و اکثری ازان ادبار آثار تهور و جلادت آشکار ساخته بر هراول نصرت شعار تاختند - و شورش بسیار آن جهنمیان انداختند * کامگار خان بهادر با دلاوران نصرت نشان و دلیر خان با جنگ آوران جانفشان مصدر ترددات بی پایان گشته گوی شجاعت از سام و دستان ربودند - و چنگ بحبل المتین توکل زده از اقبال بی زوال خسرو دریا چون کوه جنبش ننمودند - هرچند گروه ادبار نصیب کفار فجار بطمطراق بسیار و کثرت بیشمار مانند برق و باد شتابان گشته و مانند سیل خروشان میرسیدند - لیکن لمعان آتش عدو سوز تیغ مجاهدان خونخوار کار مهر تابان مینمود - اگرچه آنقوم بدکردار معاندان ناهنجار از پای ثبات و استقرار نهال کارزار با رگ و ریشهٔ عداوت مي نشانیدند - اما باد صرصر حمله مبارزان اسلام از بیخ و بن میکند - و برق نیزه‌های دلاوران خرمن جان و تن آن خسان میسوخت - در عین زد و گیر سفیر تیر پیغام اجل بگوش برنا و پیر میرساند - و قاصد گلولهٔ بندوق خط آزادي از قید حیات بهر کسی میداد و توپ اژدر خروش بدم آتشین دیگ خون معاندین از

Kāmgār Khān and Dilīr Khān are appointed generals to conduct the battle.

---

[1] باري

آتش عدم بجوش مي آرد * * نظم *

A description of the fight and the battle-field in verse.

شده خسرو مقابل با چنان فوج — ز هر آهن زد دگر موج
علمهای کشیده قد سحرگاه — کشیده زلف بر رخساره از آه
فگنده مهچهٔ زر سایه بر خاک — بریده رنگ خور از چهره سیاک[1]
بهر سو تاخت مرکب داد بیداد — قیامت را قیامت رفت از یاد
بچشمش جان ببردن بود بازي — اجل میشد خجل در رزم سازي
زرفتن آفتاب از بس که استاد — نکرده از روز رستاخیز کس یاد
ترنگي از کمان در گوش آمد — که از خود رفتگان را هوش آمد
زماد تیر شد تیر آتش کین[2] — ز آب تیغ گشت آئینه رنگین
چکاچاک دم شمشیر خونبار — چکاوک را بدل افشرد منقار
ز تاب و تف که در آن رزمگه بود — چو آتش دید مو نبض[3] نگه بود
بخود از یکه سر مرد دلاور — همائی داشت بر سر سایه گستر
بمیدان بود هر مرکب سبکخیز — که نبود باد را حاجت بمهمیز
صهیل مرکبان برق رفتار — بر آورد آتش از خارا گل از خار
دماغی ساز کرد از شیشه اش مرگ — ز باد دامن خود ریخت این برگ
شدند آن جنگجویان بسکه سرکش — ز نعل بادپایان جست آتش
فگند از بس جنیبت نعل زرین — زمین شد آسمان از ماه و پروین
ابر تیغ بارید آنقدر خون — که روی خاک میدان شد شفق گون
ز هر برگستوان خون سرشته — نظر در نرگستان لاله گشته
دمی که همنفس با خون دل شد — سنانی از سنان بوسي خجل شد
ز نیزه شد نیستان عرصهٔ کین — در آمد در غریفش شیر نرین
ز بس باریده ابر تیغ هرسو — ازان برداشت نم پیوسته ابرو

---

(۱) پریده رنگ خور از چهرهٔ پاک (۲) ز باد تیر شد تیز آتش کین (۳) دیده مونقش

زده بوسه بسر از پس سنانی | توان خواند از جبین راز نهانی
فگندی گر سر شمشیر بر خاک | سنان برداشتش از پای بیباک
مگر سوزن زدن از عیسی آموخت | که نوک نیزه چشم آسمان دوخت
نظر بر مرگ مردم تا نهاده | علمها گیسوی پرچم کشاده
ز بس سر تیغ کین افگند برپا | به پشت خاک روشن شد ثریا
سر آن سروران بر خاک غلطان | شده هر تار جاده سلک مرجان
ز شادي مرگ گشتن تا به‌آغوش | حمایلهای زخم افتاده بر دوش
کشیده نای ترکي ناله از نا | بمرگ پیر و برنا داشت غوغا
بمرگ بس اکابر بر کف خاک | گریبان تا بدامن همچو گل چاک
زره مر تیر را پیکان بود دل | ازان پای زره پوشست در گل
نشاند از بسکه زهر چشم سوفار | بمردم تلخکامي را فند کار
شده از جوی خون صحرا گلستان | گرفته دود دل راه شبستان
ز خون گردیده کوه و دشت گلرنگ | سر رادانه شد سبز از نه[1] سنگ
بهر ذرات ریگ از سایهٔ خون | ایاغ آفتاب از باده واژون
ز باد تیر ترک از سر بس افتاد | ز وقت بر گریزان یاد میداد
بقلب فوج خسرو بود بر پیل | چو خورشید درخشان در دل نیل

بالجمله بعد آویزش بسیار و گیر و دار بیشمار که با شور بختان کارزار از شمشیر خونخوار گذشته کار بدست و گریبان رسید دلیر خان بهادر قدم دلیري در عرصهٔ پیکار استوار داشته نقد جان نثار ساخته بغازهٔ شهادت چهرهٔ سعادت آراست و اصالت خان برادرش گلهای زخمها برداشت و نیز شربت شهادت چشید * مقارن اینحال اختلال کمال باحوال هراول معسکر اقبال راه یافت - کامگار خان بهادر چپقلشهای شیرانه و آویزشهای مردانه نموده روی همت از جنگاه نتافت - و به‌جگرداري و دلاوري چون شیر شرزه

Dilīr Khān and his brother Asālat Khān are killed in the battle. Kamgār Khān conducts the fight with bravery.

---

(۱) شرر را دانه شد سبز از ته سنگ or ته

که در رمهٔ گوسفند افتد - داد مردمی و مردانگی داد * درین اثنا فوج آن
کافر نعمتان خیره شده از توپخانه والا درگذشتند - و قدم جرأت پیش نهاده
تا بفوج قول همایون درپیوستند - شهنشاه گردون لوا بر فیل کوه تمثال
آویزشهای اعدا ملاحظه میفرمودند - هرگاه بچشم دوربین معاینه نمودند که
فوج بدکیش پای از حد خویش بیرون نهاده اند از جوهر شهامت و پر دلی
و گوهر شجاعت ذاتي عنان عزیمت جلوریز پیشتر فرموده بکومک
رستمان جان سپار و هزبران بیشهٔ کارزار متوجه شدند - و به نیروی همت
بلند باعانت سپاه فیروزمند آنقوم اشرار را از جرأتی که میذمودند
باز داشتند * در عین هنگامه هیجا و کارزار هوش ربا فیل مستی یله شده
زنجیر گسسته بر فوج ظفر موج سیلاب وار دمان و خروشان رسید - و پیابان
دست ضبط خود هرچند بروی دراز میکرد کوتاه میدید - چون از صدمهٔ آن
اعضای مردم درهم شکستند - و از بیم آن افواج فیروزي قالبهای خود را
از جان تهي ساختند - از تلاش کارزار باز ماندند - بسیاري پامال از ضرب آن
دیو بی زنجیر گشتند - و اکثر مغلوب دشت[1] و هراس او شده حواس
خودها باختند - آن سیه مست بادهٔ کین عرصهٔ خالي یافته بسوی فیل
کوه شکوه سواري خاصه که چون آسمان بر زمین قایم بود حمله آورد و هردو
پیلان بکشتي باهم آویختند - و دود از دودمان چرخ کبود بر آوردند -
عاقل خان ناظر که در خواصی جناب گیهان خدیو جا داشت و با وصف
خوردن گوی تفنگ پای استقلال و استقامت محکم داشت از صدمهٔ آن
فیل مست از پا افتاد و پیک اجل را لبیک گفت - و محراب خان
و لطف الله خان و عظمت الله خان و ولي الله خان و هاشم علي خان
و میر مقیم درین دار و گیر جان نثار گشتند * از وقوع این سانحه تفرقه وفتور

ʿĀqil Khān, Mihrāb Khān and several others are trampled to death by a mad elephant; the army is dispersed; the king kills the mad elephant and rallies his scattered force and gains a victory.

---

(۱) دهشت

عظیم بعساکر منصور راه یافت و جمعی که بهره از جوهر شجاعت و پاس فدویت و اخلاص نداشتند از معرکه رو گردان شده راه فرار اختیار نمودند * چون سلک جمعیت فوج قول از هم گسیخت - و آن پیل با پیل خاصه بادشاه محفوظ بحفظ الله آویخت و خرطوم شوم که شب سیاه آشوب و بلا بود بلند ساخته خواست که از برج حوضه آفتاب سپهر عروج را بیجان کند - از آنجا که حفظ حافظ حقیقي شامل حال آن خسرو نیکو خصال است در عین همین حالت دست رستمانه کشاده و دست توکل بدامن افضال ایزد متعال زده خنجر دشمن کش بر خرطوم آن موذي چنان زدند که نگونسار از ضرب آن برگشته راه فرار پیش گرفت و فیل خاصه سواري خسرو رستم دل که از زور آن تنومند از پا افتاده بود رهائي یافته سر بفلک کشید * خدیو موابد چست و چالاک از پشت فیل خاصه جسته تیر زه گیر از کمان قضا و قدر چنان بر فرق آن پیل سرکش زدند که تا سوفار غرق شد - مجاهدان شهامت پرور و مبارزان بسالت اثر و جنگ آزمایان شجاعت از دیدن ضرب خنجر کوه شگاف که بقوت دست جهان داور بتائید ایزد برتر کارگر افتاد باز مستعد و آماده پیکار شدند - و از نیروی بادشاهي و ورود فضل ایزد قوي دل گشته حمله‌آور شدند - نوک پیکان فرسا از سنگ خارا در گذشت - و آب شمشیر حیات سر آن نگونساران را بباد فنا داد آخرکار جهاندار شیر شکار از شعلهٔ سنان کشت زار مخالفان ادبار شعار را سوخته آفتاب کردار تیغ کشیده مانند بنات النعش متفرق ساختند و از صولت بادشاهانه علم غلبه و استیلا درمعرکهٔ هیجا افراختند *

* نظـــم *

چنان افواج دشمـــن را ز جا برد — که گوئي مشت برگ گل هوا برد

هراس از بس بفوج دشمنان بود — صدای پای هر یک الامان بود

درین اثنای نیک اقبال مژدهٔ فتح و ظفر بگوش بندگان جهان رسانید و کلید دولت نصرت خداداد بدست دولت خواهان رسوخ نهاد - داغ[1] غنچهٔ دل هواخواهان از نسایم فتح و فیروزي گل گل شگفت و نهال دولت و اقبال از باد بهار عنایت ازلي بالیده بلبل بال مسرت کشوده ترانه خوشدلي گفت - طنطنه شادیانه بر پشت پیلان کوه و آوازهٔ نقاره بر اسپان برق جولان در گنبد گردان پیچید و صفیر کرنا و نفیر تا بعرش برین رسید - بالجمله فتوحات غیبي و تائیدات لاریبي شامل حال اولیای دولت آبد اشتمال گردید که با وصف وهن و چشم زخم عظیم کریم کارساز در چنین فتح باز کرد که عنوان دفتر کشور ستاني و ظفر نامجات باستاني همیشه خواهد بود - و یادگار روزگار خواهد ماند * رام نراین مقهور از بیم سطوت موکب منصور خائف و هراسان گشته هزیمت را غنیمت دانسته نقد حیات مستعار از معرکه نبرد و پیکار با صد هزار ادبار و عار بیرون برد و اسباب تجمل و جاه آن حال تباه تاراج افواج بحر امواج گشته برباد رفت * از آنجا که نیت خیر طویت این برگزیدهٔ درگاه صمدیت منبع حسنات و منبع ترحم است بمقتضای آن تعاقب لشکر گریخته را که خاک مذلت بر سر بیخته جانهای خود بسلامت مي بردند منع فرمودند - و از قتل عام آن گروه ناکام در گذشتند * رحم خان که سردار کلان آن خیل ادبار نشان بود برهبري طالع الامان گویان دست زنهار خواهي بدامان بادشاهي زد - و غلام شاه و مرلیدهر و رتن راو داروغهٔ توپخانهٔ مقهور گرفتار سر پنجهٔ اولیای دولت گشته دستگیر و اسیر ببارگاه فلک نظیر آوردند - و از توپخانهٔ آن ادبار نصیب چهل و دو ضرب توپ خرد و کلان بضبط ملازمان دارا دربان آمده داخل جنسي سرکار والا گشت * شهنشاه دین پناه بعد

---

(۱) In MS. داد

حصول این فتح عظیم شادیانه نوازان وقت شام از جنگ‌گاه معاودت فرموده داخل خیام دولت و احتشام گشته جبین نیاز بسجدهٔ عبودیت در جناب واهب العطیت سودند - و شکر و سپاس بیقیاس ادا فرمودند - امرایان عظام و بندگان عقیدت فرجام آداب تهنیت فتح و نذور و پیشکش گذرانیدند * بست و دویم ماه مسطور ازان مقام بطرف باغ نرایین مقهور منزل آرای اقبال گردیدند - و بهرام جنگ را که گرد ملال بر دامن خاطر او نشسته بود از ابر افضال خسرو دریا نوال بوساطت مدار الدوله بهادر شست و شو یافت - و کامگار خان بهادر که کشیدهٔ خاطر بسبب سوال و جواب رحم خان و غلام شاه بمعرفت دیگران گشته بود از عنایت خسروانی بعطیه سر پیچ جواهر سربلند شده سر عزت باوج گردون افراخت - و از کمال عاطفت و رافت که سرشت و جبلت همایونست غلام شاه و رحم خان را بعطای خلعت نواخته از جان امان دادند - و پیش کامگار خان بنابر پاس(۱) خاطرش فرستادند - و قبایل محراب خان که اسیر پنجهٔ تقدیر گشته بود و کسان اله داد خان دستگیر ساخته آورده بودند فرمان آسمان مطاع عز اصدار یافت که از قید رها سازند - و بعرض و ناموس کسی دست انداز نشوند * زهی شهنشاه عدالت پرور و خسرو ترحم گستر که خشمش با عفو دمساز و غضبش را لطف انباز - بل برای دشمنان در احسانش باز و صلای عفو جرایم بلند آواز - کریم کارساز درگاه این دارای دانای راز دلها آگاه را سجده‌گاه مقبلان و ذات قدسی این سزاوار تاج و تخت سلطنت مظهر اقبال و جاه و حشمت تا دور قیامت همیشه و پاینده داراد * بست و پنجم از تفضلات خسروانی و عاطفت و قدردانی پسر ذوالفقار الدوله بهادر بخدمت فوجداری شاه آباد ممتاز فرمودند - و سلیمان خان را بمنصب چار هزاری و خطاب پدرش سرفراز نمودند *

Ghulām Shāh and Rahmān Khān are pardoned and robes of honour bestowed on them. The kinsmen and followers of Mihrāb Khān and others are set free.

The son of Zulfaqāru'd Dawla is appointed *faujdār* of Shāhābād.

(۱) رعایت

بست و ششم رایات عالیات بر پل فتوحه نصب کردند * بست و هفتم میر سلیمان خان برادر میر مقیم خان بعنایت جامهٔ ملبوس خاص و بالا بند سر بلندگشت - و لطف علي خان بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب "صواب اندیشخان" کامیاب گردید - و پسر اصالت خان بعطای خلعت چهار پارچه سرمایه دولت ابدي اندوخت * چون رام نراین مقهور از بیم مهابت موکب منصور فرار نمود - مرتبه دویم از راه غرور لوای جهالت و بغاوت افراخت و بچرب زباني از سخنان فریب و ریب دام تزویر گسترده بدفع الوقت مي پرداخت و انتظار کومک و رسیدن میرن ناهنجار آن شقاوت آثار برده باستظهار حصار کوه کردار بمحاربه و پیکار مستعد آن نابکار میماند - و افسون بازي گري و شعبده بازي بروی بعضی پست فطرتان حق ناشناس میخواند - تا آنکه بحوصله‌گان باطل کوش که عقل و هوش در سر بمغز نداشتند باز بشفاعت گري برخاستند - و بلابه اش مفتون گشته از وصل شاهد مقصود روی تافتند - حتی که کار محاصره بدرازي کشید و خبر آمد آمد میرن مقهور بمسامع علیه حضرت جهانباني رسید هرگاه آن کج نهاد شورش بغي و عناد برپا ساخته بکومک رام نراین خانه برباد پرداخت - و بارادهٔ فتنه انگیزي اسباب استیصال خود آن مدبر برگشته اقبال جمع نموده در فکر بیخ کني نهال دولت خویش آن ناصواب اندیش افتاده از تیه رائي و بیباکي آن راندهٔ درگاه الهي بعزم رای مقابله عساکر گردون مآثر بکوچهای متواتر لوای نکبت بر افراخت و میخواست که گرداگرد دیار عظیم آباد رخت اقامت کشد و فرودگاه خود سازد و باعث پشت گرمي بدمآلان آن بد نهاد شود - بنابر مصلحت دید رای صواب نمای جهاندار مالک رقاب دست استیلا ازان حصار کشیده بمدافعت اعدا همت والا نهمت گماشتند - هنوز

Shāh ʻĀlam halts at Fatūha bridge, 2nd February 1761. Confers honours to his officers.

Mīran joins Rām Narāyan and helps him in continuing the fight.

تیغ خون آشام غازیان اسلام از خون اعدای بد فرجام رنگین بود و سپاه بهرام انتقام که دریں زد و خورد کوفتها و رنج و تعب کشیده نمي‌آسود - و جراحات مجروحان بالتیام رو ناورده که این کارزار روی نمود * سلخ ماه جمادي الثاني حضرت ظل سبحاني بتائید یزداني عزیمت پیشتر فرموده سایهٔ عز و جاه بمنزل افگندند * سیوم رجب المرجب حسین بیگ برسم سفارت از پیش رام نراین رسیده ناصیه سای کعبهٔ جاه و جلال گشت - و بعرض استادهای بارگاه آسمان جاه رسانید که شاه دراني خطبه و سکه این دولت خدا داد در دارالخلافه شاهجهان‌آباد جاري ساخته و رنگ شکستهٔ زر و سیم را درستي از رواج نام نامي داده * کاظم بیگ که بزیور دانش آراسته و پیرایهٔ صواب اندیشي پیراسته بود از حضور برفتن پیش میرن مقهور معین گشت - تا به نصیحت های ارجمند و مواعظ سعادت پیوند پنبه از گوش آن باطل کوش بر آورده آن کجرو را رهنموني بطریق قدیم عبودیت و جادهٔ مستقیم فدویت نماید و زنگ خیالات از آئینهٔ ضمیر آن زداید * هرگاه نامبرده از حضور پرنور مرخص شده بلشکر نکبت اثرش رسید و ملاقي گردید - ارشادات حضور اقدس که هریک جواهر آبدار نصایح و مواعظ سعادت جاوداني او بود آویزهٔ گوش آن بیهوش ساخت - از نشهٔ بادهٔ غرور و استکبار آن لایعقل مردم آزار همت بر خون خوردن آن بیگناه گماشت - آن رو سیاه خونخوار آن مظلوم مرحوم را علف تیغ آبدار نموده سرمایهٔ عذاب سرمدي اندوخت و همراهانش را از غایت بیدانشي و مسلمان کشي مثله نموده سر داد و توشهٔ عقوبت جهنم آن بدنهاد ابد الاباد برای خود نهاد * ازین حرکت ناپسندیده و نالایق آتش غضب بادشاهانه زبانه زد و فرمان قهرمان جلال بنفاذ یافت که هزبران دشمن شکن و سران عدو افگن و دلیران پیل تن و شیران شمشیر زن تیغ انتقام از نیام بر آورده و چنگال عدو مال بخون بدسگال فرو برده

Shāh ʻĀlam deputes Kāẓim Beg to induce Mīran to give up hostilities. Mīran kills Kāẓim Beg. The king appoints Kāmgār Khān to wage war against him.

بازوی دلیري کشایند - نهنگان بحر وغا فوج فوج مانند موج دریا برخاستند
و پلنگان کوه هیجا سیلاب آسا از جا جنبیده صفها آراستند - مبارزان شهامت
نشان و دلاوران کوه توان روی بعرصهٔ میدان نهادند - و آواز هَلْ مِنْ مُبَارِز
آویزهٔ گوش گنبد گردون نمودند - هراولي موکب نصرت شعار برایت
اقتدار کامگار خان بهادر بهادر جنگ شرف استقرار یافت - خان بسالت
نشان بمقتضای مصلحت دور بیني از راه کسر نفس بعرض رسانید که
این بندهٔ جان نثار لیاقت این کار و طاقت این بار ندارد - و بعد پیش
قدمي این فدوي جان سپار در حرب و پیکار اگر خدا نخواسته چشم
زخمي بهراول ظفر شعار روی آرد کسی را نمي پندارد که سد راه گردد -
و این عقیدت آثار بود که در جنگ اول بعد هزیمت خوردن بعضی
پست فطرتان بد فرجام و شهادت دلیر خان و اصالت خان تیغ انتقام از
نیام کشیده بکومک سپاه نصرت پناه پرداخت - و با رام نراین مقهور کارزار
رستمانه ساخت - چنانچه از دست این غلام آن تیره انجام چند زخم کاري
برداشت - چون فیل سواري این عاصي عبودیت نشان قریب آن پیل
اژدهای دمان گشت و رد و بدل‌های حربهای شیرانه و حمله‌های دلیرانه
با من و دشمن آنقدر پیوست که دو دریای لشکر را از معاینهٔ معامله نه
این را ظفر و نه او را خطر عنان ضبط خود از دست هر کسی رفت -
محض نیروی پنجهٔ اقبال عدو مال و مانند افضال ایزد متعال بود که
کمر اعدای بد سگال درهم‌شکست و آن بد مآل رو گردان گشته گرفتار عذاب
و نکال گشت - و تا حال زخمهای تیغ خون فشان که رو به اندمال نیاورده
احوال این عقیدت اشتمال را الم آن زخمها دگرگون میدارد - بیشتر هرچه
فرمان رود بندگان را رو تافتن چه مجال *

* شعر *

بهر نیک و بد جان نثاري کنم بدین گفته‌ها استواري کنم

Dilīr Khān and Asalat Khān also join Kāmgar Khān in the expedition against Rām Narāyan.

بالجمله بعضی ابنای روزگار عرض آنرا حمل بر خود داریش دانسته
بخلاف حصول مأمولش کوشیدند * بهرحال خان فدویت نشان مطابق
فرمان جهانبان رخش فتوت و جلادت بمیدان شهامت و بسالت تاخت -
و بعادت معهود سوارهٔ فیل کوه پیکری که غرق آهن بود آن روئین تن
همت بدفع اعدا گماشت - و با جمعی از ثابت قدمان معرکهٔ رزم که انیس
و همدم بزم او بودند علم فتح و فیروزي افراشت و در جرانغار و برانغار
موکب اقبال ممتاز الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر پای استقامت و استقلال
افشرده بار یافتند - و در یمین و یسار بعضی سرداران عمدهٔ روزگار و جوانان
بکار جا یافته صف میمنه و میسره چون آهنین حصار آراستند * چهارم

The battle takes place on 10th February 1761 between Mīran and the royal army.

رجب المرجب شهنشاه عدو بند کشور کشا سمند جرأت بجولانگاه نبرد گرم
عنان ساختند و فرمان دادند - که توپخانه برق نشانه پیشتر برده سر گرم
خرمن سوزي بخت دشمن نمایند - ازان سو میرن نابکار نیز آمادهٔ حرب
و پیکار گشته به ترتیب افواج پرداخت - و با سپاه بی پایان و لشکر گران
و فیلان سیاه بخت که اسلحه و ادوات حرب بر خرطوم شوم آنها تعبیه
کرده بودند مع پلٹن‌های فرنگیان روان گشته بمقابله آمد - از جانبین کار
کشش و کوشش بالا گرفت و شور کوس روئینه طاس در قصر نیلي [1] رواق
هراس انداخته از نه طاق افلاک در گذشت - آواز کرنا گوش پیر و برنا
کر ساخته بنفخ صور محشر همصفیر [2] گشت * * نظم *

شد آن روز در عرصهٔ شور و شر ... ز بانگ دهل گوش افلاک کر
دهل زن ز بس بر دهل چوب زد ... بهر زخمه راه صد آشوب زد
بلند از گلوی فنا شد صفیر ... بقا کرد نصرت ز بانگ نفیر

[1] In MS. نیکي

[2] In MS. همصفر

بر آورد فریاد از دست هم — نفیر غم و کرّنای الم
بکین رایت مهر چون بر فراخت — سحر کوس شور قیامت نواخت
علم کرده در عرصه پا استوار — بتعظیم برخاست هر سو غبار
نفس گشت بر آتش کینه باد — نقیب اجل پا بمیدان نهاد
کشیدند از سوز در قلب گاه — دلیران آتش نفس بس که آه
سیه گشت از دود روی سپاه — بچشم زره سرمه شد خاک راه
اجل را اجل آمد از بس که پیش — اجل گریه میکرد بر حال خویش
بشمشیر اگر قطع می شد امید — سنان بهر خیاطیش می رسید
ز غریدن شرزه شیر نبرد — سر شور و شر آمد آنجا بدرد
ز غوغای شمشیر در گیر و دار — سر از تن تن از سر نمودی فرار
سنان را ز اخلاص مذکور کرد — ز دوش یلان بار سر دور کرد
زبانش چنان فتنه برداشت سر — که شد خفتگان لحد را خبر
ز بس عرصه گردید در جنگ تنگ — ز پرواز افتاده بر چهره رنگ
ز سر چون گذشت آب تیغ جفا — بدریای خون کرد پیکر شنا
دل پوچگر بود هم چون حباب — نظر بند در موجهٔ اضطراب
ز بس رنگ از چهره پرواز کرد — هوا راه سیر چمن باز کرد
شود گرز با سر چو صدمه فروش — فتد پنبهٔ مغز بیرون ز گوش
اگر تیر را زخم بوسد دهان — شود سرخ لبهای سوفار زان
زکین بود در عرصه طوفان زیاد — نیاورد کس شور دریا بیاد
ز بس گرز بر نیک و بد یافت دست — سر سر بلندیست چون سایه پست
زگرما مبادا شود جان تلف — دمد باد زن گوش فیلان بکف
زد آنکس که در خانهٔ زین قدم — ندارد ز تاراج هم چشم غم
ز تیر کماندار شمشیر زن — مشبک چو آماج گردید تن

وزید آنقدر باد شمشیر و تیر — کز آب و هوا برد دلها گریز[1]

بجان دادن از بس که گردید شاد — ز شیرین نیاورد فرهاد یاد

دران عرصه از زهر چشم یلان — شده تلخ در کامها شهد جان

فگندند در عرصه طرح نبرد — بمنصوبه از هم ربودند نرد

بساط ستم کینه گسترده بود — ز شطرنج گوی سکون برده بود

بر آورد سر ز آتش کینه دود — جهان تیره در چشم مردم نمود

بهر جا که دستی کسی میرسید — چو مقراض رخت فنا می برید

ربودند چون گو دران رستخیز — یلان سر بچوگان شمشیر تیز

زبس تنگ شد عرصهٔ کارزار — نمي‌جست از سنگ و آهن شرار

القصه محمد کامگار خان بهادر با سپاه بهرام انتقام گام جرات پیشتر گذاشته از توپخانه مقاهیر دلیرانه بگذشت - و اکثری را از مخاذیل طعمه شمشیر تیز نموده ستیز رستمانه نمود - حتی که از پیشدستي خان رستم دل تزلزل در ارکان ثبات میرن نامنجار راه یافت - و پس‌پا گشته میخواست که روی از کارزار تافته فرار اختیار نماید - لیکن مردم هندوستان زا که همراهیش بودند شورش افزای رگ جاهلیتش شده رفتن از جنگ گاه ندادند - و بعضی از آنها پیاده شده آمادهٔ جنگ شدند * درین اثنا پلتن فرنگیان

Mīran is helped by the European artillery.

نابکار که به ادوات توپخانهٔ آتش بار و آلات حرب و پیکار مستعد استاده بودند - بکومک آن قوم رجیم پرداخته از چار سو هجوم آوردند - و شلک عظیم از طرف غنیم لئیم نمودند - که هوا از ابر دود تیره شد و چشم خود خیره گشت - اکثری را ازین حادثهٔ قیامت اثر و دو راههٔ پر خوف و خطر آب هلاک از سر گذشت و سفینهٔ حیات بسیاري بگرداب ممات افتاد و تگرگ باران گلوله فرصت نفس زدن نداد * خان بسالت نشان

---

[1] In MS, گزیر

دلیران نبرد را دلدهي داده پای بدامن استقامت و استقلال پیچیده مانند کوه بستوه نیامد و از جا نجنبید و باتم مراتب سپاهگري و جانفشاني کوشید - بل نقد حیات مستعار را نثار ساختن باعث بقاء جاوداني انگاشته و سرمایهٔ عمر ثاني پنداشته آن شیر دل از خصم روبه صفت سراپا حیل نمي اندیشید - مردانه وار آن سپه سالار دل بر هلاک نهاده از هفت زخم تیر چهرهٔ شجاعت هر هفت کرده(۱) غازهٔ تازه بست - لیکن بیمن عنایت خسرواني از آفت جاني مصون و محفوظ مانده ازان دریای طوفان خیز اجل کشتي حیات بساحل نجات آن رستم دل کشید - و ذو الفقار جنگ بهادر و مدار الدوله بهادر کارزار رستمانه نموده بسبقت کار فرموده تا باردوی میرن شقاوت جوی تاخته آوازهٔ نهب و غارت انداخته بر گردیدند - عجب هنگامه عبرت افزای زود گیر و مردم ربای در چشم زدن صورت بست که ترک فلک مشاهده نکرده بود *

* نظم *

زد و برد غریبی بود در پیش / که تیر از تیر و تیغ از تیغ شد ریش

ز نخل عمر بریدن(۲) بصحرا / چو اره تیغ را دندانه پیدا

ز حیرت کرده خالي خانه دیدار / روان شد خون خشک از چشم سوفار

شباشب از کمانها تیر جسته / مژه در دیدهٔ مردم شکسته

بششدر کرد جا درجای گذران / ز کار افتاده پنج و شش شماران

بحکم تیغ خون جاري بهر سوی / ز وادي تا بوادي جوی در جوی

بهر حلقه کمندی تافته خام / هزاران پخته را افگنده در دام

گرفتاري گرفتار طلب بود / کند شاید کمند از بند پدرود

دران میدان بعزم صید اقبال / بر آورده جناح هر دو صف بال

سپاه ساقه هم جنگ خروشان / شده شیرین تر از ساق عروسان

(۱) هر هفت کرده = تمام زینت

(۲) در اصل نسخه "تریدن"

کمین‌گه جام زن از موج لبریز   سیه چون نشه تند و همچو می تیز

القصه دو دریای زخار لشکر از موج خونخوار تیغ آبدار بستوه آمد - و تا تمام روز آتش افروز کارزار بودند - و از آستین کین ساعد رستمي بر آورده دست جلادت مي کشودند و حمله‌های شیرانه مي‌نمودند * * نظم *

دو لشکر تیغ زن چون موج باهم   زند تا بخت بیدار ظفر دم
نفس در سینه آسایش ندانست   بدل امید گنجایش ندانست
بسر بردند کوشش در همه روز   نگردیدند برهم هیچ فیروز

هرگاه شیر گردون خون شفق ریخته نافهٔ آهوی شب مشکبو ساخت - وقت شام شهنشاه سعادت فرجام مع کامگار خان و ذوالفقار جنگ و دیگر بنده‌های خاص و عام معاودت فرموده نزدیکي قصبه شب بسر بردند - از وقوع این حال اختلال کمال و فتور موفور بموکب جاه و جلال راه یافت بل اکثر مردم لشکر فیروزي اثر متفرق شدند - و اشخاصیکه بهره از جوهر رسوخ بندگي نداشتند قدم آنها از جادهٔ فدویت لغزیده روی از رفاقت رکاب گردون انتساب تافتند - و بوسوسهٔ نفساني و راهزني غول شیطاني راه بوادي ادبار پیموده عار فرار اختیار کردند - لاکن مجاهدان ظفر پیوند و مبارزان عقیدتمند که گوهر وجود رسوخیت آمود شان آبدار از انقیاد واعتقاد بود پای ثبات و استقرار مستحکم داشته رفاقت چنین وقت سعادت انگاشته باهم عقد عهد و پیمان مؤکد بستند که انشاء الله تعالی در اندک ایام که کمتر عرصهٔ آن یازده روز است خار وجود میرن تیره انجام از شوره زار هستیش برکنده کارش تمام مي نمایم بلی * * بیت *

ازین رفتن و آمدن عار نیست   که بی جزر و مد بحر زخار نیست

درین اثنا خبر زخمي شدن میرن مقهور مشهور گردید رای عالم آرای چنین اقتضا فرمود که بالفعل از محاصره قلعه عنان تافته و مقابله موقوف

Miran gets wounded.

داشته از راه بهار که از خار وجود آن ناپاک پاک است روی توجه باید
آورد - و از طرف عقبه‌های دشوار گذار عازم دیار مرشدآباد باید شد - چرا که
جعفر علي خان پدر میرن ناهنجار همانجا است بطریق یلغر رسیده تزلزل
در ارکان آن ناحیه باید انداخت تا اعدا را ازین حرکت کمر قوت شکسته
گردد - و درین ضمن درستي فوج ظفر موج بآئین شایسته و عنوان بایسته
بظهور پیوندد - و راجه‌های آن نواح و مرهته‌ها مثل شوبهت وغیره که سردار
ذوالاقتدار اند بزمین بوس دولت ابد قرین کامیاب گشته حلقهٔ بندگي
در گوش عقیدت خود کنند * چنانچه بر طبق ارادهٔ جهانباني سراپردهٔ
دولت و کامراني بآن ضلع برپا گشت - و بکوچهای متواتر یازدهم
رجب المرجب حوالي بهار از رایات نصرت شعار فیض بار گردید - چون
روز جمعه بود نماز آن روز ادا فرموده جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز سوده
داخل خیمه مبارک شدند * سیزدهم متصل شیخپوره بعز و احترام مقام
فرمودند * چهاردهم بلند خان را بخدمت بخشیگري چهارم و نظر علي را
بمنصب سه هزاري پایه بلند بخشیدند * پانزدهم از مقام شیخپوره متصل
سلیم پور مضرب خیام دولت قیام گشت * هفدهم کرامت علي را بعطای
خلعت چهار پارچه مورد عاطفت و مهرباني ساخته از لباس کدورت
حضرت ظل سبحاني بر آوردند * هژدهم رایات عالیات پیشتر نصب گشت -
عرضي شجاع الدوله بهادر از نظر کرامت اثر گذشت * بست و دویم
در گهاتي کوه وقت شام سرا پردهٔ ابهت و احتشام سر اوج بمهر و ماه زد *
بست و سوم متصل موضع جکائي کنجن سنگه بعطای خلعت مباهي
شد * بست و هفتم منیر الدوله بهادر بعطای شال ملبوس خاص خوشحال
گشته سر افتخار باوج اقبال بر آورد * غرهٔ شعبان المعظم سرادق عز و اجلال
بطرف اسراوه زدند - بعد یک مقام ازان مقام نهضت رایات عالیات پیشتر

The king prepares to advance towards Murshidabād to surprise Ja'far 'Alī Khān, father of Mīran.

The king reaches Shaikhpūra on 19th February 1761.

گردید - و متصل جمکاوه میرزا راجه رام ناتهه از کوفت زخم صحت یافته
ناصیهٔ سامی کعبهٔ درگاه خواقین پناه گردید * رمضانی حجام که باهتمام تمام
بمعالجه اش پرداخته بود - مورد مهربانی خسروانی گشته بخلعت فاخره
و زری شرف اندوز کامرانی گشت * شیو رام پندت وکیل راجه آن کوه سپهر
شکوه جبین نیاز بسدهٔ اقبال سوده دو اشرفی بصیغهٔ نذر گذرانیده از
سعادت آستان بوس سر عز و احترام بلند ساخت * یازدهم سرا پردهٔ عز و جاه

The Emperor halts at Balyā on 14th March, 1761. Zulfaqār Khān submits a petition on behalf of the Raja of Bishanpūr with *nazrāna*. Ja'far 'Alī Khān, Nazim of Bengal, also sends a petition through Rahmatu'l Lāh Beg.

بموضع بلیا برپا گردید و ذوالفقار جنگ خریطهٔ عرضداشت راجهٔ بشن پور
معه نذر مرسله اش بحضور پرنور گذرانیده و بهرام جنگ دو انگشتری طلا
معه نگین یاقوت بی بها در پیشگاه درگاه سلاطین پناه بطور پیشکش آورد
بعز قبول آن نامور گردید دماغ جان بآستانه بوس اقدس کامیاب گشته
بخلعت مفاخرت مورد مکرمت گشت * عرضی جعفر علی خان ناظم
بنگاله مبنی بر قواعد رسوخ ظاهری و معرا از عقیدت باطنی معرفت
رحمت الله بیگ که از نزد راجهٔ بشن پور بسفارت آمده جبهه افروز بسجدهٔ
عتبه خلافت شده بود - معه نذور در حضور اشرف گذشت - چون پرتوی
از صدق نداشت دروغ بیفروغش بر خاطر صافی مظاهر جلوهگر گردید *
شانزدهم ازین مقام الویهٔ فیروزی پیشتر حرکت نمود - کرسی زرنگار میناکار
که باهتمام کارپردازان حضور پرنور حسن انجام یافته بود - بجلوس میمنت
مانوس بلند پایه گردید * بندهای آستانه دولت آداب تهنیت بتقدیم
رسانیده نذرها موافق مراتب و حوصلهٔ خود گذرانیدند * حسام الدین
بمنصب یکهزاری پانصد و خطاب خانی بر اسم سرمایهٔ دولت جاودانی از

On 19th March, 1761, Raja Damudar Singh and Shewbhat were

پیشگاه خلافت و جهانبانی اندوخت * راجه دمودر سنگه معه همراهیان
باریاب مجرا شده سی و یک اشرفی و یکصد و چهل و یک روپیه بطور نذر
خدام کرام آورده مورد عنایت خسروانه گشت - راجه مذکور خلعت فاخره

و شمشیر و شیو بهت مرهتد خلعت پنج پارچه و سرپیچ مرصع بیش قیمت
و شمشیر خاصه و یکراس اسپ صبا رفتار مرحمت گشت - و برادرانش
موافق رتبه خلعتها یافته درهمچشمان سر عزت و قامت افتخار بر افراختند *

received in audience and were honoured with royal robes and presented with swords.

هیجدهم [1] عبور موکب منصور از دریا نموده خیام دولت و اجلال آن طرف
دریا برپا گشت - و میرن نابکار معه جیش ادبار بر تالاب نو بفاصلهٔ دو کروه
رخت ادبار انداخت * بعرض اقدس رسید که از شیو بهت و درمیان
مقاهیر یک گونه جنگی بطریق قراولي شروع گردیده بود - بعد اندک
آویزش وقت شام آتش حرب فرو نشست * نوزدهم بطرف بشن‌گنج
اردوی معلی نصرت سنج گشت - یک غول آن گروه شقاوت پژوه با دو
ضرب توپ و دیگر آلات حرب و پیکار از دریا گذشته بقصد شبخون آن کافر
نعمتان ملعون تلاش بسیار نمودند - لاکن چون مراتب پاسداري و خرم
و هوشیاري بمقتضای شهریاري بیشتر بکار میرفت - و تاکیدات جهانباني
به بهادران نصرت نشان زیاده تر به خبرداري صادر مي گشت - آن خدیعت
پیشگان دست نیافته از تمنای خود نا کام برگشتند * و بکوچهای متواتر
بست و هفتم شعبان المعظم لوای فلک فرسا حوالي جم کاوه نصب شد -
امان الله بیگ غرایب اجناس مرسلهٔ شیوبهت از نظر آفتاب اثر گذرانیده
مورد افضال و الطاف گردید - و عزت علي خان معه همراهیان بزمین
بوس اشرف مشرف گشته بخلعت چهار پارچه و دئي سنگه نیز بخلعت
چهار پارچه و همراهیانش بعطای بالابند سر بلند گشتند * بست و هشتم
نهضت رایات اقبال پیشتر شد - اخبار رسیدن زبدهٔ عمده‌های عقیدت
نشان خادم حسین خان بهادر بافواج گران قریب معسکر گردون اثر گوش زد
خاص و عام گشت - و با میرن ناهنجار آویزش و پیکار که از فدویان
عقیدت شعار در اثنای راه رو داده بود بمسامع علیه جناب خاقاني رسید *

The Emperor on 22nd March, 1761, encamps at Bishanganj. Mīran sends a party with two guns to make a night attack but without success.

The Emperor on his way to Murshidabad on 31st March, 1761, hears the news of the fight between Nishān Khādim Hosain and Mīran.

[1] In MS. هشتم

از بسکه موکب جاه و جلال باستعجال منازل طی میکرد و منظور خاطر همایون چنین بود که باندک ایام نزدیک مرشدآباد دایرهٔ دولت و اقبال شود و بسبب عقبه‌های دشوار گذار این امر در تعویق و درنگ می افتاد به[1] بیلداران خارا تراش برای هموار نمودن راه‌هاارشاد قوي بنیاد شرف نفاذ یافت که به تیشهٔ فرهاد پیشه سنگهائی که مانع گذشتن لشکر فیروزي اثر باشد از راه دور سازند - چنانچه بر طبق حکم جهان مطاع آن کهسار برکنده شد و در عرض راه طایفهٔ قطاع الطریق که در دامنه‌های کوه‌ها ملجاء و ماوای خودها ساخته دست تطاول و غارت به رهروان و مسافران دراز میکردند و ایذا میرسانیدند - یک روز حمله آورده بر بهیر لشکر فیروزي ریختند - برقندازان و همراهیان خان شهامت و شجاعت نشان محمد کامگار خان بهادر اکثری را بدار جهنم فرستاده طعمهٔ گولهٔ بندوق شرر بار ساختند - و بعضی ازان اشرار گریزان و افتان و خیزان از صولت دلیران شیر افگن سر کن و پر کن رفتند - تمامي بنگاه نصرت پناه بامن و امان ازان عقبهٔ هولناک بفتح و فیروزي بیرون برآمدند - و بکوچهای متواتر سر ماسها دیو که معبد کلان کفار فجار است گذشته سرا پردهٔ دولت بیرون ازان وادي بر نه رواق گردون زدند *

وقایع مسرت عنوان یعنی تولد بادشاه زاده فرخی نشان مرزا محمد اکبر شاه بهادر طول الله عمره الی انقراض الدوران

Birth of Prince Mirzā Muḥammad Akbar Bahādur.

درین آوان میمنت اقتران مژدهٔ تولد ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و جهانباني وگل ریاض سلطنت و کامراني دوحهٔ حدیقهٔ اقبال ثمرة الفواد گلشن

[1] *Be* به is omitted in the MS.

اماني و آمال رخشندهٔ اختر سپهر عظمت و اجلال تابندهٔ گوهر محیط جاه و جلال مرزا محمد اکبر شاه بهادر پیک بشارت رسان آورد که در اسعد زمان آن یوسف طلعت بعرصهٔ پیدائی رسید و از نهال قامتش گلشن سلطنت چمن چمن بشگفت - شهنشاه جم جاه ازین مژده روح افزا در پیراهن نگنجیدند و شکر ایزدي بصد نیاز بتقدیم رسانیدند * * نظم *

The horoscope of Prince Akbar in verses.

خدا فرزند فرخ فرچنین داد — که گشتش بنده هرکس بود آزاد
گزیده موبدان در این نگین وار — بنام اکبرش کردند اظهار
منجم فال [1] طالع کرد چون باز — زد ازاین زایچه نقشش برابراز
نخستین خانهٔ اقبال مولود — اسد را از درایج هژدهم بود
شده اول وتد پیدا ز طارم — عیان برجیس گشته در چهارم
به بیت دویمي کرده پس ازوی — درایج سنبله تا شانزده طی
کمان با یازده سر زد ز قربان — عیان فهم سعادت گشت در آن
فرود از سنبله چون هشت بر پنج — زیاد آورد زهره مژدهٔ گنج
درایجهای میزان بیستم بود — که گشتش بست و سیوم عین مقصود
زحل در بست و هفتم بود ازین کاخ — به پرچم سلک گوهر گشت گستاخ
درایج پانزده طی کرد عقرب — وتد بست و چهارم شد مرتب
درایجهای عقرب چارده بود — که جوزا را ذنب گردید موجود
به پیمایش چو آمد بیست و هشت — بعقرب کرد سر بهرام گلگشت
چو شد از قوس طی دویم دریجان — بهفتم گشت ازان دشوارش آسان
پدید آمد ز بیت هشتمین کام — به تیر اندازي دل کرد اقدام
درایج چارده چون جدي طی کرد — ششم خانه بنا از بهروی کرد
فلک قرباني آوردش مناسب — فرح شد حاضر و اندوه غایب

---

(۱) در اصل نسخه " خال "

بر آورد او بهفتم از وتد گاه | ازان برده درایج داد از جاه
چو یوسف گشت از این بیت پیدا | جهانی شد زلیخا وار شیدا
چو دیدش دایه اش دیوانه گردید | تو گوئی با پری همخانه گردید
ره نظاره اش چشمی نه پیمود | به گهواره به برقع چهره اش بود
نمود از بست و هشتم تا بماهي | درایج شانزده طی کرد ماهي
بدل نگذاشت مهرش تا بمقدور | بر آورد از زمین و آسمان شور
درایج در حمل چون بیستم شد | بصاحب طالع این بست نهم شد
حمل را هژدهم بود از درایج | که شد خورشید عالمتاب رایج
ده و چار از درایج ثور فرمود | که سر بر اوج طارم راس فرسود
به بیت عاشرش کردید از غور | درایج پانزده منظور در ثور
دهم خانه که آن چارم وتد گشت | برای مه درایج مستند گشت
ده و یک خانه چون آمد پدیدار | درایج کرد خود را هفده اظهار
عطارد در ده و صد زین درایج | بجوزا کرد فعل خویش رایج
پی تیرش قلم گردید در دست | کماندارانه نقش خوش نشان بست
به ده چارم درایج داشت سرطان | که شد بست ده و دویم نمایان
درین خانه که داد از آگهي پند | بدل نیکي کشایش داشت پیوند

بالجمله در عطا و نوال وجود خسرو کام بخش بر روی ارباب احتیاج کشوده جهانی را دامان آرزومندي پرساخته وضیع و شریف را از تشریف و عنایات بنواخت - محلدار خان و نظارت خان به اتالیقي و تربیت و پرورش آن نو گل حدیقهٔ خلافت و شهریاري مامور اند و از جمیع امور نظر شفقت و عنایت باحوال خجسته منوال بادشاهزادهٔ سعادت آماده از دیگر اماثل زیاده تر و بیشتر است - و به نفس نفیس در کل مهام این بخت بلند ازلي و سعادتمند لمیزلي اهتمام از بدو رضاعت تا ایام

Mahaldār Khān and Naẓārat Khān are appointed guardian tutors.

عنفوان جواني حضرت ظل سبحاني ميفرمايند - حتى كه خوابگاه آن بيدار بخت در خوابگاه عز و جاه مقرر است - اگرچه ذات منبع حسنات اين كريم النفس خجسته صفات بمضمون حديث سرور كاينات عليه[1] اكمل التحيات أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا رحيم و مهربان بر حال جميع فرزندان عالي تبار كه رونق گلزار كارخانهٔ ايجاد و باعث بقاى بني نوع عباد و زيب و زينت حيات مستعار اند - كما قال الله تعالى اَلْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خصوصاً اولاد سلاطين نامدار و خواتين سپهر اقتدار كه سلسله بند كارگاه امكان و شيرازهٔ اوراق پريشان جهان نسلاً بعد نسلٍ و بطناً بعد بطنٍ اند و نفوس قدسيه انبيا عليهم التحية و الثنا نيز از جناب واهب العطيات رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا طلب اولاد و ولي فرموده اند از حد شفيق تر واقع شده است - لكن يعقوب وار اين يوسف روزگار را از دل و جان ميخواهند حق جل و علی اين سرو روان جويبار خلافت را محفوظ از رنج و محن و از گزند زمانه پر فتن داشته بعمر طبيعي در سايهٔ هما پايهٔ حضرت جهانباني بحصول مرادات و كامراني رساناد * * نظم *

ورا باشد ز صبح و شام يكسان ركابش ماه نو بوسد فلك سان

بجاروبیّ درگاه فلك جاه ز خور جاروب زر آرد سحرگاه

بفراشي بهار آيد بران در گل قالين بود خورشيد انور

بخدمت آن نو نهال چمنستان اقبال خاقاني كنور گوپال ناتهه را حضرت ظل سبحاني ممتاز فرمودند - ميرزا راجه رام ناتهه در موهبت اين عطيه آداب بجا آورد * ماه صيام كه اهل اسلام را پيام حصول سعادت از قيام طاعت آورده بود براى كافهٔ انام باعث فلاح ابدي و نجاح سرمدي از نيران عقوبت ايزدي بفحواى حديث نبوي أَوَّلُهَا رَحْمَةٌ وَ آخِرُهَا نَجَاةٌ مِنَ النِّيرَانِ مژدهٔ لاتقنطوا ميداد حضرت قدر قدرت بركت عظيم شمرده بقيام صوم و سنت

The Emperor keeps fast during the *Ramaẓān* and performs devotional services.

[1] عليه omitted in M

تراویح اقدام فرمودند و از کمال تقوی شعاري و پرهیزگاري بموجب حکم حضرت باري که أن تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُم واقع است بروزه داري بسر مي بردند * دوازدهم ماه مذکور عبور موکب منصور از نالهٔ رهوه گردید - چون زمینداران آنجا از رعب لشکر گردون فر پل آنرا شکسته رفته بودند بکارپردازان خلافت حکم محکم شرف نفاذ پذیرفت تا پل را درست نماید - مطابق فرمان گیتي مطاع پل بسته شد و افواج دریا امواج ازان ناله عبور کرده بر لب رود گنگ رایت عز و جاه افراختند - بهمین اطوار در دو سه بار * چهاردهم رمضان مرکز الویهٔ ظفر طراز متصل سرای راني گشت - موسی لاس فرنگي جبهه افروز بآستان بوس گشته پنج اشرفي نذر جناب والا آورده بخلعت چهار پارچه و همراهیانش بخلعت سه پارچه بهره‌ور گشتند * ازآنجا که همت والا نهمت شاهنشاهي معروف بقلعه کشائي بود - و بسبب تخلل میرن ناهنجار این کار به تاخیر انجامیده - بعد از حرب و پیکار ازان نابکار چنین موافق عقل دوربین قرین مصلحت گشت - که تا حدود بردوان و سرحد کلکته از طرق و شوارع کوهستان گذشته تزلزل در ارکان ناحیه مرشداباد و هراس در دل جعفر علي خان پدر میرن مقهور از رعب موکب منصور باید انداخت - تا آن مخذول ازین عزم ناصواب باز آمده بحال خود گرفتار گردد و ازین اراده فاسد بر گردد - و در چندی چون این امر صورت گیرد و قلعه عظیم آباد از خار وجود گروه باغیه پاک شود تغافل داده دفعةً عنان عزیمت باز منعطف ساخته بمضمون الحرب خدع یکبار یلغار گرداگرد قلعهٔ عظیم آباد گرفته مفتوح باید ساخت - و دربن اثنا رفاه سپاه فیروزي لوا و اجماع جیوش دیگر از اطراف و اکناف منظور باید داشت - هرگاه این وجوه از توفیقات ایزد متعال استکمال پذیرفت و آنچه منظور نظر آفتاب پرور بود جلوه‌گر گشت - باستعجال تمام در اندک ایام خیام نصرت

The royal cavalcade on 14th April, 1761, reaches the Rahwa nulla. The zamindars out of fear demolish the bridge and run away. By the order of the Emperor the bridge is repaired; the army crosses the bridge and encamps at the banks of the Ganges.

On approaching the *Rānī Sarā'i* on 16th April, 1761, Monsieur Law interviews the Emperor and presents *nazrāna*.

The Emperor intends to capture the fort of 'Azīmābād.

سر انجام در باغ رام نراین مقهور بابهت و احتشام زدند - وکیل راجه اندرپت [1] اقمشهٔ نفیسه سفیدینه و اجناس شال باف و مویینه معه یکصد اشرفي نقد و دو راس اسپ قبچاق بطور پیشکش بدرگاه آسمان جاه آورده کلاه عزت کج نهاد - و شیوبهت مرهته که بچپاولي لشکر ظفر اثر مامور بود پیشدستي نموده متصل دروازهٔ مغرب رو به قلعه رخش شجاعت تاخته بامتحان جنگ آوري از اقران و امثال از نقد جان دریغ نداشته گوی سبقت ربود و تلاش مردانه و گیرودار مردانه نموده افواج مقهوران را که مقابل و روکش شده بودند هزیمت داده شصت راس اسپان تازي نژاد غنیمت آورد *

Bāqir 'Alī' Khān of the Ṣafavī dynasty joins the Emperor with all the troops under his command.

هفدهم شنبهو بهادر بادراک پای بوس خاقاني سرمایه دولت و کامراني اندوخت - و باقر علي خان که یکی از عمدهای دکهن و صفوي نژاد بود با جمعیت خویش بآستان بوسي جبین عبودیت نوراني ساخت - و بعنایت تبرک جامه ملبوس خاص عز امتیاز یافت * ازآنجا که سودای

Rām Narāyan revolts against the king, mans the fort with guns and opens fire on the royal army.

خود سري و کجروی رام نراین در سر خود داشت و سود را زیان خود از گمرهي ميشناخت - دیگر بار در افکار دور از کار و سرانجام مواد ادبار خود افتاد - و باغوای بعضی واقع طلبان فتنه جو و فساد انگیزي مردم خوش آمد گو سر از اطاعت تافته به قوت حصار فلک اساس آن بد نهاد سر بغي و عناد از دایرهٔ انقیاد بیرون کشید - و مستعد جنگ آن باطل آهنگ گشته ادوات توپخانه گرد و نواح قلعه بر برجها چید * اگرچه بمقتضای عموم رافت طبع همایون بصلاح اندیشي تا ممکن و مقدور بود و رهنمای بشاه راه هدایت میفرمودند - لاکن آن سیه بخت بجاه مستقیم عبودیت میل نمیکرد - چنانچه شورش عظیم بانداختن توپ و حقههای آتشین ازان قلعه بجانب عساکر گردون مآثر برپا ساخت * لاجرم خدیو مهر پرور ازین حرکت او غضب سلطاني آتش قهر بر افروخت - بر یلان عدو بند

[1] In MS. هندویت

و پهلوانان نصرتمند فرمان دادند که در حلقهٔ کمند دشمن افگن سر بدخواه
بدام آرند و بمحاصرهٔ حصار کمر فتوت استوار بسته باستیصال همت گمارند -
و بآتش افروزي قتال و جدال تخم عداوت آن بدسگال سوخته نگذارند که
نشو و نما یابد و بموسی لاس [1] فرنگي که اسباب جنگي آماده و مهیا داشت
فرمان قهرمان جهان سوز همان روز عز اصدار یافت - که توپخانه رعد آواز
صاعقه نهیب را پیش برده آتش فشان بر سر دشمنان سازد - و برق بلا
در خرمن جان و تن اعدا اندازد - و فضل الله خان بهادر که قریب آن قلعه
بمورچال نصرت اشتمال در کمین نشسته بود بکومک آن بهادر بپردازد -
فرنگي حسب الحکم قضا شیم توپهای آتش بار بر فرق مخالفان نابکار

The Emperor orders Mūsa Lās (M. Law) to besiege the Fort and advance with artillery to attack the enemy, and commands Fazlu'l Lāh Khān to render assistance to him.

[1] M. Law, who is mentioned here, is the French officer who was commanding the French detachment at the battle of Plassey. He was "Chevalier Law de Lauriston," one of those European noble adventurers who came to India in the 18th century to try to carve out a fortune for themselves and to throw some fame—and glory, if possible—upon their own names. Chevalier Law was a nephew of the famous banker Law, who played so notorious a rôle in the reign of Louis XV with his financial scheme, ending in the ruin of a great number of families.

Chevalier Law came to India and married in Pondichery, probably, a lady of Portuguese origin. They were two brothers, both of them military men fighting for the King of France. "Moossa Lass" was a military organizer of a certain merit and had a great skill as administrator. Previous to the battle of Plassey, he had on some occasions lent a helping hand—embracing the cause of various Rajas and Nawabs—in fighting against the English. He was conspicuous by his bravery and very popular among the Indian rulers of the time. After his defeat at Plassey, Clive showed great consideration for him. He was sent back to France as a prisoner of war, but later on he returned to India and served as Governor of French Establishments in the country.

Chevalier Law was a great observer of men, and also a writer of some talent. He has left behind him very interesting memoirs relating the events he saw in India and describing the customs and manners of the people of India at that time, with special reference to the rulers of the epoch The late Mr. Hari Nath De, of the Imperial Library of Calcutta, having heard of those memoirs found out the original manuscript after long researches. He had commenced to edit those memoirs in book form when death put an end to his labours.

برق کردار انداختن شروع ساخت - و تفنگچیان شعله خوی چابکدست قوي بازوی مقابل فتنه جویان رو آورده آتش کارزار بمعاندین ناهنجار زدند * باقر علي‌خان و زین العابدین خان بهادر که سر آمد عمده‌های بارگاه عالمیان پناه بودند بعطای جامه ملبوس خاص ممتاز شده قوي دل فرمودند و به یورش قلعه ارشاد نمودند - حقایق و معارف آگاه شاه معصوم که عارف بالله و در سفر و حضر همراه رکاب جناب عالمیان پناه [1] حاضر بوده و جوهر دعا با گوهر شجاعت آراسته دارد با رفقای خود درین معرکه لوای عزیمت پیشتر افراخته و گیرودار رستمانه ساخته پیشتر از مورچال نایب و زیر مورچه قایم ساخت و بنهایت مرتبه بدلاوري پرداخت * اکثر فرنگیان که دران حرب قدم جرأت پیش نهاده آمادهٔ ترددها شده بودند علف تیغ آبدار گشتند و حقه‌های آتشبار که بطرف موکب نصرت شعار زدند ازین طرف نیز بعضی مردم بکار آمدند - مجاهدان اسلام دست بدامن اقبال شهنشاهي زده باهتمام تمام در پیش بردن مورچال قیام نمودند - و بساختن سلامت کوچها پرداخته در جد و جهد افزودند - مخذولان از راه گردنکشي و سرتابي اکثر فرصت که مي یافتند بدست برد گاه گاه پیش قدمي مي نمودند - لاکن طعمهٔ نهنگ شمشیر جوانان خونخوار شده انهزام خورده و بال و پر شکسته بهزار خستگي بعضی جان را بسلامت میبردند - و دیگر بار آتش افروز پیکار مي گشتند - و بسبب آن حصار سپهر آثار که چون کوه استوار بود جای امن خود مي یافتند - و چون کار جنگ با سنگ و گل افتاده بود تنگ بر دلیران میگشت - آخرکار زینه‌های بسیار نهنگان دریای کارزار تیار ساخته بارادهٔ عروج و صعود تا دیوار بلندي آنحصن حصین رسیده تلاطم در کاخ ناهنجار آن سست اساس مي انداختند -

[1] پناه omitted in the MS.

و پیکر دلیران غرقهٔ خون میگردید و آب[1] چکاچک خنجر تا به گردون میرسید -
یکروز فرصت و قابو یافته نردبانها بتلاش تمام نزدیک قلعه رسانیده از راه
کمال تهور و جرأت بجناح استعجال از خندق جسته بیرق نصرت بر برج
آن قلعه افراشتند - و زین العابدین خان بهادر بهرام جنگ با چندی از
یکه تازان معارک وغا سبقت از جنگاه برده و پای همت باستقامت محکم
بسته بالا رفته میخواست که مخذولان را لقمهٔ نهنگ شمشیر ساخته واصل
جهنم سازد و لوای فتح و فیروزي افرازد و به تنبیه مفسدان و تمرد پیشگان
کما ینبغي پردازد - چنانچه اکثری را بدار البوار فرستاد و بسیاری را از
دلاوري رستمانهٔ آن بهادر بی نظیر سراپا جگر پای ثبات لغزید تا اینکه
پنجاه منزل کشتي پر از مردم و اسباب آنها عبور بآن روی آب نموده عیب
گریز را هنر شیر انگاشتند - و موسی لاس بهادر نیز کار بجلادت فرموده دریچهٔ
دروازهٔ غرب رویه شکسته مستعد رفتن اندرون حصار گشت - و برادر کلان
محمد کامگار خان بهادر و شیوبهت آثار شهامت و شجاعت آشکارا ساخته
پیش دستي نمودند و جنگ عظیم از مردم غنیم بمیان آمد که کار از دست
و دست از کار رفت - از شورش فتنهٔ تیغ تیز آثار رستخیز نمودار گشت -
و از ضرب بندوق و بان رخنه در کاخ تن و جان افتاد - از کاسهٔ سرها آب سنان
جانستان از یک نیزه بالامیگذشت - و از هجوم نیزه داران صحرای کارزار
نیستان وار بنظر مي آمد - ازان جنود غنوده بخت چون از خواب غفلت
بیدار شدند و خبردار گشتند - یکبار بر سپاه نصرت شعار که کمتر از کم داخل
شده بودند و باقي مستعد و آماده در آمدن استاده بودند همهٔ آنها حمله
آور گشتند * بعضی اشرار نابکار که با مخالفان ناهنجار نرد یکرنگي
مي باختند - چنین وقت را غنیمت انگاشته از راه کوته اندیشي رخ از

Zainu'l 'Ābidīn Khān, M. Law, Muhammad Kāmgār Khān and Shew Bhat enter the fort with a small body and a severe fight takes place between them and the garrison.

(۱) آواز

رزمگاه تافتند و از راه شقاوت منشی توفیق سعادت رفاقت مجاهدان اسلام
نیافتند بلکه نردبانها را نگذاشتند که بهادران عدو افگن نصب نموده در
خرمن تن اعدا برق بلا زنند و همچنان پهلو تهی ساختند که نردبانها کشیده
پردهٔ روسیاهی سرمدی بر روی خود انداختند * ازین حرکت دروازهٔ کومک
مسدود شد و معاندین دست یافته رایت جرأت و تهور افراشته و دست
از تعلق جان برداشته یکبارگی زور آوردند - درین اثنا اکثر از دلیران کارزار
مردانه وار نقد جان نثار ساخته بسعادت شهادت رسیدند - زین العابدین
خان بهادر درین معرکه با معدودی پای همت بحصول سرخروئی از
خداوند حقیقی و مجازی مستحکم داشته بجنگ بهادرانه و آویزشهای
شیرانه مصدر ترددات نمایان گشت - و نام سهراب و افراسیاب را تازه تر
ساخت - بد گوهران شقاوت اثر درین حالت خیره سر شده پیشتر قدم
جرأت نهادند - آن قوم شوم مانند مور و ملخ هجوم آورده بمقتضای

* بیت *

مورچـــگان را چـــو بود اتفـــاق
شیـــر ژیـــان را بدر آرنـــد پوست

داد نمکحرامی دادند - آخرکار خان شهامت نشان از گلبن مردانگی گل
زخمی چیده از پا در آمد * اسمعیل بیگ و رضا بیگ را که از ایام طفولیت
بل آوان رضاعت تا زمان عنفوان جوانی مانند پسران خود پرورش کرده
بود در معرکه هوش ربا و آز مونگاه مرد آزما حق نمک ادا ساخته از جان
رفتند و بپاس نیکنامی جاودانی بجانفشانی پرداخته بهزار کوشش و تلاش
آن شیر سراپا دل و جگررا از آن وادی هولناک که بروی خاک افتاده بود
برداشته زنده ازان بام پائین آوردند - چون زخمش کاری و فواره خون ازان
جاری بود محض از قوت قلوب تا باردوی معلی رسید * درین عرصه ارتاغ

فرنگي و فرنگي‌های دیگر و دهیرج نراین بادوات جنگي و پلټن‌ها از راه دریچه بیرون دویده نوایر کارزار را زبانه وار نمودند و سرگرم بآتش افروزي توپ و بادلیچ و تیر و تفنگ گشته در مقام جنگ آوري بودند - و ازین طرف رستمدلان شیر شکار و جوانان بکار شعله افروز آتش پیکار گشته از توپ خونخوار و ضرب بان و بندوق شرر بار آن مدبران تیره روزگار را مي سوختند - کار کشش و کوشش دوبالا شده بجائی رسید که نوبت بدست و گریبان کشید * * نظم *

ز کوه کینــه سیــل آورد سر زیر | بصحرا موج زن شد آب شمشیـــر
سپاهي بیشتـــر از موج دریـــا | بهم آمیخت چون سیـــلاب یکجا
بطـــارم از سنانهــــا ز آب رفتـــه | ز سرحد نیـــزه بالا آب رفتـــه
زمین و آسمـــان در گرد شد گم | بیکدم فتنه زد چشمک بانجـــم
شده مجروح دست شیر گیـــران | بقبضه بسته خون شمشیـــر گیران
دماغ عافیت آشفتـــه گردیـــد | نفس دردی شد و در مغز پیچید

موسی لاس بهادر کار بمردي و مردانگي نموده با غازیان بهرام صولت رایت استقرار افراشته همچنان با مخالفان تیره انجام کارزار رستمانه نمود که دم تیغ انتقام از بریدن سرهای آن گروه نافرجام کندي آغاز نهاد - و بسکه تیر زه گیر پیغام فنا بگوش جان اعدا فرستـاد پیکان از کار افتـاد - کمان از کشاکش شکست و زره پاره پاره چون گریبان مست گشت - بالجمله آن گروه شقاوت پژوه قرین مذلت و ادبار دست نیافته شکست خورده باز داخل قلعه گشتند و دلیران فتح و نصرت بر گشتند * زین العابدین خان بهادر که زخم کاري برداشته بود و در حضور پر نور مثل او دیگری سردار ذوی الاقتدار و مدبر و شجاع سپه‌سالار نبود از جراحت جان گزا بدرجه شهادت رسید * چون گره کشائي مهمات سپاه بناخن تدبیرش بود و در

جزو و کل دست تدبیرش رسائي داشت * گروهی از کوته‌دلان عافیت گزین و بیدلان فرصت طلب قرین هراس گشته پای همت پس کشیده از سعادت موافقت رو تافتند و ازین سانحه هوش ربا رنگ بر رو باختند - هرگاه این احوال بمسامع جلال رسید جهاندار مالک رقاب که جناب قدسي مآبش معدن تحمل و وقار و بسان کوه سراسر تمکین و بردبار اند - باستواري ارکان همت بلند مطلقاً بر این امور ناملایم نظر نفرمودند و لغزش و تزلزل در عنصر گرامي آن برگزیدهٔ دادار بیهمال راه نیافت و بمقتضای صدق اعتقاد و کمال سداد اعتماد بر فتوحات و تائیدات خدا داد نموده امید شمول امداد الهي را در شداید حالات مد نظر داشته از جا نرفتند و بنابر برهم خوردگي بمواسا و مدارای سپاه فیروزي لوا را نواخته بمضمون کریمه کَم مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً کار فرموده بقوت جنود سماوي و تائید ایزدي بقیهٔ عساکر نصرت مآثر را دلدهي داده لوای توجه پیشتر افراشتند * از صولت جناب قدر قدرت معاندین را پشت قوت شکست و بسوراخهای اماکن مانند مار بدسگالان ناهنجار در آمده بار دیگر دیوار قلعه را مامن ساختند - چون صورت یورش بسبب استحکام آن مقام متعذر بود و هر توپی که توپخانهٔ برق نشانه بران حصار محکم اساس میرسید اثری نمي نمود - معهذا سپاه اهل فرنگ دست جرأت بمدافعه کشوده از توپ و تفنگ و آلات جنگ و ادوات آتشبازي روی هوا را از ابر دود کبود ساخته مانند بخت خود تیره میساختند - و عرصهٔ نبرد را لبریز سنگ حادثه نموده گرد مذلت و ادبار بر فرق خودها آنچنان مي انداختند که مجاهدان اسلام را از غلو آن گروه تیره انجام و از ریزش گولهٔ بندوق گام غلبه و استیلا مي لغزید و از شراره ریزي برق حقه‌های باروت گریبان ثبات مي درید - و در رکاب دولت انتساب ضرب‌های توپ کلان چندان حاضر نبودند تا ازان

برق بلا در خان مان تیره درونان زده خاکساران را بمعرض هلاک اندازند -
لهذا رای جهان آرای که فی المثل جام گیتي نما است چنان اقتضا
فرمود که گرد و نواح آن ویران ساخته رسد آذوقه که باعث حیات بدمآلان
زشت سرشت است بند باید ساخت و بتاخت و تاراج همت والا نهمت
مصروف باید داشت تا اینمعني باعث رفاه لشکریان ظفر قرین و موجب
پریشاني آن قوم بیدین گشته آنچه مرکوز خاطر انور است بظهور پیوندد
و باسلوب دلخواه بی آویزش و کاوش صورت بندد * چنانچه بست و سیوم
رمضان مبارک حرکت رایات عالیات بیشتر باین عزم مصمم گشت و بر لب
دریای پن پن نزول اجلال گردید * درین اوقات نصرت سمات مهدي بیگ
که بکار داني مشهور بود عنایات خسرواني به نیابت میرسامانی او را
نواخت و سبحان بیگ را بخدمت کوتوالي ممتاز فرموده بالطاف دستار
مقیشي سر بلند فرمودند و سرفراز خان بخدمت بخشي گري طراز آستین
دولت و کامگاري نهال جویبار حشمت و بختیاري بادشاهزاده کامگار بخت
بیدار مرزا محمد اکبر شاه بهادر سرفراز شد * رویت هلال فرخنده فال غرهٔ
شوال کلید درهای بستهٔ مسرت و نشاط و بهجت و انبساط برای روزه داران
عبودیت خصال آورد و طرب افروز خاطرها آن روز دل افروز گشته باشارهٔ
ابروی ماه غم دیرین از دلها برد- فردای آن که عید سعید بود شادیانه عظمت
و اجلال بلند آوازه گشته طنطنهٔ اقبال بسامعهٔ افلاکیان رسانید و زمینیان را
در زبان بنوای مبارکباد گردانید - شهنشاه دین پناه بر فیل آسمان شکوه با فر
خسرواني و تائید آسماني سوار شده مصلای عیدگاه را از سایهٔ هما آسا
رونق و ضیا دادند - بعد ادای نماز خطیب سعادت نصیب را بخلعت
فاخره نواخته سیم و زر بارباب استحقاق انفاق فرمودند - امرای عظام
بر آستانهٔ گردون نشان بابهت و احتشام حاضر شده آداب تهنیت و مبارکباد

On 25th April 1761 the Emperor halts at the bank of the river Pūn-pūn, and after a stay of seven days proceeds further up. Mulsirām, who was sent by Mīran, opposes the advance and is killed in the fight.

بجا آورده گل کورنش و تسلیمات را زیب و بهار آرای گوشهٔ دستار ساختند
و محفل خلد مشاکل را رنگین تر از باغ جنان آراستند * اودی سنگه
بملازمت کیمیا خاصیت ممتاز گشته بعطای جامهٔ ملبوس خاص مورد
تفضل گردید و یحیی علی خان بوساطت کامگار خان بهادر بشرف ملازمت
مشرف گشته جبین ارادت نور آگین ساخت و بنوازش خلعت قامت
افتخار بر افراخت و اکثری از انعام و اکرام جهانبانی دامن امید پر کردند *
سیوم ماه مذکور از آب دریای مسطور موکب منصور پیشتر روان شد -
موسی لاس را بخطاب خانی و حسام الدوله و شهامت جنگ را در جلدوی
حسن خدمت سرفراز ساخته بمنصب پنجهزاری ذات ممتاز فرمودند -
راجه پهلوان سنگه که یکی از مرزبان عمدهٔ آن سمت است بوساطت
ذوالفقار جنگ دولت آستانه بوس دریافته ناصیه سا گشت - و بست
و یک اشرفی بصیغهٔ نذر ملازمان حضور آورده بعطای یک زنجیر فیل
و خلعت چهار پارچه و همشیر زاده اش بخلعت سه پارچه ممتاز شدند -
و هیمراج وکیل راجه بلبند سنگه راجهٔ بنارس که جبهه افروز بسجدهٔ عتبه
خلافت شده بود بخلعت سه پارچه عز امتیاز یافت و علی بخش خان
که بشرف زمین بوس مشرف گشت بعنایت خلعت سه پارچه مباهی
و مفتخر شد * روز جمعه بزیارت مرقد متبرکه قدوة السالکین زبدة الواصلین
شاه میر عیان استفاده نمودند و خدمهٔ آن بقعه را بانعام خوشدل و شاد کام
فرمودند و پس از ادای نماز جمعه خانهٔ احمد خان برادر دلیر خان
و اصالت خان شهید را از قدوم بهجت لزوم اشرف رشک بیت الشرف
خورشید گردانیده مشار الیه را بمقتضای بنده پروری و عنایت گستری
مورد مراحم بی پایان و تفضل بیکران ساختند و بانواع عواطف و احسان
نواختند - و ازانجا معاودت فرموده سایهٔ دولت بخیمهٔ دولت خانه مبارک

The Emperor visits the holy shrine of Shāh Mīr 'Iyān and performs his Jum'a prayer.

انداختند * و هونسي رام با جمعی از پلتن‌های تلنگان مع فوجی از سواران از طرف میرن بد مآل و رام نراین بدسگال بعزم قتال و جدال روان شده نزدیک موکب عدو مال رسیدند و حضرت بدولت بر لب گنگ تشریف فرما بودند - چون ارادهٔ عبور موکب منصور پیشتر داشت و برخی از افواج نصرت امواج از آب دریا گذشته علي بخش خان و محمود خان و دیگر مردمان قدم همت پیشتر نهاده لوای دولت و بهروزي مي افراشتند درمیان خان مذکور و مقاهیر لئیم جنگ عظیم پیوست - آخر الامر خان مسطور بعد حرب و پیکار بسیار مردانه وار نقد جان نثار ساخته سرمایهٔ حیات سرمدي اندوخت و بغازهٔ شهادت چهرهٔ سعادت افروخت * کامگار خان بهادر این ماجرا بموقف عرض بندگان سکندر شان رسانیده استدعای کومک نمود - خدیو مؤید کامگار که کوه تحمل پیش این والا تبار کم از کاه توان شمرد مدار الدوله بهادر را با سپاه نصرت توامان پیشتر روان فرموده بهادران فیروز مند را قوي دل فرمودند و صفوف نصرت و فیروزي آراسته علم استقلال بکمال شهامت و بسالت پیشتر افراختند - از تائیدات الهي از دست مبارزان اسلام هونسي رام زخم کاري برداشته و پس پا گشته جان از معرکهٔ جان ستان بیرون برد و فتح و نصرت نصیب اولیای دولت قاهر شد * قلعچه ملکهوه که بنای مستحکم و از قلعچه‌های محکم آن اطراف است اکثری فساد انگیزان سر بفتنه پردازي بلند ساخته دست تعدي وتطاول باموال و امتعهٔ رهروان و مسافران چه جریده و چه کاروان دراز ساخته کوتهي در ادای مال واجب بادشاهي مینمودند - شیواجي ملهار که بنده‌های آستانهٔ دولت است برای تنبیه باغیان بد سرشت موافق صوابدید خان عقیدت نشان کامگار خان بهادر تعین شد - تا آنقوم بد مآل را بسزای اعمال رسانیده آن مکان را از دست تصرف طاغیان بر آرد

Reduction of the fort Malkhowa, the resort of the brigands, by Sivājī Malhar.

و بملازمان آستانهٔ دولت سپارد * مشار الیه بر طبق فرمان آسمان مطاع با دلاوران جلادت نشان رخش همت را جولان داده بدفع و استیصال آن فرقهٔ بد خصال پرداخت - از طرفین آتش قتال شعله زن گشت - به مرزا حسین خان بهادر و ذوالفقار جنگ سردار و فرنگي برای امداد و اعانت شیواجي مذکور فرمان قضا جریان عز صدور یافت - دلاوران شجاعت نشان و مبارزان نصرت توامان بازوی همت کشاده به برکندن مواد فساد آن قوم بد نهاد قدم جرأت پیشتر نهادند و از آویزشهای مردانه داد مردانگي‌دادند و آن بر گشته بختان باطل مشیر را بر خاک هلاک انداختند و در اندک زد و گیر بسیاري را دستگیر کرده آوردند و اکثری را علف شمشیر آبدار ساختند - شیواجي مذکور با دلاوران منصور داخل قلعچه مسطور شد و کلید فتح و فیروزي بملازمان دولت سپرد - درین آوان نصرت اقتران بمسامع جاه و جلال رسید که خادم حسین خان ناظم پورنیه که عمدهای فدویان درگاه خلایق پناه است کمر فدویت و جان سپاري بجان و دل باستواري بسته برای آستان بوس کعبهٔ سپهر احترام روان گشته و بافواج گران و لشکر سنگین باین عزیمت بر آمده - که کار نمایان باداي حق نمک خداوند هردو جهان از دست بر آید *

کشته شدن دهونسي رام و رسیدن خادم حسین خان بهادر بحضور فیض گنجور حضرت خدیو گیهان

Dhanūsirām is killed in the battle.

شرح این وقایع فیروزي عنوان چنان خامهٔ حقایق نگار درین روز نامچهٔ مآثر اقبال مي نگارد - که هرگاه میرن ناهنجار با فوج جرار بارادهٔ حرب و

Khādim Husain arrives at the Royal camp.

پیکار آتش افروز ادبار بود هر روز قریب معسکر گردون اثر بمفاصلهٔ چند کروه رخت ادبار مي افگند و خیمهٔ شقاوت و ضلالت آثار بمفاصلهٔ چند کروه برپا میساخت - لیکن از هراس برق تیغ خون آشام مبارزان اسلام قدم جرأت پیشتر نمي نهاد - چه در عین جنگ اول آن بد فرجام چند زخم از بازوی جوانان رستم دل خورده و رنگ رو باخته چند کروه پس پا گشته - لاکن دران روز بسبب اینکه پردهٔ ظلماني شب بر روی خورشید فرو هشت تدارک آن نیز در معرض خفا ماند وگر نه آن سیه بخت اقبال را خیر باد گفته بود و از تگاپویش کاری نمي کشود و پیوسته از سر پنجهٔ دلاوران رکاب ظفر آیات هراسان و خایف بوده بسر مي برد - هرگاه دید که افواج شاهي که مؤید فتوحات نامتناهي اند از هر چهار طرف آمادهٔ پیکار و هوشیار و خبر

Account of the battle between the Royal army and Mīran, and the defeat of the latter.

دارند و با وصف قلت پای همت کوتاه نمیسازند و هرگاه که خادم حسین خان سعادت اندوز آستانه بوس گردید و بجمعیت شایسته بشمول معسکر اقبال رسید کار آن برگشته بخت بمذلت و ادبار خواهد انجامید لهذا دهونسي رام بد فرجام و فتح سنگه تیره انجام را با فوج جرار هراول لشکر ادبار ساخته خود باراده پیکار خادم حسین خان که سردار سپهدار بود روان شد - و چند فرنگي را رام نراین مقهور برای مصلحت مصالحت و دعوت بر طریق غوایت بموافقت خود و رو گرداني از خدمت درگاه سلاطین پناه بسخنان مدارا و مواسا پیش خان مسطور نیز فرستاد و آن فدویت سرشت فرنگیان را بمکافات رسانید و گفتگوی عرض امیران دغل را نشنیده رو ازان بر تافت و بمقتضای رای رزین و از عقل دوربین افسون دغا پیشگان را تاثیری در دل خود نه بخشید و بجوهر شهامت کمر همت بمدافعت اعدای بد طینت از راه عبودیت بدل و جان بست - و با بسالت منشان رستم توان و بهادران جنگ آوران سمند مردانگي و فتوت بمیدان رزم

تاخت - ازان طرف مخالفان نیز یورش نموده مصدر نبرد و آویزش گشتند - خان مذکور بمیامن همت عقیدت پیوند حمله آور گشته بازوی خصم افگني کشود و علی الاتصال بچالاکي از برق افروزي توپخانهٔ آتش نشانه باران آتشین بر فرق معاندین باریدن آغاز نهاد و دشمنان تیره درون را فرصت دیده کشودن نمیداد - چنانچه از چار سوی مورچال بافروزش آتش قتال گرم گشته برق اجل در خرمن جان اعدا میزد و از جان و تن دشمنان را سوخت - بارش خدنگ و ریزش گوله تفنگ مانند قطرات که از ابر بهار ریزد گردید - مبارزان ظفر نشان جرأت و اقدام بر دلیري و دلاوري نموده گوی سبقت ازان جنگاه ربودند - دهونسي رام از ضرب شمشیر نبرد آزمایان بجهنم شتافت و بسیاري دران معرکه نقد جان در باختند * آخرکار فدویان عقیدت شعار علم غلبه در میدان وغا افراشتند و معاندان سزای اعمال خود یافتند - چون فوج آن بدکیشان شکست خورد و بازوی همت میرن مقهور و رام فراین سست گشت * خادم حسین خان بهادر با غازیان نصرت نشان و بهادران فیروزي عنوان مصدر تردداث بی پایان شده مرکب فتوت بجولان آورده بر سر غنوده بختان حمله آور گشت و فرصت وقت مخذولان را نداده بصدمات متواتر توپ رعد نهیب نغمهٔ جان خراش بگوش دشمنان رسانید آن گروه خذلان پژوه نیز پای مقابله استوار داشته مستعد جنگ و کارزار شدند و بقدر طاقت میکوشیدند - های هوی دلیران در عرصهٔ میدان پیچید و صدای زد و گیر آنچنان بلند گردید که شیر سوار گردون بر خود لرزید - تیغ خارا شگاف در معرکهٔ مصاف مانند برق از ابر غلاف بر آمد - و از سر و سینهٔ اعدا گذشته تا بناف چاک ساخت - غرض که زد و خورد عجیب در نظر آمد که خفتگان عرصهٔ خاک از شور این محشر تازه سر بالا برداشتند * بالجمله بعد آویزش بسیار و پیکار بیشمار نسیم فتح و فیروزي

بر شقهٔ رایت موکب گیهان ستان و زبدهٔ نقش مراد بحسب مدعا نشست و اولیای دولت خداداد و جمیع عباد را این نصرت نمایان مژده امن و امان آورد * رام نراین مقهور و میرن مخذول هراسان و پریشان رو گردان شده از معرکه هوش ربا سلامت جستهٔ عنان به وادي ادبار تافتند و اموال و امتعه و اسباب و افیال بتاراج غازیان لشکر دادند * رام نراین بار دیگر داخل قلعه گردید و قلعه را از ادوات حرب و جنگی آراسته محصور گشت و در تهیهٔ اسباب نکبت و وبال بمقتضای رای تباه پرداخت و از بیخردي و زیاده سري کارهائی که نه در اندازه قدرتش بودند مي ساخت - و بقدر دو هزار کس از فرنگي به آلات جنگي در باغ جعفر علي خان مستحکم نموده در تردد بیخ کني خود افتاد و درخت بغي و فساد در شوره زار طینت شیطنت منشي مي نشاند و در افکار دور از کار میماند - از آنجا که همت والا نهمت شاهنشاهي مصروف قلعه کشائي بود بطریق چهاوني نزول اجلال فرمودند - افواج بحر امواج هر چهار طرف آماده و استاده میماندند و طریق بند نمودن رسد غلات مي نمودند - بعضی بدمآلان از راه حرص و هوا چشم بدنیای دني دوخته غلات بمخالفان میرسانیدند و در بهای آن قیمت فراوان گرفته ذخیرهٔ بدنامي ابدي از نمکحرامي مي اندوختند - لهذا بقالان آن ناحیه را بنابر چشم نمائي بعضی را اسیر و بعضی را بر خر سوار کرده تشهیر بموجب حکم والا نمودند - تا کوته اندیشان از خواب غفلت بیدار گشته عبرت گیرند و آینده چنین خیانت بار دیگر بعمل نیارند - اجناس محموله بضبطی مردمان لشکر و بحیطهٔ ضبط و نصرت اولیای دولت در آمد * بست و سیوم ذي قعده بر لب دریای سوهن

Nasru'l Lāh Khān, the ambassador of Shāh Dur-

نصر الله خان ایلچي شاه دراني که از عمده‌های دولت عظمی شاهي است جبهه سای آستان سپهر نشان گشته کلاه مع جیغهٔ مرصع معه نامهٔ

خلعت شمامه که مبنی بر قواعد مودت و ولا و صداقت و اتحاد و تجدید قوانین مواخات و داد بود بحضور فیض گنجور معه تحایف و هدایای مرسله شاه درانی گذرانید و یک سر اسپ عربی نژاد با زین طلا که سبکرو تر از باد صبا بود بنظر همایون در آورد - از مواهب سلطانی که شایسته حال او بود سر بلند و سرفراز گردید و بنوازش و الطاف لبریز احسان خسرو جهان گشت *

rāni, arrives at the Royal Court with presents.

برق افتادن بر میرن بی سر و پا و برباد رفتن خار و خس هستیش ازین دار فنا بحکم ایزد توانا

چون حکمت ربانی همواره باعتلای اعلام این سلطنت ابدی الاتصال مصروف است هر بیجوهری که باعتماد اسباب دولت و حشمت از بی سعادتی راه خلاف پیماید و جادهٔ عبودیت گم کرده بسرکشی گراید منتقم حقیقی چنان بپاداش اعمال نکوهیدهٔ او گرفتار سازد که نام و نشان او را از صفحهٔ روزگار محو سازد و بانواع انواع خرابیها کارش چنان تمام شود که بر جریدهٔ زمانه ثبت شده عبرت افزای دیدهٔ روزگار گردد - فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَار *

Mīran killed by lightning on 24th May, 1761.

* بیت *

هران کهتر که با مهتر ستیزد
چنان افتد که هرگز بر نخیزد

مصداق اینمقال بیان احوال کثیر الاضلال میرن بدمآل است که هرگاه آن گمراه حق خداوند حقیقی و مجازی نشناخته پاسداری آنرا بر طاق نسیان گذاشت و هنگامه آرائی بمقتضای بد طینتی ورزیده بغی و طغیان پیش گرفت

ناگاه دفعةً گرفتار عذاب کردگار همدرین دار ناپایدار گردید و بجزای زشتي اعمال استیصال بنیاد هستي خود و نیز بیخ برکني نهال دولت نمود - چنانچه درین آوان میمنت اقتران بعرض بندگان استادههای سریر خلافت مصیر رباني هرکارهها رسید که بست و ششم ماه مذکور میرن مقهور که از کج اندیشي سرش از نیش پشهٔ نمرودي و بد اندیشي این دولت خداداد دیر بنیاد مي خارید - آتش قهر الهي سوخت و صاعقهٔ غضب رباني خس وجود آن نابود را بباد فنا داد و کیفیت این سانحه چنین است که آن غنودهٔ بخت بخواب غفلت بر بستر غلطیده بود که دفعةً باران باریدن شروع شد و رعد بغرش آمد که در همان اثناء برق آتشین دم در خرمن هستي او افتاد و اورا بدار البوار فرستاد *

بر ضمایر ارباب فطرت و بالغ نظران اصحاب خبرت که مطالعهٔ کهن نامهـا نموده و اخبار و آثار ملوک و سلاطین گذشته از کتب سیـر و تاریخ صاحب افسران دیده[1] پوشیده نباشد که کم کسی را از خوانین سابقه و بادشاهان سالفه چنین حسن اتفاق افتاده و دولت و بخت خدا داد رو داده و تائیدات سماوي و نوازش الهي بر سرش دست نهاده که چنین معاند ذي شوکت که کلاه نخوت و جاه از فرط غرور بر فرق خورشید و ماه مي شکست و از نهایت اقتدار و کمال استکبار و غرور و پندار کسی را بخاطر نمي‌آورد بی‌سعي و کوشش بخاک مذلت و ادبار افتاد و اسباب دولت پر نکبتش در طرفة العین برباد رفت و نام و نشانش از صفحهٔ زمانه بکزلک فنا حک گشته آتش غضب پروردگار در متاع بختش چنان زدند که اثری از خاک او نماند * بار خدایا این مورد

---

[1] دیده omitted in the MS.

الطاف نامتناهي را كه دست پرورد اعطاف تست علی الدوام در ميدان خصم افگني و عدو سوزي بتائيدات فتح و فيروزي كامياب نشائين و دو جهان نگهدار و از فتوحات غيبي و عنايات لا ريبي كامروای جهان و جهانيان داشته باعلی مدارج و اقصا معارج شهرياري و فرمان روائي رسان * ديده وران هوشمند از وقوع اين سانحه عبرت گزينند و بدولت خواهي اين پروردۀ عنايت الهي بجان و دل كوشند - كه هر تبه رای بدسگال كه بدخواه اين دولت ابد اشتمال خواهد بود روی بهبود و سود نخواهد ديد و دم همسري و برابري از نابخردي شخصی كه خواهد زد از لگدكوب زمانه خود بخود پامال خواهد گشت - بحول و قوۀ الهي توسن تند خرام فلك رام و جهان بكام اين سلطنت ابدي دوام خواهد گرديد و آفتی از تند باد خزان از فضل ايزد سبحان باين بهارستان سلطنت و خلافت نخواهد رسيد - و مخالفان منكوب و دشمنان مقهور از عنايت رب معبود خواهند گشت آمين آمين آمين *

The soldiers under Ja'far 'Alī Khān rebel on hearing the news of the death of Mīran.

چون جعفر علي خان پدر ميرن ناهنجار اين ماجرا گوش كرد طاير عقل و هوش او پريد و سوای گريز مصلحت نديد - خواست كه از مال و منال و احمال و اثقال كناره نموده فكر خود نمايد * سرداران انگريز بر ارادۀ ناصوابش آگهي يافته و سپاه همراهش ازان نخل بی ثمر آثار روز بهي نديده رو تافتند و از ناصيۀ اقبال آن برگشته اقبال صورت و معني اختلال ديده رقم بيدولتي خوانده دريافتند كه بوی گل خيز[1] از اوضاعش بدماغ نميرسد - چنانچه جز و كل اساسه ميرن در وجه نوكري خود بحيطۀ تصرف آورده نگهداشته و صلا در دادند كه اين همه اجناس و نقود مال

---

[1] بوی گل خَيْرِیْ

بادشاهي است برباد نرود * از وقوع این سانحه خللی عظیم در شوکت
جعفر علي خان راه یافت - بل وضیع و شریف از آثار ادبار آفتاب سر کوه
آنرا شمرده دانستند که کارش تمام میشود - و ادبارش نزدیک رسیده حال
پر اختلالش اشتهار یافت - عنقریب کیفیت برهمخوردگي او رقمزدهٔ
کلک گهر سلک خواهد شد *

Presentation of *nazars* by the chiefs to the Emperor on the occasion of 'Id-i-Azhā.

درین ایام خجسته انجام مقدم عید الضحی بهزاران میمنت
و تهنیت سرور افزای دلها گشته - شهنشاه دین پرور دین پناه
مطابق قوانین معموله ایوان گردون اساس عیدگاه را از قدوم برکت
و میمنت لزوم نور آگین فرموده ادای آداب صلواة واجب نموده
خطیب دولت نصیب را بخلعت فاخره و نقد نواخته بذل و انفاق بفقرا
و مساکین و اهل استحقاق فرمودند و رسم قرباني بجا آوردند - بندگان
عقیدت پرور و عمدههای حضور انور نذر و نیاز بقدر تفاوت مراتب گذرانیده
سر افتخار باوج سپهر افراختند * کهاندي راو مرهته و جگجیون پندت
بملازمت اقدس کامیاب گشته اجناس نفیسه از پارچهٔ کمخاب زرباف
و یک زنجیر فیل کوه پیکر و جواهر قیمتي از طرف راجه شیوبهت
برسم پیشکش گذرانیده درجهٔ پذیرائي یافت * و راجه پهلوان سنگهه
پوشاک سفیدینه از قسم شبنم و توریه دکن به پیشگاه خلافت و جهانباني
نذر آورده منظور انظار اجابت گردید * غرهٔ محرم الحرام رایات ابهت
و احتشام ازان مقام متحرک گشته موضع سیرنگر مخیم سرادقات عز و
اقبال گشت * عرضداشت شجاع الدوله بهادر و احمد خان عالیجنگ
و امیر الامرا نجیب الدوله بهادر مشتمل بر تهنیت و مبارکباد یعني بتقرر
ولیعهديِ مهین پور خلافت مهر سپهر سلطنت جمشید مرتبت دارا دبدبه

The nobles congratulate the Emperor on the occasion of the nomination of his Heir-apparent. The account of affairs that took place at this time.

سکندر کوکبه بادشاهزاده والا نژاد محمد جوان بخت بهادر طال الله عمره وضاعف حشمته از نظر قدسی مظهر گذشت *

Balājī Rāw sends a very large army under the commands of Bhāw and Biswās Rāw, two great Marhatta generals, to fight against the Emperor.

تفصیل این مضمون بشارت مشحون قلم ندرت رقم به گوناگون مسرت در انسلاک بیان میکشد که بهاؤ و بسواس راو که این هر دو سردار عمدهٔ قوم مرهته بودند - تمام فوج دکهنیان همراه آن ضلالت کیشان بارادهٔ قتال و جدال و بعزم ناصواب برای گرفتن انتقام افواج هزیمت خوردهٔ پنجاب روان گشته - و بالاجی راو که رئیس کلان این شیاطین و سرگروه این کافرین ملاعین است آن هر دو را که بیخ زقوم بغی و طغیان اند با فوج گران بلکه بیکران روان ساخته و برای محاربهٔ لشکر اسلام همت فساد انگیز گماشته و قریب دو سه لک سوار جرار و مردان کارزار و توپخانه برق کردار و سامان بسیار که از حد شمار فراتر و از اندازهٔ قیاس فزون تر بود آن ملعون مهیا نموده پیشتر فرستاده و خود نیز آمادهٔ بر آمدن از مقر آن خود نابکار بود * هرگاه بهاو و بسواس راو که با بالاجی راو فتنه انگیز این هر دو باطل ستیز قرابت قریبه داشته بدیار شاهجهان‌آباد حفظ الله تعالی عن الجور و الفساد رخت ادبار کشیدند - و شاه جم جاه بسبب طغیانی دریا عبور با سپاه منصور نتوانست فرمود - و آن طرف جیحون [1] خرگاه سپهر پناه برپا بود و امیر الامرا نجیب الدوله بهادر در رکاب شاهی سعادت حضور داشت - و بمحافظت قلعه شهر پناه نواب معتمد الدوله یعقوب علیخان بهادر که با اشرف الوزرا شاه ولیخان و خان موصوف فیمابین سلسلهٔ قرابت منوط و مربوط بود مامور گشت - و نواب شجاع الدوله بهادر و حافظ رحمت خان بهادر و دوندیخان بهادر

[1] جیحون a mistake for جون a river near Delhi.

و دیگر سران و سرگروه‌های افاغنه باتباع حکم گیتي مطاع در رکاب شهنشاه جمجاه نیز حاضر بودند و خیام فیروزي اعلام دران ایام بنابر تنبیه بعضی مفاسدین[1] در کول و جالیسر برپا بود * و این فوج دکهنیان بیخبر از راه دیگر یعني از راه ملک متعلقهٔ سورجمل جات که آن مقهور لعین نیز باین قوم بسبب موافقت دین متفق بود[2] - و غازي الدین خان که سلسله جنبان مواد فساد از راه عناد بود باینها رشتهٔ اتحاد نیز محکم داشت - وقت رسیدن این افواج ملحق گشته ضمیمهٔ بغي و طغیان گشت و سورجمل جات مذکور را تحریص و ترغیب نموده روگردان از اطاعت بادشاهي نمود * و از آنجا که باطن آن تیره بخت از شورش و فساد انحراف از اطاعت خمیر یافته بود وزیر[3] بسخنان ابله فریب و کلمات مکر و ریب از راه راست برگردانید و با گروه کافرین آن بیدین روان شد - و بکوچهای متواتر گرد نواح دهلي رسیده به معتمد الدوله بهادر طرح پیچش افگندند * بهادر مسطور چون آن مقدور نداشت که عهده برا از آن مور و مانع تواند شد - در قلعهٔ مبارک محصور گشت - و بنگهباني و انسداد ناکجات که اندرون قلعه بودند هر قدر که جمعیت موجود داشت به پرداخت - که یکایک از قوم شوم آن ملاعین بغارت و تاراج شهر دست دراز کردند - و در خانه‌های مردم باشندهٔ شهر در آمده از مال و اسباب هرچه یافتند دست برد نمودند - و این گروه غارتگران را پنداره‌ها نام کرده اند که نوکري آنها محض بغارتگري است و وجه ماهیانه مقرر ندارند * بعد دست برد و غارت شهر و شهریان عقب قلعه مبارک از سمت

Some of the Chiefs join the Maharattas and attack the city fort which was under the command of Mu'tamidu'd Dawla.

---

[1] A mistake for مفسدین.

[2] The verb گذشت is omitted in the MS.

[3] را omitted in the MS.

دریا این همه شیاطین بدان طرف هجوم آورده کمندها بر دیوار قلعه انداخته قریب دو سه صد کس از طرف برج اسد در قلعهٔ آسمان رفعت در آمدند - و شروع بغارت و تاراج سکنهٔ قلعه نمودند - و شورشی عظیم برپا کردند * بعد آگهي یافتن برین ماجرا معتمد الدوله بهادر برق اندازان و همراهیان خود را برای تنبیه آن خیره‌ها فرستاد - و باندک زد و گیر اسیر کرد - و اکثری را تلخي زهر مرگ چشانید - و آنهائیکه پائین قلعه بودند این حالت دیده و شنیده مانند باد گریختند - و معتمد الدوله بهادر از وقوع این ماجرا بند و بست قلعه بوجه احسن بعمل آورد - و لوازم هشیاري و خبرداري چنانچه بایست نمود * درین اثنا بهاو بیدین بمعتمد الدوله بهادر طرح آشتي افگند - و بمدارا و مواسا پیش آمده بند و بست خود در قلعهٔ مبارک درخواست نمود * از آنجا که بهادر مذکور قلت جمعیت داشت و عهده برای خود از محصور شدن در قلعه بسبب عدم آذوقه و هم کمي آن که کفایت مدت دراز نمي توانست کرد و هم بیقین این معني که از طغیاني آب دریا کومک از قشون شاهي غیر ممکن است - با این همه اندیشه‌ها رضامند صلح شد - و شرایط بر آمدن خود معه اسباب خود و مردم همراهي بمیان آورد - همه شرایط آن کفار فجار قبول کردند - چنانچه با رفیقان و اساثهٔ خود از قلعه بیرون آمده از راه دریا بر کشتیها سوار شده روانه بجانب لشکر و قشون شاهي گردید - و غنیم لئیم بر قلعه دست یافت - و مردم خود آرا بکثرت داخل نمود *

Mu'tamidu'd Dawla surrenders, and leaves the fort in hands of the enemies.

شاه جهان نامي که پیشتر مجملی از احوالش رقمزدهٔ کلک حقایق گشته که وزیر بدفرجام بعد شهادت خلیفه چند ایام بتهمت نام بادشاهي بر سر حکومت نشانیده بود - حالانکه لیاقت امر خلافت در اصل جبلت و فطرت خود نداشت و این خلعت

The Wazir installs Shāh Jāhān an impostor to the throne.

برقامتش نازيبا مي نمود - مرهتّه‌ها احوال او را ديده در فكر عزل او افتادند - و بر كوته انديشي و تبه رائي وزير گمراه آگاه گشته از خواب غفلت چشم عبرت بين كشادند - و بمنافقت سورجمل مفصل مطلع شده بر دغا و دغل او اطلاع يافتند - بنابران تدبير مقيد نمودن وزير سراپا تقصير و اسير نمودن سورجمل فتنه‌گر مصلحت انديشيدند * چون اين معني بر آنها واضح و مكشوف گشت - غير گريز سورجمل فتنه انگيز و وزير باطل ستيز چاره نديدند - آن هر دو باطل شعار آوارهٔ دشت ادبار شده شبا شب در حصن متين خود آن لعين و وزير ادبار قرين داخل شدند - چون سرخيل كفرهٔ بيدين مواد نخوت و استكبار دران قلعه مهيا داشت - و دست تصرف بغلبه بآن حصار از جمله محالات مي انكاشت - سامان جنگي بران قلعه چيده استحكام آن حصار ذريعه امن و امان و وسيله حفاظت مال و جان دانست - و مطمئن خاطر شده عذر تقصير از مرهتّه‌ها كه بدتر از گناه بود خواست * چون بهاؤ باطل آهنگ ارادهٔ جنگ با شاه داشت - و كاوش و پيچش با او بالفعل صلاح حال نمي انكاشت اغماض و اعراض ازين گفتگوها نموده باستماله و مدارا و رفق و مواسا پرداخت * هرگاه اين خس و خار از آستانهٔ دولت پايدار پاك شدند - سيف الدوله سيف الدين محمد خان بهادر كه ناصيهٔ احوالش بغازهٔ ندويت اين سلطنت ابد مدت آراسته و پيشاني ارادت بگلگونهٔ بندگي ملازمان حضرت قدر قدرت نوراني دارد - و تاج محمد خان خواص كه ديرين بنده‌هاى بادشاهي و تربيت يافتهٔ محفل فردوس آرامگاه است - چندين وقت را كه از تائيدات الهي بدست آمده غنيمت دانسته در حق شناسي بر روى بهاؤ باز ساخته راهنماى شاه راه مستقيم شدند - و در باب نشانيدن بر كرسي وليعهدي مهين پور خلافت گوهر محيط سلطنت مرزا جوان بخت بهادر سعي

و تلاش نمودند - و بطمع انعام چند لک روپیه از عتبهٔ خلافت و بنوید
شمول انواع مراحم و احسان و اقسام عواطف و الطاف بی پایان حضرت
خدیو جهان در جلدوی چنین خدمت نمایان امید وار و مستمال ساختند -
و آن وحشي خلقت را از وادي ضلالت بر آورده بدام آوردند * از نیروی
اقبال بی زوال خدیو گیتي ستان و از مددگاري طالع والای خسرو گیهان
نقش مراد موافق آرزوی هوا خواهان دولت ابد بنیاد مربع نشست -
و شاهد مدعا از پردهٔ خفا جلوه‌گر گشت - و بنوعی که در تصور دوربینان
نمي گنجید و بمیزان عقل هوشمندان نمي سنجید بظهور پیوست - و قفل
مقصود از کلید توفیق رب المعبود گشایش پذیرفت * بعد قرار یافتن این
امر عظیم بهادري غنیم شاه جهان را کسان خود فرستاده از مقامی که برآمده
بود بهمانجا باز داخل سلاطین نمود [1] - و گوهر درج عظمت و بختیاري
و ماه برج رفعت و کامگاري بادشاهزاده مرزا جهاندار شاه بهادر را بمسند
ابهت و حشمت و چار بالش دولت و حکومت متمکن ساخت - و پرده
آرای هودج عظمت و نور افزای شبستان حشمت مریم مرتبت بلقیس
سیرت نواب زینت محل که بشرافت ذات از دودمان سیادت و خاندان
نجابت اند - و بخدمت خدیو زمان بشفقت مادري حقوق خدمتها از
ایام طفولیت بیشتر دارند - و نیز تا این زمان مصروف بجان و دل اند -
آن تقدس نقاب را داخل محل اقبال ساختند - جهان و جهانیان ازین
نوید قرین شادماني گشت - و بافضال ایزد متعال امر عظیم انتظام مملکت
سر انجام پذیرفت - شاهد ملک و ملت بزم افروز دولت شد - و معشوق
مقصود از گلبن ایام گل امید چیده در آغوش خورشید پر کرد - سر رشتهٔ
زمام ایام بقبضهٔ اقتدار این سلطنت ابدي دوام در آمد - و کوکب رخشان

Installation of Mirzā Jahāndār Shāh. Rulers and Chiefs of the Deccan pay homage to the Prince.

[1] *Error in the text.*

جاه و جلال و آفتاب عالمتاب سعادت و کمال از افق مکنت و اقبال ساطع گشت - و اختر نکبت و وبال از حضیض بر آمده باوج دولت و اجلال لامع گردید - نخل برومند آرزومندان در سرابستان خرمي بار نشاط و بیغمي آورد - وگل مراد عقیدت مندان بگلستان انبساط گل گل شگفت . بالجمله بساعت سعید صحن دیوان خاص را آذین بسته فرمان رفت که هرکه حاضر الوقت باشد بشرف ملازمت نوباوهٔ ریاض خلافت و مهر سپهر عزت و عظمت ولیعهد بهادر مشرف گردد - چنانچه هر کسی که از خانه زادان بارگاه سپهر جاه حاضر بودند بملازمت کامیاب گشته ذخیره اندوز سعادت شدند - و سران و سرداران دکهن بشرف زمین بوس کعبهٔ آستان مرشد زاده آفاق جبین عبودیت بر افراخته بعطیات خلاع فاخره قامت مباهات بلند ساختند * غریو کوس شادي به پیشطاق نیلي رواق پیچید - وطنطنهٔ عشرت و مبارکبادي به سپهر برین رسید - و از رافت و احسان مزرعهٔ امید دکهنیان سیراب گشت * روز مذکور هفت دست خلعت با جواهر زواهر و جیغه‌هاي مکلل بسرداران عمده معه نار و شنکر وغیرهم عنایت شد - و دو صد دوشاله دیگر همراهیان رودار آنها کامیاب مواهب و مورد مراحم گشتند * سرداران بعد یافتن خلاع از حضور مرشد زادهٔ آفاق بمساکن خودها رفتند - و بهاو را از عواطف خسرواني نواختند - و از نوید دست حمایت خاقاني شادکام نمودند *

Bhāw is bestowed with Royal favours.

پس از چند روز که لشکرش از رفع کوفت قطع منازل آسوده گشت - بادهٔ نخوت در ایاغ دماغش جوش زد - و نشهٔ غرور و پندار آن لا یعقل جاهل را از جا برد * هر چند تاج محمد خان خواص که گرم و سرد زمانه را دیده و شور و شیرین روزگار چشیده بود راهنموني بمصالحت کرد * و از جنگ و پیکار بافواج شاهي که آثار رعب الهي اند ممانعت نمود

سود نکرد * سقف دیوان خاص که از سیم بنا کردهٔ اعلی حضرت
شاه جهان نور الله مرقده بود چشم طمع دوخت - و بسماجت و منت
در جلدوی خدمت آن غنیم دست تصرف بر آورده ذخیرهٔ بدنامی ابدی
آن تیره انجام اندوخت - و مال کرورها به بیست و دو لک روپیه فروخت *
با وصفیکه شاه نصرت سپاه راه دور و دراز پیموده و سپاه و لشکریانش از
رنج تنگدستي نیاسوده بودند - لیکن بمقتضای همت بادشاهانه و سیرچشمي
ملوکانه ازین سلوک در گذشته چشم قصد و اعتنا بر مال دنیا نه افگند -
و بنای اساطین دولت سلاطین نامدار و خواقین عالي مقدار از بیخ و بن
بر نکند * لاکن این مدبر عذر پرور بحیله‌های چند در چند کار خود ساخت -
و فی الحقیقت بنای قصر دولت خود را برباد داده خود را در ورطه
هلاک انداخت * آن ضلالت پژوه بعد فراغ ازین کار بآراستگي افواج
پرداخت - و با سپاه گران و لشکر بی پایان که از مور و ملخ فراوان تر بود
بطرف پانی پت در عرصهٔ یک و نیم ماهه از رز داخل شدن دار الخلافه
شاه جهان‌آباد روان شد - و عزم و جزم آن گمره دین و دنیا را برین داشت
که تا لاهور توسن عزیمت تازد - و از غارت و تاراج آن ممالک وسیعه را که
بالفعل در قلمرو شاهي شمرده میشد خراب کند و برباد دهد * چنانچه
صمد خان بهادر که بحراست قلعهٔ سهرند سر بلند از حضور شاه بود -
و بندوبست آن ضلع از جانب شاه بعهده اش تفویض یافته سد راه
فوج بی سر و پایش قریب گنجپوره گشت و باهم جنگ عظیم پیوست *
بعد زد و خورد بسیار و حرب و پیکار لشکر دکهنیان روی بغلبه آورد و اکثری
درانیان سر بجیب عدم در کشیدند - و بسیاری ازان معرکه جانستان خسته
و نیم جان بدر رفتند * صمد خان از کثرت اعدا و قلت جمعیت خویش
نااندیشیده بازوی شجاعت بکوششهای مردانه بدفعیه آنها بر کشاد - و آخر

Bhāw with his large army proceeds to Panipat, and is opposed in the way by Ṣamad Khān.

Ṣamad Khān is killed in the battle.

The Emperor sends a large army under Najību'd Dawla with other distinguished *Sardars* to fight Marhattas.

نقد جان داد * چون این اخبار سامعه افروز شاه جمشید دستگاه گردید - عنان همت از جانب کول تافت - و اموریکه پیش نهاد از نزول آنجا بود موقوف گذاشت - و بسرعت تمامتر قطره زن بطرف لشکر بدسگال گشت - و امیر الامرا نجیب الدوله بهادر را باسران و سپهداران افاغنه مثل احمد خان بهادر عالي جنگ و حافظ الملک و دوندیخان بهادر هراول لشکر فیروزي نموده و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر را بکومک این فوج ظفر موج تعیین فرمودند * و بسبب موسم برشکال آب دریا طغیاني آن چنان داشت که پل بستن دشوار بود - و عبور افواج پایاب متصور نمیشد - و تا انقضای آن موسم سعي و تردد محال بنظر مي آمد * درین اثنا گوبند پندت که سردار عمدهٔ آن قوم بود - و بلدهٔ اٹاوه در کوره مع حدود دیگر باو تعلق داشت - با سپاه گران و سامان فراوان برای امداد و اعانت دکهنیان ازان مکان روان شده با خزینه و رسد رخت ادبار بجای قرار دکهنیان بدکردار مي کشید * هرگاه این اخبار بمسامع جاه و جلال رسید - شاه جمجاه قشون دلاور باسران نامور چپاولي و یلغار برای تاخت و تاراج بر سر غنیم لئیم مذکور متعین فرمودند * مبارزان اسلام و دلیران خون آشام شباشب مانند تیر اجل بر سر آن قوم بی‌خبر قبل از طلوع آفتاب جهانتاب رسیده نفیر قتل و غارت بلند آوازه گردانیدند - و دست بشمشیر برده مانند خیار تر سرها بریدند و بسته بسته[1] انداختند * گوبند غنوده بخت چون از خواب غفلت دیدهٔ عبرت بین بر کشاد بازار موت را گرم دید - هولناک برخاسته در فکر چارهٔ خود افتاد - و با لشکر نکبت اثر خود خواست که ازین رستخیز فتنه انگیز بگریز جان را بسلامت برد - لیکن از یمن اقبال عدو مال آن صید بدام آورده در اندک زد و گیر مبتلای بحر فنا گشت - و از

[1] A mistake for پشته پشته

فوج او دوسه هزار کس حباب وار سر بجیب فنا فرو بردند * غازیان نصرت‌مند و دلیران ظفر پیوند بفتح و فیروزي مال و اموال و احمال و اثقال غنیمت آورده مراجعت باردوی شاهي نمودند * بعد انفراغ ازین مهم انعطاف عنان اقبال برای تنبیه بهاو بدمال انسب متصور گشت و قشون فیروزي از تائیدات سماوي بآساني تمام که در حوصلهٔ توقع نمیگنجید عبور آن روی آب نمود * را و ملهار که سردار آزموده کار بود از راه مصلحت اندیشي به بهاو مشورهٔ جنگ گریز که عادت قدیم دکهنیان است داده گفت - که عهده برائي از افواج قاهرهٔ بادشاهي که از ولایت کمر کین بسته بهندوستان رستم‌دلي تازه نموده‌اند خارج از عقل مینماید - و اطوار دیرین خود گذاشتن آخرکار بندامت خواهد کشید - و بعد ازین کف افسوس مالیدن فایده نخواهد بخشید * لیکن آن خود سرضلالت کیش گفتهٔ او را در حساب نیاورد و بغرور وفور فوج و اسباب حرب از توپخانهٔ بیشمار بمقالات هوش افزا گوش نمي گذاشت و از ملهار راو بسبب مواعظ و گفتگوی صلاح انگیز او روی درهم کشید و بمعرض عتاب آمده خطاب کرده آن بدکردار را جواب داد -

Malhār Rāw with a large army intrenches himself at Pānīpat.

* بیت *

که در من چه نرم آهني دیدهٔ * که پولاد او را پسندیدهٔ

اینقدر لشکر گران و جیشی بیکران که اعظم افواج بی پایان دکهن در هندوستان و سران و سپهداران فراهم‌اند و سرداران عمدهٔ جلادت نشان آن قلمرو و نامداران با ساز و سامان و فیلان کوه شکوه فلک توان و سایر اسباب گیرودار وادوات رزم و پیکار مجتمع اند چه گنجایش دارد که افواج شاهي غالب دست شوند و چه نام و نشان در ایران و توران خواهد ماند که بحرب خدع جنگ نمایم و از مقابله و مقاتله رو برتابم * اگر فتح مي یابم عنوان ظفرنامهای باستاني از فتوحات آسماني خواهد گشت - و از سرزمین کابل تا ایران کوس

امن الملکي خواهم نواخت - واگر سر باختم نام نامي از اوان ایام حکمراني و کامراني تا قیام قیامت در جهان فاني خواهد ماند * این مقالات از آئین سپاهگري و سرداري سروري دور و بعید از عقل و شعور است - بلکه آبرو و ناموس دکهن بر خاک مذلت ریختن است * وبالجمله آن ناقص عیار بفزوني مواد دنیای بی اعتبار و ازدیاد اسباب حرب و پیکار و خزینهٔ وافر و بیشمار مست بادهٔ غرور و پندار خود بود بدانش و آگهي کار نفرمود و حرف مصلحت آمیز کسی نشنود - بنابران بصواب اندیشي عقل تبه‌کار خود قریب پاني‌پت سنگربست و لشکر گران دکهنیان بوزینه خو و گاو رویان گراز نیرو دران سنگر فرود نمود - و به آلات و ادوات توپخانه مستحکم ساخته ایمن نشست - و هر روز از جنگ تیر و تفنگ و توپ اندازي بکمال جانبازي هنگامه آرا میگشت - و از قشون شاهي نیز مردان نامي و دلیران رزم آزمای پای جلادت فشرده دست جرأت مي‌آزمودند و بازوی پهلواني میکشودند - و غازیان اسلام و بهادران هزبر انتقام تیغ از نیام دلاوري کشیده آن هندوان بدفرجام را زده زده تا بسنگر میرسانیدند - و از چارسو کار جنگ بر آنها تنگ ساخته بحمله های شیرانه و چپقلشهای مردانه رایت اقتدار کفار نابکار نگونسار مي‌ساختند - و اعلام اسلام را تا بلشکر آن قوم ظلام مي افراختند - لاکن بسبب استحکام سنگر که کوه آهنین توان گفت و اخراب ؟ چیده و کلان کلان توپ دکهن که چیده بودند به ثبات قدمي در جنگ بیخطره و هراس درمي پیوستند - و لهذا نقش مدعا درست نمي نشست - و شاهد مقصود صورت نمي گرفت * رفته رفته انفصال این قضیهٔ نا مرضیه تا انقضای برشکال که سعي و تردد محال بود امتداد کشید - و تا عرصهٔ ششماه انجامید - و ازترک و تاز عقدهٔ کار نمیکشود - و هر روز بازار حرب و پیکار گرم بود - لاکن چپاولان لشکر فیروزي آثار و یکه تازان جیوش قهار هر بار از مخاذیل طعمهٔ شمشیر خونخوار مي نمودند -

The battle of Pānīpat.

و بسیاری را بجهنم میفرستادند - و رسد وغله و کهی آنهارا تاراخت [1] و تاراج میکردند تا اینکه دور سنکر حلقه بستند - و غلات و حبوبات از ترک و تاز و قتل و غارت بالکلیه مسدود ساختند - و حالات آدم و دواب بی علف و آب و دانه بکاهش رو آورد - و ازین معنی اختلال عظیم بحال آن گروه خسران پژوه راه یافت - و اثار عسرت و نکبت ظاهر شدن گرفت * چون بالاجي راو سرگروه عمدهٔ آن تیره بختان نابکار بود تنگدستي و بداحوالي اینها شنیده مبلغ پنج لکه روپیه بر نرگاوان بارکرده نقد فرستاد - و نارو شنکر که قلعه دار دارالخلافه بود میخواست که این مبلغ خطیر بانقوم اسیر پنجهٔ تقدیر رسد و باعث فلاح آنها گردد - لیکن از خوف دست برد غازیان اسلام و یغماچیان فیروزي اعلام متردد و متوقف بود * چون ضرورت شدید برسانیدن مبلغ بنابر قرفیه سپاه آن گروه تباه درپیش بود لاجرم مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بدست یکصد و پنجاه سوار صرهٔ هزار هزار روپیه بهریک حواله آنها نموده فرستاد - و در شب تار که چون بخت سیاه آن تیره روزگار تاریکتر بود روانه ساخت - که برسم یلغار بلشکر نکبت اثر رسیده زورق شکستهٔ آنها را از گرداب رنج بیرون کشند - لیکن چون نا خدای تقدیر لنگر آنها شکسته و نهنگ بلا در کمین نشسته بود از اتفاقات گذار آن غنوده بختان بجانب موکب ظفر آثار شاهي افتاد - و مخذولان گسسته عنان چون شتر بیمهار فرق از یار و اغیار ننموده باز [2] ناقهٔ ادبار قریب لشکر و بازار روهیله که هراول لشکر و قشون ظفر اثر شاهي بودند کشادند و بمضمون * مصرع *

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

در شب تار بخیال خام آن گروه تیره انجام بتصور لشکر بهاؤ بدفرجام بآرام

---

1 Mistake for تاخت.

2 Mistake for بار

تمام در سایهٔ اجل آرمیدند * چون صبح شاه خاور تیغ از نیام کشید و زاغ شب
از آشیانهٔ تاریک خود پرید - آن کفرهٔ ملاعنه صدای الله اکبر از اذان مسلمین
و آواز حي علی الصلوة از اهل دین شنیدند هوش و هواس در باختند -
و پیک اجل را شناختند * و افغانان همان زمان مانند اجل شتابان
بر سر آن وحشیان نیم بسمل رسیده بروج سر از قلعه تن افگنده جدا
ساختند - و چون طایران بسمل در خاک و خون طپان در آن شکارگاه انداختند -
و زر نقد را بتاراج آورده از فتوحات رباني و تائید آسماني انگاشتند * چون
این گنج بی رنج بدست افغانان افتاد - و تشویش باز پرس واسترداد آن
زر دامنگیر هر برنا و پیر بود - و نیز شوق جدال و قتال بآن غازیان کشور اقبال
با دشمنان بد سگال عنان صبر و تحمل مي گسیخت - یکبار اعلام اسلام
برداشته در تحصیل ثواب جهاد تعجیل نمودند - و بی اطلاع و مشورت بازوی
پیشدستي در جنگ بشکست اعدا آزمودند * بقدر دو هزار پیادهٔ جرار چون
شیرغران و پیل‌دمان بر سنگر حمله آور گشته بر سر مقهوران ریختند - و مانند
برق و باد چابکدستي نموده و تیغها کشیده بانقوم آویختند * از کوشش
و آویزش دلیران مردان مرد آتش نبرد بر افروخته و از شعلهٔ حرب و قتال
خرمن تن اعدا سوخته بیخبر از مورچال آن گروه بدمآل در گذشتند -
و بسیاریرا ازان مدبران بجهنم فرستاده درون توپخانه مردانه وار در آمدند -
تا آنکه تزلزل در ارکان لشکر و لشکریان افتاد - و عنان اختیار از دست رفت -
و پای قرار و ثبات لغزید - چنانچه اکثر بکام ادبار فرار نمودند * لاکن ابراهیم خان
گاردی ؟ و ملهار و دیگر نامبرداران که در شجاعت نامور و اعتماد بهاؤ برآنها
بیشتر بود پای مردمي و مردانگي استوار کرده هر چهار سوی بهادران گرفتند -
و بضرب تیر و تفنگ و حقهٔ باروت و جعبهٔ سنگ کار جنگ بر پلنگان
وغا تنگ کردند - دلیران کمر جهاد بسته از انبوه آن گروه شقاوت پژوه بستوه

نیامدند - و بوصول مراتب مجاهدین و حصول دولت شهادت که خاصهٔ
بمسلمین است دل نهادند - و داد مردي و مردانگي دادند * چون در کومک
از هر چهار طرف مسدود بود - و شب پردهٔ تاریکي بر روی عالم افگند - کفار
فجار حلقه وار گرداگرد گرفته و چندین هزار سوار و پیادهٔ نابکار هجوم آورده
بهادران دشمن شکن را بضرب بان و بندوق و شمشیر و تیر از پا در آوردند -
و یکسر همه پیل تنان را مورچگان بسبب اتفاق سر از تن جدا کردند -
چون دو هزار جوان جرار یکبار درین پیکار از تیغ آبدار شربت شهادت
چشیده و از قوم چند سردار نامي و جوانان بکار بقدر چهار پنجهزار کس
که مشهور بشهر و دیار دکهن بودند کشته و خسته گردیدند و از این معني
بتازگي صدمهٔ رعب و غلبه جنود مسعود در باطن آنقوم مردود جاي
گرفت و آثار سطوت و صولت یلان که چون پیل مست و یله یکدله بیمحابا
در آمده زلزله در بنیاد هستي اعدا انداختند کارگر کشت در فکر و تدبیر
خودها افتادند و چون از عدم رسیدن رسد غله وغیره بجان آمده بودند
و دایره محاصره را بر خود تنگ دیدند غیر از جنگ صف چاره ندیدند - لاجرم
آن جیش ادبار که چون پیل در گل افتاده از کار رفته بودند یکبار آمادهٔ
پیکار گشته بانواع اسلحه و آلات رزم خود را آراسته صف کشیده با معسکر
شاهي آویختند * امیر الامرا بهادر و وزیر الممالک بهادر که هراول لشکر
فتح پیکر بودند با حافظ الملک و دوندیخان بهادر و احمد خان بهادر غالب
جنگ معه بهادران رستم نشان و جنگ آوران جانفشان بدبدبهٔ شوکت
و شان باقبال شهنشاه جهان درمیدان با لشکر گران و سپاه بی پایان روان
شدند و از اخلاص راسخ و عقیدهٔ صادق بقوت و نیروی عنایت الهي که
همواره کارساز دین و دولت همایونست همت مصروف نبرد و حرب
کردند و شاه جمجاه با افواج بحر امواج قزلباش و درانیان و غلامان زرین

کمر در قلب لشکر جا گرفت * نظم *

ازین سو قزلباش چون چشم یار
همه نیـزه داران ابلـق سوار
وزان سو زره پوش دکهنی تمـام
چو زلفی که پیچیـده باشد بدام

و فتنهٔ خوابیده از بالین سر کشیـد - اژدهای توپ مردم گزای شعله فشان بر سر دشمنان در صحراء جانستان گشت و نیش زنبورک جان فرسا و بان تگرگ باران زلزله در زمین و زمان افگند و بندوق جان شکار چون سیه مار کفچهٔ زهر آب دار بر آورده افسون اجل در گوش هر یک میخواند - عرس طبل جنگ و آواز کرنا پردلانرا در دل تلاش پرخاش انداخت و از دم نقاره شورش و هراس در نه طاق گردون گردان افتاده خون جوشان برخاست - نالهٔ نای رزمي تهنیت اجل با صدای خلاص گفتن آغاز نهاد و ملک الموت برای گرفتن جانهایش آمده راست باستاد - از هر دو طرف تیغ جدائي افگن مانند مقراض جامهٔ کفن بریده از سوزن نیزه بر بن دلیران صف شکن میدوخت - و کثرت سنان جانستان مانند ابرنیسان با تیرباران گهر جان دشمنان در صدف تن مي سفت - تیغ مغفر شگاف از تارک تا بناف درگذشت و خانهٔ زین از خون بهمنیان یکسر رنگینی گشت * نظم *

تبر زین بفرق یلان گشتـه غرق * چو تاج خروسان جنگي بفرق
کنجک در کف پیلبان مي نمود * چو ماه نو از آسمـان کبـود

نعرههای شیران و دلیران عرصهٔ نبرد در جگر گنبد گردان پیچیده ترک فلک را بر آسمان هراسان ساخت - و شهسوار آفتاب عالمتاب از آشوب و هراس از اوج فلک الافلاک در حضیض خاک سر بجیب تفکـر

انداخت * * نظم *

Description of the battle in verse.

ز شمشیر شیران لشکر شکن | زره پیرهن چاک شد چون کفن
ترنگ کمانها ز گردون گذشت | ز سر موجهٔ تیغ پر خون گذشت
ز پیکان تیری جدائی فگن | مشبک شده سینهٔ تیغ زن
ز گرز گران خود را سر شکست | دلیرانه بردند چون ضرب دست
دو دریای لشکر بجوش آمدند | نهنگان بهم در خروش آمدند
دو پیل دمان باهم آویختند | دو شیر ژیان خون بهم ریختند
ازین سو پلنگان کهسار جنگ | گرفتند بر دکهنیان راه تنگ
و زانسو همه دکهنیان فوج فوج | ز دریای آهن بر آورده موج
هژبران درّانیان چون نهنگ | ز دریای آتش گرفته تفنگ
همه لعل خفتان و زرین قبای | بزیر علم صف کشیده بپای
ز طعن سنانهای دشمن گذار | برون جست از سنگ خارا شرار
ز غریدن کوس رونینه خم | فلک دست و پا کرد از ترس گم
خروشید توپ اژدهای دمان | بلرزش در آمد زمین و زمان
بهم حمله بردند چون پیل مست | گرفته هر یک گریبان بدست
شد از کشتهها پشته اندر مصاف | پدیدار صد کوه چون کوه قاف
ز باریدن گولهها چون تگرگ | شده پاره پاره همه درع و ترگ
بر آورده سرمار ناخچ برون | بجوشید خون از خم قیره گون
بشورید شیپور گردون شگاف | ز بیمش زمین را بدرید ناف
چو باز ولایت نزاع دکن | بر آویخت چنگال دشمن شکن
هزیمت بافواج دکهنی فتاد | تو گوئی که چون برگ را برد باد

بالجمله گردان گردون گرای و پهلوانان زور آزمای را نیروی رو داد که بهرام کینه چو تیغ انتقام در نیام کرده تحسین و آفرین بر قوت دست و بازوی

مبارزان نامجو نمود و شیر گردون بر دلیري پر دلان احسنت گفت - ازآنجا که در معارک وغا و مهالک هیجا فتح و نصرت بعون عنایت نصر من الله وابسته است و از کثرت جاه و بسیاري سپاه هیچکار نمي کشاید در عین یورش و کارزار سپهدار بهاؤ و بسواس راو با چندین سرداران نامدار و بهادران شهسوار و مبارزان بسیار و یکه تازان کهن سوار دکهن آمادهٔ پیکار بفهجی بود که دیدهٔ چرخ بیمدار و گردون دوار ندیده و در هیچ معرکه و پیکار چنین فوج جرار بجولانگاه میدان سر نکشیده یکبار هدف گوله شرربار گشت و دفعةً علم دکهنیان نگونسار گردید و نسایم فتح و فیروزي بر پرچم علم ظفر توام وزید *

* بیت *

هزیمت در افتـــاد بدخواه را * زمین بوس داد آسمان شاه را

غنایم فراوان از مال و اسباب نمایان بدست لشکریان و افغانان افتاد و از نقود موفور و گنجهای معمور ازان بهاؤ در سرکار شاهي داخل شد و نیز جناس بسیار از زر و جواهر و لعل و گوهر که کاسهٔ چشم حریصان ازان سیر تواند شد بدست صغیر و کبیر و غني و فقیر از تالان و تاراج آمد و قریب سه چهار کرور روپیه تخمیناً از امتعه و اشیا و زر نقد و جواهر بغارت رسید - و از مقام پاني پت تا بشهر دهلي از تیغ غازیان اسلام که جولاني نمودند ده پانزده هزار کس از فوج دکهنیان بیدین بقتل رسیدند * ناروشنکر که در قلعهٔ مبارک قیام داشت هرگاه اینواقعه شنید تاب مقاومت در خود ندید و ننگ فرار اختیار کرده آوارهٔ دشت ادبار گردید *

عفت قباب ثریا احتجاب ملکهٔ ملکي صفات تقدس انتساب نواب زینت محل صاحبه از راه عنایت و مهرباني و نظر بر حقوق لوازم بندگي و خدمتگذاري بهاؤ که در اوایل طلوع نیر خلافت ازان بظهور رسیده بود اغماض از ذلات و جرایم او که مرتبه دویم از جهل و ناداني مصدر آن گشته بود فرموده

ناروشنکررا از آفت رسیدن فوج شاهي آگهي داده ارشاد فرمودند که بزودي زود بهر قسم که دانند از متاع و نقود هرچه که برداشتن توانند همراه گرفته از شهر با قبایل بسوسواس راه بر آید تا پامال فوج شاهي نگردند * هرچند اوباشان شهر جمع گشته بنهب و غارت دست دراز کردند و آنهائیکه از پاني پت از سمت شهر فرار شده میرفتند بسیار را غارت کردند و مال هزارها بدست هر کسی اوفتاد و مرفه الحال محتاجان شهر شدند لیکن مجال تعرض ناروشنکر هیچکس نیافت * هرگاه ناروشنکر بموجب ارشاد حضرت بیگمصاحبه آمادهٔ برآمدن از قلعه شد - حبش خان که از غلامان درگاه آسمانجاه بود و دریغولا در قلعه داري ناروشنکر ملازم - مشار الیه با جماعهٔ چند صد کس مع شده وبلوا برای تنخواه نموده چند هزار اشرفي از ناروشنکر مذکور گرفت * بهر حال مشارالیه از دست حمایت خسرواني با متعلقان از دارالخلافه بر آمده رفت - و قریب سه لک و پنجاه هزار روپیه نقد و اجناس دکهن که از هر باب بود وقت رفتن با زر نقد پیشکش محفوفهٔ عفت و طهارت نمود - و اجناس که در هر جا منتشر افتاده بود و از راه اضطرار نتوانست برداشت در ضبط ملازمان خورشید احتجاب در آمد * چون افواج نصرت پناه شاهي مانند باز بال همت کشاده بتعاقب آن وحشیان که از دام جسته بودند مي پرداختند و شاه جمجاه نیز با قشون دلاور برای قلع و قمع فساد دکهنیان بد نهاد و قطع ریشهٔ آنقوم همت مصروف میداشتند و تهاون و تاخیر خلاف آئین تدبیر مي انگاشتند - ناگهان بالضرور عجالةً رسیدند و بقیهٔ اموال از قیاس افزون و از تعداد بیرون بدست قشون در آمد و در تنخواه سپاه تقسیم یافت - و ابراهیم خان کاردی که از سردار عمدهٔ آن سر خیل بغي و عناد زندهٔ اسیر شده بود بموجب فرمان شاه جمجاه بقتل رسید و شفاعت کسی از درگذشتن قتل او پذیرا نشد - و از حبش خان

قریب ده هزار اشرفي مسترد شده در سرکار شاهي داخل گشت - و بیگم صاحبه نواب زینت محل معه مرشد زادهٔ ولیعهد برسم استقبال تا نریله که مسافت دوازده کروه از دارالخلافه دارد تشریف فرما شده نزدیک دربخانهٔ شاه سرادق عزت زدند و بملاقات همدیگر تمهید قواعد خلت و وداد نموده بنیاد یکجهتي را استحکام دادند - و یک لکهه روپیه نقد بطریق ضیافت مدارات شاه فرمودند و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام باشرف الوزرا شاه ولیخان عطا گشت * درین ولا راجه ناگرمل از طرف وزیر بی تدبیر و سورجمل برای عفو تقصیر بحضور شهنشاه رسیده معذرت ها نمود و میخواست که باقوال کاذبه پیش برد و دیگر بار فتنهٔ خوابیده را از بحالي خدمت وزارت و مرتبهٔ بلند امارت از پیشگاه جناب خلافت مآب بیدار سازد - بیگم صاحبه تقدس نقاب خورشید احتجاب ازین امر ابا و انکار سخت فرمودند و بنوباوهٔ گلشن دولت شاهزاده تیمور شاه که بایشخاندان سپهر نشان قرابت قریبه دارند فهمانیده اشرف انور را منع فرمودند و بانکار جواب سوال او دهانیدند * راجه ناگرمل چون جواب شنید و صورت قبول و اجابت بنوعی ندید مایوس و نا امید برگشته رفت *

Rāja Nāgar Mal intercedes on behalf of Sūraj Mal for pardon.

بالجمله شاه در قلعه مبارک داخل شده در مکان ممتاز محل که خوابگاه از عهد اعلی حضرت است معه پردگیان عظمت و اجلال داخل شدند و مکان دیوان خاص را برای باریاب شدن سرداران و امرایان در مردانه گذاشتند - و جناب بیگم صاحبه معه خدمهٔ محل و دیگر پرده نشینان مشکوی اقبال بطرف برج اسد و دیگر امکنه سکونت اختیار نموده در لوازم مهمانداري و خاطر داري مرزا تیمور شاه آنجناب بطرز خسروانه و ملوکانه پرداخته تالیف قلوب شاهزاده میفرمودند - چنانچه چند دست رخت هندوستاني تابستاني که بتکلف تمام تیار کنانیده بودند بآن سرو جویبـــار سلطنت

The Emperor occupies the fort.

عنایت نموده یکی ازان بر قامت والای آن شمشاد باغ عظمت راست
کردند و پوشانیدند - بسیار مرغوب طبع نازک پسندش افتاد - و بهمین عنوان
در محفل خلد منزل از ته دل ازین لباس فاخره زیب قامت نموده
حاضر مي شدند - ازان مجلس بنغمات دلکش که ارباب نشاط برسم مهمان
نوازي دران مکان گرد آمده با ساز دلنواز نغمه سرا میشدند اکثر سر خوشي
حاصل مینمودند - القصه چند ماه شاه جمجاه و شاهزاده تیمور شاه در درگاه
سپهر اشتباه مهمان مانده و تعلق مهمات سلطنت در پیشگاه خلافت بطور
امیر الامرا نجیب الدوله بهادر گذاشته و شجـــاع الدوله بهادر را بمرتبهٔ
وزارت خدیو گیهان نواخته و عهد و میثاق مجدد بر اطاعت خدیو دوران
محکم گردآنیده وزیر الممالک و حافظ الملک و احمد خان بهادر غالب
جنگ و روسای هندوستان را رخصت فرموده خود بوطن مالوف عنان
عزیمت منعطف ساخته از رایات خورشید تاب ملک پنجاب را نوراني
ساخت - و از آنجابسر زمین ارم تزئین کابل اعلام فیروزي افراخت * شبدیز
خامه که ره نورد شهرستان مضامین ضروري الارقام بود و از فسحت آباد
سوانح نویسي حضور لامع النور دور افتاده قدم کشیده داشت اکنون دریں
وادي جلوریز بیان میگردد * و درین آوان میمنت اقتران راجه پهلوانسنگه از
کعبهٔ آستان فیض نشان رخصت انصراف بوطن مالوف خود یافته عنان
عزیمت بآنسو تافت و بعطای جامهٔ ملبوس خاص کسوت مباهات پوشید -
و عبد الله بیگخان ملقب به جنّي که بعضی آثار مغیبات بسبب تسخیر
عالم غیب ازو بشهود میرسیدند بخدمت میر توزکي ممتاز گشته مورد
عنایت گردید - و ممتاز الدوله بهادر بنظامت بعضی محالات به طراز عنایت
طرهٔ مقشي رو شناس محفل عز و امتیاز گشته فرق افتخار باوج گردون
رسانید - و اسد جنگ به نیابت بخشیگري سرافراز گردیده بخلعت نیمه

آستین زرباف گوی دولت از همگنان ربود و نقي عليخان بخدمت
ديواني سرفراز گشت و موسی لاس بمیر آتشي توپخانه احشام سر عزت
و احترام بلند ساخته بعطای نوبت و خلعت چهار پارچه و جامه ملبوس خاص
تارک مباهات بر بام سبز فام افراخت - و میر غضنفر علي بخدمت
بخشیگري والا شاهي و بخلعت چهار پارچه و راجه شیوبهت به تبرک
سرپیچ مرصع مفتخر و مباهي شدند - و عنایت خان پسر حافظ الملک که
بآستان ملایک پاسبان حاضر شده بود بعنایت شال خوشحال گشت -
و احمد خان متوطن گورک پور بخدمت والا رتبت بخشیگري چهارم تارک
عزت بر افراخت - و نظر بیگخان بخطاب شهسوار خان و بمنصب سه هزاري
ذات و سي صد سوار مورد الطاف بیکران شد - و شیواجي ملهار بعطای
دوپته زر اندود دوش اعتبار دولت آمود نمود - و قلعچهٔ کالنجر که بعضی
تمرد منشان کوته بین دران حصن حصین سر شورش برداشته مصدر بغي
و طغیان بودند و طرق بدسگالي از راه بد مآلي مي پیمودند از سرپنجهٔ
اقبال بی زوال جهانباني دلیران رکاب سلطاني مفتوح ساخته کلید فتح
و فیروزي بدست اولیای دولت سپردند - و بنیاد سنگه زمیندار گرفتار سلاسل
عقاب گشته دست بسته بدرگاه سلاطین پناه رو آورد - و کامگار خان بهادر
باعث عفو تقصیرش شده از جناب خسرو کامبخش عذر پذیر گشته مبلغ
بست هزار روپیه نقد و دو زنجیر فیل و چند راس اسپ برسم پیشکش
ازان مدبر ضلالت پرور گرفته بحضور انور گذرانید - و ازانجا چند منزل از
غبار موکب مسعود عنبر آمود گشت - دریتولا بر لب دریای جمن سرادق
عز و جاه برپا گردید امارت مرتبت بهادر علیخان میر سامان که روشني چراغان
بر لب آن دریا به کمال خوبي و نظر فریبي زیب ترتیب داده بود طرب
افزای خاطر دریا مقاطر و حاضران بارگاه آسمان جاه گردید - و گرمی

هنگامهٔ چراغان دلفروز چند ساعت مسرت اندوز طبع آسمان پیوند گشت *
خامهٔ حقایق نگار تتمهٔ احوال بد مال جعفر علیخان که باتمام نپذیرفته بود بنابر عبرت انگیزي غفلت منشان که قدرت نمای ایزد متعال را بفحوای اینکه * بیت *

بیک لحظه بیکساعت بیکدم * دگرگون میشود احوال آدم

بچشم فَاعتَبِرو یَا اُولِی اْلابصَار ملاحظه نمایند و دیدهٔ عبرت بین کشایند رقم پذیر میگرداند - که چون خان مذکور از راه کور نمکي و کافر نعمتي خیال محال در سر داشت و محرک سلسله آن بوده اسباب وبال و زوال برای خود آماده و مهیا ساخته طرق بغي مي پیمود و با خدیو عالم و خداوند بني آدم ارثاً و استحقاقا فرمان روای ممالک هندوستان بنام نامیش مسلم است سرتابي میکرد و خاک بیوفائي بر فرق ادبار خود بیخته اطوار نا پسندیده بظهور مي‌آورد - وآن مظهر الطاف الهي منبع حسنات نامتناهي عفو جرایم که از مقتضای مراسم جهانداري و لوازم مکارم فرماندهي و شهرياريست میفرمودند - لیکن غیرت حق که ماکوت و ناسوت ازان عبرت میگیرند متحمل نگشته آن بد مست بادهٔ بیخردیرا از جا برد - و بمقام خرابي اعمال از دست نوکران وظیفه خوارش رسید - بل اقربایش با بند سلاسل و اغلال نموده گرفتار کردند - یعني قاسم علیخان داماد جعفر علیخان ناهنجار ناگزیر طرح سازش افگنده و زمام مهمات ملک و مال بقبضهٔ اقتدار آورد * باستقلال خود بر مسند ابهت و کامراني بنشست و حکومت بنگاله و دولت دیرسالهٔ او را برباد داده بنظامت آنجا علم حکومت و کامراني افراشت * زهی عدالت جهان آفرین و خهی صبر و تحمل خسرو پاک دین که چنین دشمن صعب بمیامن بخت جهانکشا و طالع نصرت پیرا بنهجی که در حوصلهٔ توقع اولیای دولت ابد مدت نمي گنجید - بی رزم و قتال

از اقبال عدو و مال بخاک برابر گشته پامال گردید - و مژدهٔ امن و امان بگوش عالم و عالمیان رسید * پیشگاه ابهت و اجلال بی غبار و گلشن آمانی و آمال بی خار شد - چشم فتنه خوابیده و خورشید آسودگی بروی ملک و ملت تابید - ایزد بی همتا ماهچهٔ ظفر لوا را پیوسته همچشم خاور و بافلاک همسر داراد و گزند چشم بد بپاین دولت ابد بنیاد مرساد *





